زبانهای باستانی آذربایجان

نوشتهٔ:

دکتر حسینقلی کاتبی

پاژنگ

زبانهای باستانی آذربایجان

تألیف

دکتر حسینقلی کاتبی

پاژنگ



شرکت انتشاراتی پاژنگ ــ کریمخان زند نبش ماهشهر پلاك ۲۲
تلفن ۸۲۱۶۲۶ ــ صندوق پستی ۳۸۸ ــ ۱۵۷۴۵

زبانهای باستانی آذربایجان
تألیف دکتر حسینقلی کاتبی
چاپ اول
تیراژ ۲۲۰۰
تاریخ نشر بهار ۱۳۶۹
تهران ــ چاپ مروی

Pazhang Publishing Co.,
No. 22, Mahshahr St.,
Karimkhan Zand Ave.,
Post Code 15847,
Tehran, IRAN
P. O. Box 15745 - 388
Tel. 821626

فهرست مقدمه بر چاپ دوم

فهرست متن

سر آغاز

چاپ نخستین این نوشته در ناموارهٔ فقید سعید، دکتر محمود افشار یزدی، که عمر پربرکت خود را در ترویج زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی ایران عاشقانه بسر برد انجام یافت.

اینك که چاپ دوم آن بحلیه طبع آراسته می‌گردد بدون آنکه تغییری درآن داده شود یادداشتهای مربوط به متن را، که پس از چاپ اول فراهم شده، برای مزید فایدت، در مقدمه می‌آورم و بدست خوانندگان سخن‌سنج میسپارم.

ماد و آتورپاتکان:

ماد و آتور پاتکان دو ایالت بزرگ باستانی درسرزمین گستردهٔ ایران قدیم و کانون برخی از زبانهای آریائی بودند.

از آنجاکه آشنائی با مردم این منطقه و دولتهای پدید آمده درآن دو میتواند درآگاهی به ریشه و تبار این زبانها و پیدایش و پرورش و پیوند آنها با دیگر زبانهای کشور باستانی ایران سودمند باشد باشاره‌ای بسیار کوتاه و گذرا دراین‌باره میپردازیم:

مهاجرت قوم آریا که سه تیرهٔ ماد و پارس و پارت از تیره‌های دیگر آن مهمتر و معروفترند، در هزارهٔ سوم و دوم پیش‌از میلاد از نواحی گستردهٔ ماوراء جبال قفقاز و شمال دریای مازندران و

صحراهای آسیائی جنوب روسیه با نام جغرافیائی اوراسیك ـ ستپ[1] به فلات ایران انجام پذیرفت.

مادها پس‌از ورود به‌این سرزمین در شمالغرب و غرب آن‌سکنی گزیدند که همین منطقه بنام آنان نامیده شد.

این قوم آریائی بتدریج و پس‌از آشنائی هرچه بیشتر به‌اوضاع منطقه در سال ۷۵۸ پیش‌از میلاد دولت ماد را تأسیس کرد و پیشگام دولتهای آریائی شد.

دولت ماد پس‌از دستیابی به سرزمین دولتهای بزرگ آن زمان همچون آشور، بابل، ارمنستان، ایلام، پارس[2]، هیرکانی، تبرستان، باکتری یا بلخ شاهنشاهی بزرگ و نیرومندی پدید آورد و کشور ماد از بلخ در شرق تا هالیس[3] در غرب توسعه یافت.

«تشکیل دولت ماد در شرق قدیم ازین لحاظ اهمیت دارد که برای نخستین‌بار دولتی بزرگ از میان نژاد آریا[4] برخاست و برتری

۱ــ Eurasique - steppes : اراسی بمعنی زمین‌های چسبیده بهم در شرق اروپا و غرب آسیا، استپ زمین پوشیده از علف هرز و خار، بدون باران و دارای هوای سرد است.

اوراسیك استپ نام جلگه‌های وسیع اروپا ــ آسیائی روسیه در جنوب با مشخصات طبیعی مذکور که قسمت بزرگ آن غیر قابل سکونت است از غرب به شرق امتداد دارد.

۲ــ فرورتیش (Faravartish) دومین پادشاه ماد (۶۵۵ تا ۶۳۳ ق. م.) که پس‌از رسیدن به سلطنت پارس را جزء قلمرو فرمانروائی خویش در آورد (تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون، ترجمهٔ علی‌پاشا صالح، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۵ جلد اول).

۳ــ نام قدیمی رود قزل ایرماق در آسیای صغیر.

۴ــ آریا که معنی لغوی آن دوست، نجیب، اصیل، با وفا و معنی اصطلاحی آن نام قوم بزرگ آریائی است که تیره های آن در عهد بسیار کهن با هم میزیستند و باهم به‌فلات ایران کوچ کردند. این واژه در زبانهای اوستائی و سانسکریت (ار، Er) و (ایر، IR) ضبط شده آنرا با پسوند مکان و نسبت نام کشور خود قرار دادند: (ایر + آن).

نژاد سامی[5] را پایان داد و سبب شد که دولت آریائی و بزرگ هخامنشی ایجاد شود. چنانکه پاره‌ای از محققان دولت هخامنشی را دنباله و مکمل دولت ماد میدانند. «این دولت اصول کشورداری قبایل متحد و فنون نوین جنگ را بوجود آورد. چنانکه کوروش بزرگ پس‌از فتح ماد همدان را که پایتخت دولت ماد بود مرکز پادشاهی خود قرار داد و پارسیان از آداب و رسوم و حتی طرز پوشاك مادها بهره‌مند شدند.»[6]

آستیاك آخرین شاهنشاه ماد پس‌از ۳۴ سال فرمانروائی از (۵۸۴ تا ۵۵۰ ق. م.) در جنگی به سردودمان و بنیانگزار دولت هخامنشی، کوروش بزرگ و نوهٔ دختری‌خود، تسلیم شد و دولت ماد پس از ۱۵۰ سال سلطنت جای خود را به تیرهٔ پارس داد و چون دولت هخامنشی در ۳۳۰ ق. م. بدست اسکندر مقدونی منقرض شد سرزمین ماد بدو قسمت ماد بزرگ و ماد کوچك تقسیم گردید و آتروپات[7] که شهریار این سامان بود براثر تدبیر و لیاقتی که نشان داد ازسوی اسکندر و سلوکیدها به‌همان سمت باقی ماند و از آن ببعد این سرزمین آتروپاتنه یا آتور پاتکان نامیده شد.

آتورپاتکان از رود ارس در شمال تا کوه الوند درجنوب ممتد بود و بخش شمالغربی آنرا نوار پهنی تا دویست کیلومتر از رشته‌کوههای متوازی بنام زاگرس فرا میگرفت و در جنوب و شرق با ماد بزرگ همسایه بود.

استرابون جغرافی‌دان بزرگ یونانی (از ۶۳ ق. م. تا ۱۹ م.)

۵ـ نام اقوامی که شامل آشوری، بابلی، عبری، آرامی، سریانی، عربی، حبشی است و بزبان سامی تکلم میکنند.

۶ـ فرهنگ فارسی، تألیف دانشمند فقید دکتر محمد معین.

۷ـ آتورپات یا آتروپات بمعنی آذرپاد و آتشبان نام والی ماد شمالغربی است که پس‌از غلبهٔ اسکندر به هخامنشیان نام وی با افزودن کان (پسوند نسبت و مکان) به‌آن ناحیه داده شد (آتورپات + کان) که بعدها به آذربایگان و آذربایجان تبدیل‌شد.

درباره ماد چنین گفته: ماد دو بخش است، بخشی از آنرا ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان است که شهری بزرگ و با شکوه وپایتخت دولت‌های ماد وهخامنش‌بود. بخش‌دیگر ماد را آتروپاتن[8] خوانده‌اند و به فارسی باستانی آتورپاتکان[9] نامیده شده است. آتورپات بود که نگذاشت این سرزمین زیر فرمان اسکندر و مقدونی‌ها درآید.

وی بسبب این خدمت نام پادشاهی بدست آورد و ماد شمالغرب را از ماد بزرگ جدا ساخت و در آنجا به‌فرمانروائی پرداخت.

در اینجا برای تکمیل و روشن شدن بیشتر نوشتهٔ استرابون جغرافی‌دان و مورخ (۶۳ قبل‌از میلاد تا ۱۹ میلادی) نقل می‌شود:[10]

«مدی[11] دو قسمت معین است نخستین معروف به مدی بزرگ[12] و پایتختش اکباتان است که شهری است معتبر و پادشاهان قدیم مدی در اینجا قصرها داشته‌اند امروز هم سلاطین پارت در ایام تابستان برای استفاده از هوای خنك مدی باین شهر میروند... قسمت دیگر موسوم به آتروپاتی[13] است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ آتروپاتس[14]. است. اوبودکه ایالت مزبوررا که‌تاآن‌تاریخ جزء مدی‌بزرگ محسوب میشد نگذاشت که بدست مقدونیان بیفتد. در ازاء این کار بزرگ آتروپاتس نام پادشاهی گرفت و خاندان او تا این تاریخ در آنجا ساکنند و رو به افزایش دارند. زیرا که اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند و در این اواخر با شاهزاده خانم‌های پارت عقد ازدواج بسته‌اند.

ایالت آتروپاتی از جانب غربی به ارمنستان و ماتیانه و از

۸ــ آتروپاتن (Atropaténé) سرزمین منسوب به آتروپات. (شمارهٔ۷پانویس).

۹ــ Aturpatkan سرزمین منسوب به آتروپات (شمارهٔ ۷ پانویس).

۱۰ــ کردو پیوستگی تاریخی و نژادی او، تألیف دانشمند فقید رشید یاسمی.

۱۱ــ بفارسی ماد (made) و مادی (madie) و بزبان خارجی مد (méde) و مدی (médiè)

۱۲ــ ماد بزرگ نامی است که پس از جدائی از ماد کوچك برآن نهادند.

۱۳ــ آتروپاتی مصطلح نیست. ولی در اینجا بجای آتورپاتکان بکار رفته.

۱۴ــ آتورپاتس بجای آتورپات استعمال شده.

سمت شرق به مدی بزرگ محدود است و در جهت شمالی این کشور اخیر هم قرار دارد. این ایالت نسبت به ولایاتی که سواحل زیرین دریای هیرکانی (بحرخزر) را احاطه کرده‌اند و ولایتی که معروف به کسپیانه است بمنزلهٔ حاشیه محسوب میگردد. بنابر گفتهٔ آپولونیدس قوهٔ نظامی این ایالت قابل ملاحظه است. زیرا که میتواند ده‌هزار سوار و چهل هزار پیاده به‌میدان بفرستد و دریائی دارد بنام دریاچهٔ کپوتا[15].

ارمنستان و کشور پارت دو دشمن دهشتناك آتروپاتی محسوبند که کراراً از قطعات آن گرفته‌اند. اما آتروپاتی مقاومت میکند و گاهی ولایات از دست رفته را پس میگیرد، چنانکه ارامنه مجبور شدند در موقع تسلیم مردم ناحیهٔ سومباسه[16] را به‌آتروپاتی مسترد دارند. زیرا که دولت آتروپاتی درعین جلب رضای قیصر روم دوستی دولت پارت را حفظ کرده و به‌آن دولت تکیه داشت.

قصر تابستانی شاهان آتروپاتی در گرکه[17] است که در دشت

۱۵ــ کپوتا (Kapauta) که کبودان بکار رفته و در قدیم چیچست نام داشت، دریاچهٔ اورمیه است.

۱۶ــ سومباسه (Soumbasé) پایتخت تابستانی ایالت آتورپاتکان.

۱۷ــ گرکه (Gazraca) ازشهرستانهای قدیمی آذربایجان که آنرا شیز (Shiz) و گزن (Gazan) نیز مینامیدند و گزنك (Gazank) بمعنی گنجینه نیز نامیده شده. این نامها نه نام یك زمان است و نه یك محل. بنظر میرسد که شهر و شهرستان وآتشکده و حتی زادگاه زردشت‌بوده‌و با گذشت زمان و تغییر شرایط نام عوض شده مثلا گزنك بمعنی گنجینه احتمال دارد جواهرات یا هدایا و نام قسمتی بوده. این شهر گرداگرد خود حصاری داشت و استخری به ژرفای چهل متر درمیان آن بود. آذر گشتسب که یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ و مهم عهد ساسانی و در این شهر قرار داشت و به شاهان وبزرگان اختصاص داشت، و شاهان ایران از تیسفون در کنار دجله تا شیز پیش از تاجگذاری پای پیاده میرفتند و پس‌از تقدیم هدایا و نیایش اهورامزدا (یزدان) برمیگشتند. نام گزنك به‌عربی جزنق به یونانی گنزکا و به سریانی و ارمنی گندزك نامیده شد و نیز گفته‌اند اسکندر آنجا را غارت و ویران کرد و نسخهٔ خطی اوستا را از آنجا برد. اکنون خرابه‌های شهر با استخری بزرگ و آتشکدهٔ ویران در جنوب مراغه بنام تخت سلیمان قرار دارد.

واقع شده و قصر زمستانی آنها در وراست[18] که مکان طبیعی محکمی است و فاصلهٔ ورا و رود ارس که سرحد ارمنستان و آتروپاتی است ۲۴۰۰ استاد راه است. همهٔ زمین آتروپاتی خرم و خندان وبرومند است. اما ناحیهٔ شمالی آن تمام کوهستان سخت و سرد است و در آنجا جز قبایل کوهستانی ازقبیل کادوسی‌ها، امردها، تاپورها، و کورتی‌ها براهزنی مشغولند.

اکثر آدابی که مدی‌ها دارند درمیان ارامنه هم دیده میشود و گویا سبب این مشابهت طبیعی باشد اما بعضی برآنند که مدها آموزگار ارامنه بوده‌اند چنانکه معلم پارسی‌ها هم بوده‌اند و دلیل این نکته یعنی تقلید پارس از ماد آنست که در همهٔ پارس پوشیدن قبای دراز معـروف به قبای پارسی معمول شده است. همچنین تیراندازی و سواری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان و کرنش رعایا در حضور شاه همه از مد به پارس انتقال یافته است.»

مؤلف کتاب «پارتیان»[19] نکاتی چند از اوضاع دورهٔ اشکانیان تحقیق کرده و نوشته است که پارتیان برکشور خود مدت پانصد سال حکومت راندند و ساتراپی‌های هخامنشی را بـه آپارخی تبدیل کردند که بنظر میرسد جای ساتراپی را نگرفته باشد.

اپین، مورخ یونانی، که در سدهٔ دوم میلادی میزیست از هفتادو دو ساتراپی در زمان اشکانیان سخن رانده، و پلینی هیجده‌تا ازینگونه حکومتها را در پایان سدهٔ اول میلادی چنین معرفی کرده که یازده پادشاهی بالاتر یا برتر و هفت پادشاهی پائین‌تر بوده‌اند و از جمله پادشاهی‌های بالاتر «ماد بزرگ» را نام برده و تصریح کرده که پایتختش همدان و ری بود ونیز مادآتروپاتن را با تختگاه

۱۸ــ ورا (Vera) پایتخت زمستانی آتورپاتکان که با رود مرزی ارس در شمال ۲۴۰۰ پای یونانی (استاد، Stade که طول هر استاد ششصد پا میباشد) فاصله دارد.

۱۹ــ تألیف مالکوم کالج، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا.

پراسپه[۲۰] و گنزك[۲۱] جزء پادشاهی‌های بالاتر آورده است.

زبان مادی:

قوم ماد از نژاد آریائی همراه اقوام دیگر این نژاد، همچون پارس و پارت، در هزارهٔ دوم پیش‌از میلاد به فلات ایران مهاجرت کردند و منطقه شمالغرب آن را برای سکونت اختیار نمودند.

این قوم بزبان مادی از ریشهٔ آریائی سخن میگفتند و آنرا در نوشتن نیز بکار میبردند.

مورخان باستانی و پژوهشگران ایرانی معتقدند که زبان‌های اقوام آریائی همگون یا بسیار نزدیك بهم بوده است:

استرابون (۶۳ ق. م. تا ۱۹ م.) مورخ و جغرافی‌دان یونانی پس‌از سفر به ایران و تماس با اقوام ایرانی اظهار عقیده کرده است که مادها و پارس‌ها زبان یکدیگر را می‌فهمیدند و زبانهای مادی و پارسی و سکائی همسان بودند.

دارمستتر (۱۸۴۹ تا ۱۸۹۴ م.) ایرانشناس فرانسوی که در بارهٔ مباحث لغات و دستور زبانهای ایرانی دو جلد کتاب تألیف کرده و تتبعاتی هم در زبان اوستا نموده عقیده‌مند بوده که اوستا کتاب دینی زردشت در زمان مادها و بزبان مادی نوشته شده است و زبان کردی مشتق از زبان مادی میباشد.

نولدکه (۱۸۳۶ تا ۱۹۳۰ م.) در کتاب تاریخ ایران باستان با اظهارنظر به همسانی زبانهای آریائی، نوشته است که اگر کتیبه‌هائی از شاهان ماد بدست آید از حیث خط و زبان مانند کتیبه‌های شاهان پارس (هخامنشی) خواهد بود.

۲۰ــ (پراسپه، Prasa) و (فرا اسپ، Fraasp)که بنظر میرسد این شهر درجای ابهر واقع در درهٔ وسیعی در جنوب غربی زنجان است و در قدیم مرکز ارتباط شهرهای مرکزی ایران با آذربایجان بوده.

۲۱ــ گنزك (Ganzak) بمعنی گنجینه، گنجه و باگزلك تطبیق میکند که در پانویس ۱۷ به آن اشاره شده.

جمعی از محققان معاصر در تاریخ باستانی ایران همچون دیاکونوف ایرانشناس شوروی مؤلف «تاریخ ماد»[۲۲] نوشته‌اند که: «دو تیره از نژاد آریائی، یعنی پارس و ماد، در شمالغرب ایران و همسایگی هم زندگی میکردند و زندگی همسان و مشترك داشتند و زبان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی حاوی لغات مادی فراوان است ولی شمار کلمات مادی باید بیش از آنچه تصـور میکنند باشد. علی‌الرسم کلماتی را مادی یا منسوب به‌لهجه‌های شمالغرب میدانند که ظاهر و خصوصیات صوتی آشکارا شاهد تعلق آنها به زبانهای شمالغرب (و نه جنوب غرب) ایران باشد. گمان میرود که درفرهنگ لغات کتیبه‌های هخامنشی واژه‌های مادی خالص دیگری نیز باشد که در پارسی باستانی استعمال نمیشده است.»

پژوهشگران با مراجعه به تحقیقات خاورشناسان مانند آ. میله (A. Meillet) و ا. هرتسفلد (E. Hertzeld) همسانی و شباهت زبان‌های ایران باستان را تأیید کرده‌اند و زبان‌شناسان با بررسی واژه‌های مادی و تطبیق آنها با زبانهای آریائی و دقت در کاربرد و ریشه‌یابی نزدیکی و تشابه در بین آنها را نشان داده‌اند: مانند (فرنه، Farna) ـ ی مادی و (هورن، Huarena)ـی اوستائی، یا مانند (آرتا، arta) و (پرن، Parna) ـی اسکیتی.

«دیاکونوف زبانشناس شوروی در تاریخ ماد آورده است که شماری از واژه‌های مادی عیناً یا با اندك تغییر در زبان فرس قدیم (هخامنشی) بکار رفته مانند خشای ثی (xsayaviya) : شاه ـ خشثر پاوا (xsavrapaua) : ساتراپ ـ فرنه (Farna) :نیروی سحرآمیز ـ میتره (Mithra) : مهر، خورشید، روشنائی ـ برزمن (Braizman) : مقدس ـ زور (Zura) : فشار ـ کسك (Kasaka)

۲۲ـ تألیف دیاکونوف زبانشناس و تاریخنویس شوروی که از این کتاب چند سطری بیشتر بمنظور رعایت اختصار نقل نکردم. ولی خوانندگان میتوانند از مقدمهٔ این تاریخ مبحث «زبان ازنظر منبع تاریخی» را در صفحات ۷۴ تا ۹۳ مطالعه نمایند.

لاجورد ـ اسا ـ دروو (asa - darur) چوب زراعتی ـ ویسپازانا (Vispazna) : همهٔ مردم ـ پاری‌دائزا (paris - daeza) : فردوس، پالیز، ـ ویسپا (Vispa) جماعت، مردم ـ آسن (asan) :سنگ، ـ ویوراکا (Vivraka) : بزرگ، و ... بویژه جالب‌تر است که نام بعضی از قبایل ایرانی مانند (ماسپیان) و (ساگارتیان) و حتی نام (پارس) مادی است.»[۲۳]

مؤلف تاریخ ماد مطالبی دیگر نیز برای معرفی زبان مادی و سایر زبانهای ایرانی با عبارات زیر در متن و حاشیهٔ کتاب خود بقلم آورده است:[۲۴]

«از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد منابع آشوری ـ بابلی تعداد کثیری نام که ریشهٔ هند و اروپائی یا دقیقتر بگوئیم ایرانی دارند بویژه در مورد ماد شرقی بدست میدهند. نامهائی که مؤلفان یونانی برای مردم ماد ذکر کرده‌اند، اعم از مشرق و مغرب آن سرزمین، منحصراً ازین نوع میباشند؛ تعداد زیادی اسامی اماکن که از منشاء مزبور ریشه میگیرند نیز وجود دارد. مؤلفان یونانی نیز چند کلمهٔ مادی در آثار خود آورده‌اند. کلمات مزبور هند و اروپائی ـ و یا صحیحتر بگوئیم ـ ایرانی هستند. از آنجمله است کلمه مادی اسپك (Spaka) که هرودوت نقل کرده بمعنی‌سگ و کلمهٔ مادی تیگریس (Tigris) را که استرابون آورده بمعنی تیز است. در زبان اوستا (زبانی که لغات آن بنحو اتم مورد مطالعه قرار گرفته و ذخیرهٔ لغوی آن خالصاً ایرانی است)، اسپك بمعنی سگ و تیگریس بمعنی تیزی، ناوك تیز، و تیر آمده است. در دیگر زبانهای ایرانی نیز ریشه‌های مربوط وجود دارد. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ‌مانده است. بر روی‌هم وعلی‌القاعده

۲۳ـ صفحات ۸۵ تا ۸۹ تاریخ ماد دیده شود.

۲۴ـ تاریخ ماد: صفحات ۹۵، ۹۱ و جزاینها با مراجعه به فهرست اعلام.

جملهٔ آنها ایرانی هستند.»[۲۵]

استرابون جغرافی‌دان قرن اول میلادی به مشابهت زبانهای مادی‌ها وپارسیان و باکتریان[۲۶] اشاره میکند. اشاره‌ای به‌قرابت زبان اسکیتها با مادها نیز شده است. بطور کلی تجزیه و تحلیل تطبیقی زبانهای ایرانی به‌استنتاج زیر منتهی میشود: ۱ـ گروه فرعی اسکیتی ـ آسیای میانه‌ای یا باصطلاح گروه ایران شرقی، ۲ـ گروه فرعی مادی ـ پارتی یا باصطلاح شمال غربی، ۳ـ گروه فرعی جنوب غربی که عجالتاً تنها نمایندهٔ باستانی معلوم و مکشوف همان زبان پارسی باستانی می‌باشد... دو گروه فرعی اخیر را بنام گروه ایران غربی میخوانند، مبنای این تسمیه قرابت بسیاری است که از لحاظ لغوی و دستوری میان این زبانها وجود دارد و نیز نتیجهٔ تأثیر متقابل زبانهای مادی و پارتی و پارسی در یکدیگر بوده است.»

زبان اوستائی و زبان مادی:

اوستائی زبانی است از ریشهٔ آریائی که «اوستا» کتاب دینی ایران باستان باآن نوشته‌شده ومورد بررسی زبانشناسان وپژوهشگران قرار گرفته.

این زبان در خاور ایران و شمال شرقی آن رواج و با بعضی از زبانهای باستانی ایران همگونی و قرابت داشته است.

یکی از زبانهای باستانی ایران زبان مادی بود که پس ازاستقرار مادها در شمالغرب ایران و آشنائی و همزیستی با بومیان آن‌سرزمین، آهسته و کم کم، و شاید در مدتی دراز در اذهان و افکار آنان برای خود جا باز کرد و بتدریج گسترش پیدا نمود.

۲۵ـ تاریخ ماد: صفحه ۹۱.

۲۶ـ باکتریان (Bactriyan) نام ایالت بزرگ‌بلخ یکی ازمراکز وپایگاههای ایرانیان باستان بر سر راه خراسان به ورا رود (ماوراءالنهر) که امروزه شهرکی است که با جمعیت کم در شمال افغانستان قرار دارد.

مادها پس‌از تسلط کامل در مقر و مسکن اصلی خود، بسوی مغرب و جنوب و همچنین بسمت مناطق شرقی و شمالشرقی روی آوردند و با توجه به‌جریانات اجتماعی و نظامی و سیر و حرکت آنان بسایر مناطق ایران می‌بینیم که در سده‌های هفتم و هشتم پیش‌از میلاد منطقهٔ نفوذ مادها و قهراً حوزهٔ انتشار زبان آنها بتدریج توسعه مییابد و همین امر به‌آمیزش و تأثیر زبانها کمك میکند.

مادها در پیشرفت به‌سرزمین‌ها و نواحی اطراف کوشش بسیار داشتند و متصرفات آنها افزایش مییافت.

نظر ازین بررسی کوتاه آن نیست که قلمرو گستردهٔ ماد در غرب و جنوب و مرکز ایران و سرزمین خارج از آن به شکل جغرافیای تاریخی نوشته شود بلکه هدف اینست که مختصری از سیر و حرکت مادها به‌سوی خاور ایرا ن‌و نقش زبان مادی در این سامان و چگونگی موضع و رابطهٔ آن با زبان اوستائی، تاحدی که منابع در دسترس امکان میدهد، باختصار بررسی شود.

حرکت مادها بسوی خاور تا آنجا در تاریخ جای خود را باز کرده که عنوان ماد شرقی اصطلاح شایع در بررسی‌های تاریخی و زبانشناسی گردیده است.

مادها در حرکت بسوی شرق به ایالات و ولایاتی دست یافتند که تا تأسیس شاهنشاهی اشکانی بخش گسترده‌ای از آن در دست ماد بزرگ بود.

سرزمین پایانی اراضی و نواحی متصرفی مادها در شرق فلات ایران و خراسان قدیم کشور باکتریان یا ایالت بلخ بود.

باکتریان یا باختریان[۲۷] که مرکز آن باکتر یا (بلخ) در ۲۵۶ قبل از میلاد از اتحاد باختر (باکتریا) و سغد بوجود آمد و سراز اطاعت سلوکیها برتافت و استقلال یافت، ولی بعد جزو دولت

۲۷ــ باکتریا (Bactriya) مرکز باکتریان (باختریان).

پارت یا اشکانیان شد.

بلخ ایالت معروف و بزرگی برسر راه خراسان به ورا رود (ماوراءالنهر) بود که ویشتاسب حامی زردشت والی آن بود.

نرسیده به بلخ استانها و شهرستانها و سرزمین‌های متعددی جزء خاك ماد شرقی بود که پاره‌ای از آنها با رعایت اختصار نام برده میشوند:

راگا (ری) در دامنه‌های جنوبی رشته‌کوههای البرز که از شهرهای مهم ماد بشمار می‌آمد و بگفتهٔ جمعی از مورخان و ایران شناسان مولد زردشت و مرکز اتحادیه طوایف ششگانه ماد (بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آریسانت‌ها، بودی‌ها، و مغ‌ها) بود.

طبرستان یا تپورستان (مازندران) در سواحل جنوبی بحر خزر بین گیلان و گرگان.

هیرکان یا هیرکانی[۲۹] نام بسیار قدیمی سرزمین بسیار وسیعی در جنوبشرقی دریای مازندران بین طبرستان و خراسان که اینك گرگان نامیده میشود.

پارتاکنا شامل (اسپادنا، سپاهان) و نواحی شمالی و جنوبی آن.

شهرها و آبادیهای متعدد واقع در منطقهٔ بین دشت کویر در جنوب و دامنهٔ کوه بیکنی یا لاجورد (دماوند) درشمال معروف به: «قلمرو مادهای دور دست» که بخش بزرگی از آن در قدیم خوارنا (xoarena) نامیده میشد و از شهرهای آن میتوان خوار و ورامین، فیروزکوه، سمنان، دامغان، دماوند، خبوشان، و بسیاری دیگر را نام برد.

اینك با اکتفاء به ذکر مختصری از قلمرو مادهای شرقی یا مادهای نیرومند به بحث مجملی دربارهٔ رابطهٔ زبان اوستا با زبان مادی می‌پردازیم:

۱ــ چنانکه پیشتر هم اشاره شد استرابوان جغرافی‌دان یونانی

بهشباهت زبانهای مادی و باکتریان (یکی از کانون‌های فارسی دری در خاور ایران) و زبان پارسی اشاره کرده است.

۲ـ دیاکونوف، ایرانشناس و زبانشناس معروف مؤلف تاریخ ماد نوشته است که بهموازات توسعهٔ حدود سرزمین ماد در قرنهای ۷ و ۸ ق. م. دائرهٔ انتشار زبان ایرانی ـ مادی نیز وسیعتر گردیده است و یکی از علامات آن همانا دامنهٔ نشر اسامی مادی ـ ایرانی میباشد.

بعضی از بخشهای اوستا در زمان پارتها ـ برای نخستین‌بار بزبان «مقدس» مرده نوشته شده بود و البته از تحریف عاری نبود. بعقیدهٔ برخی از محققان مزبور ممکن است این نظر را تقویت‌کند که زبان اوستائی (که اکنون برما معلوم است) به زبانهای «گروه شمالغربی» نزدیك میباشد.

و. ب. هنینگ که در عهد معاصر، یکی از بهترین آشنایان بزبانهای باستانی و میانهٔ ایرانی است طی رسالهٔ کوچکی خاطرنشان میسازد که زبان گاثاها حد فاصلی است میان «زبانهای غربی ایران» و «زبانهای شرقی ایران» و حدس میزند که اوستا در قلمرو دولت باستانی خوارزم که پیش‌از هخامنشیان وجود داشته است در دره‌های تجن یا مرو رود بوجود آمده. وی به رابطهٔ نزدیك زبان متأخر خوارزمی و زبان اوستا نیز اشاره میکند.

روایات متأخر قرون وسطی بترتیب متفقند که زردشت از مردم ماد بوده است ولی دربار ویشتاسب حامی وی که عرصهٔ وعظ و تبلیغ وی بوده در بلخ (تختگاه باکتریان ـ باکتر باستانی) و یا طوس (در خراسان ـ پارت) قرار داشت. ضمناً زادگاه پیامبر را گاهی آذربایجان و گاهی ری (نزدیك طهران کنونی، در ماد شرقی) ذکر میکردند. در اوستا (یسنا ۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (و یا جانشین او) فرمانفرمای ری بوده است. شاید قبیلهٔ مغان که کاهنان و روحانیان مبلغ تعلیمات زرتشت ازمیان

ایشان انتخاب و استخدام میشدند، از ری بوده‌اند.

ما نمی‌توانیم داوری کنیم که زبـان اوستا به‌کدامیك از گروههای زبانهای ایرانی مربوط میباشد. فقط یك نکته مسلم است که جای پیدایش آن (اوستا) یا آسیای میانه و شرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است و یا اگر در خاك ماد پدید آمده در اقصی نقطهٔ شرقی آن سرزمین بوده است. حتی چنانچه قدیم‌ترین بخش‌های آن در اراضی شرقی ماد تدوین نشده و فی‌المثل در باکتریا پدید آمده باشد، معهذا وضع اجتماعی آن نقاط در ازمنهٔ منظور چندان با اوضاع سرزمین ماد تفاوتی نداشت. درهرحال مطالب اوستا با آنچه منابع آشوری دربارهٔ خاك ماد میگویند بسیار متشابه است و بیشك مردمان ماد شرقی و باکتریا از لحاظ فرهنگ و سطح ترقی و ترکیب نژادی بسیار به‌یکدیگر نزدیك بودند.

۳ــ ادوارد برون مؤلف تاریخ ادبی ایران[۲۸]، دانشمند ایران شناس، چنین نوشته:

«ساکنان پارت و ماد و پارس به مرور زمان بیامیختند و ملت واحد تشکیل دادند و از خلط و مزج آنها زبان فارسی پدید آمد و زبان واحد این اقوام گردید. استرابو میگوید در زمان وی همه تقریباً بیك زبان سخن میگفتند.»

«شاید زردشت که از قبیلهٔ مادی مغان یا مجوس (مگوش) است تعالیم خود را از آتروپاتن (آذربایجان) در منتهاالیه شمال غربی ایران به بلخ در اقصی نقاط شمالشرقی بسط داده و در آنجا به‌نخستین پیروزی شایان خود که ارشاد شاه ویشتاسب (گشتاسب) بود نائل گشته است، شاید لهجه‌های آتروپاتن و بلخ و در حقیقت لهجه‌های سراسر شمال ایران باهم خیلی شبیه بوده است و نیز ممکن است همان قسمی که دوهارله (De Harler) اشاره میکند در اوستا لهجه‌ای که مسمی به لهجهٔ گاتهاست معرف لهجهٔ بلخ و لهجهٔ اوستائی

۲۸ــ صفحات ۴۵ و ۴۶ ترجمهٔ علی پاشا صالح.

معمولی وندیداد لهجهٔ آتروپاتن باشد.»

«مادی‌ها از نژاد ایرانی بودند و بیك زبان ایرانی که با فارسی باستانی خیلی قرابت داشته است تکلم مینمودند. مثلا نولدکه نیز دارای همین‌نظر بوده است و در پایان نوشته‌ای که دربارهٔ شاهنشاهی ماد نوشته است چنین میگوید: شاید در نتیجهٔ مطالعات دقیق در نزدیکی همدان یا در نتیجهٔ حفریات روزی آثاردیگری از روزگاران پیشین پیدا شود. و هرگاه کتیبه‌هائی از پادشاهان ماد اتفاقاً کشف گردد بی‌اندازه پرارزش خواهد بود. حدس من اینست که خط و زبان آن کتیبه‌ها شباهت تامی بخط و زبان پادشاهان پارس خواهد داشت.»

«نظر دارمستتر را با تفصیل بیشتری در اینجا مورد بحث قرار میدهیم. دارمستتر فراتر میرود و میگوید زبان اوستا که زند نامیده میشود زبان ماد است. بنابروایات پـارسی و اوستا چنانکه شواهد خارجی هم تأیید میکند مرکز و گاهوارهٔ کیش زردشتی خواه در آتروپاتن باشد خواه ری بهر صورت در ماد است... گمان میکنم حق آتروپاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آنجا سیر خود را شروع نموده و از غرب پیش رفته است. بهرحال آئین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار مؤبدان مادی است... بالنتیجه به‌شهادت کتب قدما که دلائل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلائل داخلی و ذاتی است و بنابر داستانهای باستان، اوستا کار مغان است و زند زبان ماد قدیم است و حقا بجای اینکه گفته شود (زبان زند) که لفظ نادرستی است باید بگوئیم (زبان مادی).»

«دارمستتر معتقد است که کتاب زند اوستای زردشتیان نمونهٔ کامل زبان و ادبیات مادیها و زبان اوستا زبان مادی است. راویان فارسی یکدل و یکزبان مهد زردشت را غرب ایران و آتروپاتن (آذربایجان) میدانند و این مسئله منحصر به روایات پارسی نیست بلکه خود اوستا هم براین معنی گواهی میدهد. اوستا گذشته از

شرق از شمال و غرب ایران نیز بحث میکند. فصل اول وندیداد ایران را چنانکه نویسندگان آن میشناختهاند وصف مینماید و برای احصاء نواحی ایران از ارانویج آغاز میکند. ارانویج در مرز آتروپاتن واقع است و نیك دائیتیه که همان رود ارس باشد از آنجا میگذرد. وندیداد با شمال ایران هم مأنوس است، زیرا در آن از ری واقع در ماد ذکری بمیان آمده است.

«دارمستتر برای اثبات عقیدهٔ خود که زبان اوستا زبان مادی هاست دلیلی از فقه‌اللغه اقامه میکند. میگوید کلمهٔ سگ در فارسی جدید همان ساکا در فرس قدیم است. هرودوت میگوید: مادی‌ها سگ را سپاها می‌گفتند که به‌لفظ اوستائی سپن (Span) شبیه است و این لفظ بصورت ایسپا (Ispa) هنوز در بعضی از لهجه‌های فارسی موجود است. منجمله در قهرود (نزدیك کاشان) و نطنز.»

«همچنین در لهجهٔ طـالش[۲۹] کلمهٔ (من) را چنانکه برزین (Bairezin) درکتاب خود بنام «تحقیقات در لهجه‌های ایران» گفته (از) میگویند و این لفظ از کلمهٔ ازم (azem) در اوستا و ادم (adam) در فرس قدیم مانده است.[۳۰]

۴ـ کلمان هوار (Clement Huart) در مجلهٔ آسیائی نظردارمستتر را پرورانده و کوشش نموده است که چند لهجه از لهجه‌های مختلفی که در نقاط دور و کوهستانی ایران، خاصه در غرب یعنی ماد، معمول است از زبان اوستا آمده و این لهجه‌های محلی را مادی جدید یا پهلوی مینامند[۳۱]. وی مثالهائی از لهجهٔ تاتی و طالشی و رباعیات (فهلویات) باباطاهر همدانی می‌آورد و نشان میدهد کدام پارسی و کدام مادی است.

۲۹ـ ریشهٔ آریائی و مادی لهجهٔ طالشی مورد تأیید زبانشناسان است.

۳۰ـ در حاشیهٔ صفحهٔ ۴۵ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون، ترجمهٔ علی‌پاشا صالح آمده است که یارشاطر می‌نویسد: در لهجه‌های پارتی، سغدی، یغنوبی، ختنی، نیز (من) از همین اصل است.

۵ـ مؤلف کتاب «آرتورپاتکان و نهضت ادبی»[۳۱] با بررسی منابع متعدد از جمله سبك شناسی تألیف مرحوم ملك‌الشعراء بهار تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور ادوارد برون، تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان، نوشتهٔ پروفسور میکائیل رفیعلی، لغت نامهٔ علامهٔ دهخدا در بررسی گاتاها، فرهنگ ایران باستان نوشتهٔ پورداود، تاریخ ایـران از آغـاز تا انقراض ساسانیان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد فقید جلال همائی و جز اینها آگاهی‌هائی دربارهٔ زبانهای اوستائی و مادی داده است که فشرده‌ای از آنرا در اینجا می‌آوریم:

أوستا بزبان مادیها و در زبان آنها نوشته شده.

اوستا اثر بزرگ و با عظمت نوشته شده بزبان ماد و دوران مادی‌هاست.

با توجه به قول مورخان و اتفاق محققان اگر تردید نداریم که زادگاه زردشت و گاهوارهٔ کیش وی در آذربایجان بوده است ناگزیریم بپذیریم که زبان خود او و زبان تعالیم و کتابت وی (اوستا) نیز از همان سامان باید باشد. بخصوص (گاتها) که قطعاً از سروده‌های مینوی پیامبر باستانی ایران و پیروان نخستین او بوده است.

اگر در زبان اوستا پیش ازین اختلافی می‌بود که برخی آنرا از خاور و بعضی دیگر از باختر ایران می‌پنداشتند امروزه برخی از محققان را تردیدی نیست در اینکه این زبان متعلق به‌بخشی از شمالغرب ایران است که آذربایجان درآن قرار دارد.

محققان را ظن غالب اینست که زبان اوستائی یك لهجهٔ مادی است و مردم ماد با آن سخن میگفته‌اند.

دارمستتر زبان‌شناس معروف عقیده‌مند است که اوستا زبان

۳۱ـ دکتر جمال‌الدین فقیه، چاپ تهران ۱۳۴۶ صفحهٔ ۱۷۴.

مادی‌ها بوده و هم در آن روزگاران نوشته شده.

برخی از مورخان اوستا را یك اثر مهم و نمونهٔ کاملی از ادبیات آذربایجان در دورهٔ مادی‌ها دانسته‌اند.

گاتها که کهن‌ترین و پرارجترین قسمتی از اوستاست که از آسیب زمانه رهائی یافته و چند پاره از آن بما رسیده بی‌تردید از سرزمین آتروپاتن (آذربایجان) وشهر گزن در کنار دریاچه‌چیچست ارومیه نشئت یافته است.

محققان احتمال داده‌اند که یك جلد اوستا در شهر شیز محل آذرکدهٔ آذر گشسب حفظ شده و اسکندر آنرا سوزانده.

محققاً معلوم نیست که زبان اوستائی معمول کدام قسمت از اهالی ایران قدیم بوده ولی ظن قوی‌ا ینست که مادیها باین‌زبان تکلم میکرده‌اند.

زبان اوستا یك لهجهٔ مادی و متعلق به‌مغرب ایران است.

اوستا بزبان مادی نوشته شده و زردشت نیز در ماد زندگی میکرد و زبان گفتار و نوشتارش مادی بود و در همانجا بدعوت دینی پرداخت و چون مغان با وی مخالفت کردند به بلخ در خاور ایران رفت و در آنجا با زبان (ماد شرقی) اوستا را نوشت.

خط مادی:

مؤلف کتاب «تاریخ ماد» زیر عنوان «شکل خط و کتابت مادی»[۳۲] چنین نوشته است:

«مسلماً در هزارهٔ اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبهٔ اموال و دادن تسهیلات که در قرن نهم و یا هشتم قبل از میلاد از طرف شاهك آبدادانا[۳۳] بزبان اکدی، بنام مردی آشوری صادر شده و در دست و معروف

۳۲ــ تألیف ا. م. دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، چاپ تهران، صفحهٔ ۴۵۱.

۳۳ــ Abdadana : شهری از سرزمین ماد بزرگ که آشوریان در سال ۸۵۳ بضمیمهٔ چند شهر دیگر مدعی فرمانروائی آنها بودند.

است[۳۴] و بطور غیر مستقیم از بعضی مدارك موجود چنین برمی‌آید که ماننائیان از خود خط و کتابتی داشتند که بظن قوی از خط اورارتوئی مأخوذ بوده[۳۵] درعین‌حال در نواحی اطراف دریاچهٔ ارومیه هیروگلیف‌هائی نیز مشابه هیروگلیف‌های اورارتوئی متداول بوده است. فی‌المثل بروی ظرف نقره‌ای که در زیویه پیدا شده، هیروگلیف‌های مزبور منقور بوده است. ساکنان ماد شرقی و مرکزی نیز بنظر ما مسلماً دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز (خط باستانی پارس) یا (خط هخامنشی ردیف اول) میخوانیم ولی در واقع‌از لحاظ اصل و منشاء مادی میباشد. دلایل زیر مؤید نکتهٔ بالا میباشد:

اکنون دانسته شده است که (خط میخی پارسی باستانی) در زمان کوروش دوم و اواسط قرن ششم ق.م. بسیار متداول بوده و این نکته مسلماً غیر محتمل است که امپراطوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند. بعلاوه زبان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی ـ چنانکه دیر زمانی است ثابت شده ـ حاوی لغات مادی فراوانی است و شمار (کلمات مادی) درکتیبه‌ها باید خیلی بیشتر از آنچه تصور میکنند باشد... مسلماً لغات بسیاری نیز وجود داشته که در زبان مادی‌های ایرانی و زبان پارسی باستان مشترك بوده. همچنین سبك انشای کتیبه‌های داریوش نیز حاکی از آنست که مقدم برآن ادبیاتی وجود داشته تا بدان پایه رسیده. بر روی هم این

۳۴ــ دربارهٔ این سند کتبی در تورات آمده است که در قصر احمتا (Ahemta) ولایت مادان (مادها) میباشد طوماری یافت شد که تذکره‌ای در آن نوشته شده بود و به‌فرمان داریوش ضمن اسناد دیگری که از کتابخانهٔ بابل بدست آمده بود جمع‌آوری و نگهداری شود.

۳۵ــ سارگون دوم در گزارش سال ۷۱۴ خویش میگوید که اولوسونو پادشاه ماننا‌سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده، برای سنگها غالباً نوشته‌ای نیز وجود داشته. گذشته ازین در نامه HABL ، ۳۴۳، ?Asriu (شماره ۶۹، ۱،ص ۲۳۱) ظاهراً دربارهٔ «مجرر ماننائی» سخن رفته (نقل از حواشی تاریخ ماد صفحه ۷۴۱، شماره ۱۳)

اندیشه پدید می‌آید که زبان ادبی کتیبه‌های هخامنشی تحت تأثیر شدید زبان مادی ــ که قبلا بصورت زبان ادبی تکوین یافته بود ــ مدون گشته است.»

مؤلف تاریخ ماد دراین بحث از اسناد رسمی و منابع تاریخی قدیم و پژوهش مورخان معاصر بویژه هرتسفلد، کنت، میه، کامرون، استرووه[۳۶] استفاده کرده و با استنباط منطقی به وجود خط مادی درمیان مردم ماد پی‌برده است.

از منابع تاریخی قدیم، مهمتر از همه، دربارهٔ ماد، تاریخ هرودوت میباشد که وجود خط و کتابت را در زمان دولت ماد و طبعاً پیش از تأسیس آن چنین تصریح کرده:

«دیوکس (مؤسس سلسلهٔ ماد) مقررات و تشریفاتی بشرح‌زیر وضع کرد که بموجب آن هیچکس حق نداشت مستقیماً با پادشاه تماس بگیرد و در هرمورد باید اشخاص تقاضای خود را بوسیلهٔ مکتوب و پیغام به‌اطلاع او رسانند و همینکه این مقررات وضع شد درصدد استقرار عدالت و دادگستری برآمد. خلاصهٔ مرافعات را کتباً برای او به‌قصر میفرستادند و او برای هرکاری که باو مراجعه میشد پس‌از قضاوت حکمی صادر میکرد و برای اطلاع متقاضی میفرستاد، گفته‌اند که این نوشته‌ها به‌خط میخی بود.»[۳۷]

«دربارهٔ وجود خط مادی در زمان دولت ماد، دینون مورخ مینویسد که در نیمهٔ اول قرن ششم پیش‌از میلاد شاعرانی در دربار پادشاهان ماد بودند که موضوع شعرهای خود را از روایات ملی اقتباس میکردند. چندین داستان و افسانه در نوشته‌های مورخان یونانی نقل شده که از روی آنها میتوان پی‌برد که در زمان مادها

36- G.G., E. Herzfeld, R. Kent, M. Meillet. V.V. Seruve Kameron.

۳۷ـ جلد اول، ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۸۸.

داستانها یا منظومه‌های داستانی وجود داشته است.»[۳۸]

از منابع و اسناد بجای مانده و پژوهشهای مورخان و زبان شناسان برمی‌آید که: خط میخی در ماد بکار میرفت.

طومارها و اسناد در ماد نوشته میشد.

نامه‌ها و دادخواست‌ها به‌خط مادی تهیه و تسلیم پادشاهان میشد.

جواب شکایت‌ها و احکام قضائی کتباً به شاکیان و دادخواهان فرستاده میشد.

خط میخی متداول در دورهٔ هخامنشی‌ها دنبالهٔ خط معمول در ماد بود.

اشعاری از شاعران دربار مادی و نوشته‌هائی از داستانهای ملی در کتابهای یونانی بیادگار مانده.

سرانجام وحدت‌نظر محققان و ایرانشناسان دربارهٔ وجود خط در ماد هرگونه تردیدی را دراین مورد منتفی میسازد.

زبان پهلوی و فارسی دری:

زبان پهلوی نام زبان دورهٔ اشکانی و ساسانی است که آنرا فارسی میانه هم خوانده‌اند.

واژهٔ پهلوی شکل دگرگون شدهٔ پرتوه[۳۹] نام تیرهٔ پارت در پارسی باستانی (فرس قدیم) است که براثر تغییرات بشکل پرهو[۴۰] پلهو[۴۱] و پلهو[۴۲] درآمده است.

۳۸ـ تاریخ زبان فارسی تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری، جلد اول، چاپ دوم، صفحهٔ ۲۵۲.

۳۹ـ پرتو (Parthava) : نام پارت بفرس قدیم.

۴۰ـ پرهو (Parhav) : تغییر یافته از پرتو.

۴۱ـ پلهو (Palhav) : تغییر یافته از پرهو.

۴۲ـ پهلو (Pahlav) : تغییر یافته از پهلو.

زبان پهلوی ریشهٔ زبان فارسی است که آنرا فارسی دری سپس فارسی نامیده‌اند.

در فرهنگ فارسی[۴۳] باختصار چنین آمده است: «فارسی دری که درعهد ساسانیان به موازات زبان پهلوی رایج بوده است پس‌از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید.»

از آنجائیکه راجع به‌این مورد در متن کتاب مطالبی بیان شده است در اینجا به‌این مختصر اکتفا میکنیم و مقدمه را پایان میدهیم.

۴۳ــ پهلوی (Pahlavi) : نام زبان پارتی و ساسانی که سرگذشت این زبان و ئیمزبانها و لهجه‌های پدید آمده از آن و موضع آن در منظومهٔ زبانهای ایرانی باختصار در متن آمده است.

دورهٔ باستانی

در زمان باستان زبانهای اوستائی، مادی، پارسی باستان، فارسی میانه یا زبان پهلوی[1] در ایران رایج و متداول بوده است که مجموع آنها را «منظومهٔ زبانهای ایرانی» می‌نامیم.

تیره‌های آریائی که در زمانهای متفاوت از سه تا هزار سال پیش از میلاد مسیح از زادگاه اصلی به ایران و انیران کوچ کردند و نشیمن گزیدند با زبانهائی حرف می‌زدند که آنرا در اصطلاح زبانشناسان «هندواروپائی»[2] یا ساده‌تر «آریائی»[3] نامیده‌اند. آن تیره‌ها که در نواحی مختلف ایران ساکن شدند به‌این دلیل که در خاستگاه پیشین باهم زندگی می‌کردند و در سرزمین‌های تازه نیز باهم ارتباط و تماس مداوم و معارفه و تفاهم ممتد داشتند زبان همدیگر را می‌فهمیدند.

در این‌باره استرابون[4] دانشمند و جغرافی‌دان یونانی نوشته است که: همه جای ایران را از غرب تا شرق زیر پا نهادم و دیدم که در سرزمین ایران همه تقریباً به یك زبان سخن می‌گویند، و آریانه[5] به سرزمین‌های ماد و پارس و بلخ و سغد (پارت) اطلاق دارد و همهٔ اقوام این سرزمین‌ها تقریباً یك زبان دارند.

و این «همزبانی همسان» بتدریج راه پیشرفت پیمود و به «همزبانی یکسان»[6] رسید و در این مورد ادوارد براون[7] ایرانشناس معروف قرن اخیر می‌گوید: اقوام ماد

و پارس و پارت در ایران به مرور زمان باهم بیامیختند و ملت واحد ایران‌را تشکیل‌دادند و از خلط و مزج زبانهای آنها زبان فارسی پدید آمد و زبان واحد این اقوام گردید.

اینك اشارهٔ مختصر بزبانهای ایرانی در دوران باستان می‌نمائیم:

اوستائی، مادی، پارسی باستان، پهلوی

زبان اوستائی که به اعتقاد جمعی از پژوهشگران در شمالشرق و مشرق ایران رایج بوده و به عقیدهٔ جمعی دیگر زبان ناحیهٔ ماد و زادگاه زردشت بوده زبانی است که کتاب دینی اوستا[7] با آن نوشته شده و این زبان از یکسو با زبان سانسکریت[9] و از سوی دیگر با زبانهای پارسی باستان و پهلوی قرابت دارد.

زبان مادی از هزارهٔ دوم پیش از میلاد در سرزمین ماد که حدود آن در دورهٔ امپراطوری از غرب رودخانه هالیس، از شرق هیرکانیا و پارت از جنوب پارتاکنا و اسپادانا و از جنوب ایلام بود زبان گفت و شنود و نگارش مردم بود و در این‌باره گواهی‌های دانشمندانی چون هرودوت و استرابون و پژوهش‌های ایرانشناسان و نویسندگان‌همراه با دلایل عینی یعنی واژه‌های بجای مانده از آن زبان و اعلام جغرافیائی و اسامی خاص و غیره وجود دارد که چند نمونه از آن عبارتست از فرن (Phara) بمعنی فر و شکوه، وهرنه (vharna) بمعنی خورشید، میثره (mithra) بمعنی مهر، خشثری (xsathra) قدرت، خشیثیه (xsaythia)

شاه، ویسپا Vispa عـــام و همه، وزرك، و ویورك یعنی بزرگ، اسنه: سنگ، اسبارا: سوار، زانا: آدمیان و قبیله، اسپاکو: سگ ماده، تیگریس: تیز و تیر و ناوك تیر. از اعلام جغرافیائی آندیا Ändyā یـــا سرزمین‌دیـــوك: درهٔ بالائی سپیدرود، هگمتانه (همدان)، اوزیبا (زیبیه =زیوه = سقز کنونی)، پارتـــاکنا (ناحیه‌ای از مـــاد پیرامـــون اسپادانا = اصفهان) که در زمان اشکانیان گابای Gābāi و زمان ساسانیان گی Gay مرکز آن بود و بعد از تازیان معرب و «جی» شد، پارسوا که مرکز آن نیکور بود، پراسیا در ۲۵ فرسخی جنوب شرقی دریاچهٔ اورمیا، خوارنا: ناحیهٔ شمالی دشت‌کویر (خوار ورَامین)، ساپاردا (در خط زنجان قزوین)، سیبارا (زنجان)،. تارماکیس در درهٔ تلخه رود، جای تبریز کنونی، ماداکتو (در کرخهٔ بالائی) و غیره.[۱۰]

این زبان بدون تردید ریشهٔ باستانی زبان آذربایجان بوده و از گروه زبانهای ایرانی شمال بشمار می‌آید. از آن پس که آتورپاتکان (ماد آتـــروپاتن) پدید آمد زبـــان پهلوی بکار بود، و زبان این سامان را آمیخته‌ای از زبان مادی و پهلوی اشکانی دانسته‌اند.

دورهٔ زبان ماد که از قدیم‌ترین تاریخ قوم ماد پس از کوچ به فلات ایران آغاز می‌شود و تا تأسیس‌سلسلهٔ اشکانی در ۲۴۹ پیش از میلاد مسیح امتدَاد می‌یابد شامل چهار قرن و نیم زندگی مردم ماد در دورهٔ امپراطوری ماد (۷۵۰ تا ۵۵۰ ق.م.)، شاهنشاهی هخامنشی(۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م.) و سلطنت سلوکی‌ها (از ۳۳۰ تا ۲۴۹ ق.م.) است.

زبان پارسی باستان یا فرس قدیم زبان دورهٔ پیش از هخامنشیان تیرهٔ آریائی پارس و زمان شاهنشاهی آنـان بوده، «زبان دورهٔ هخامنشی شامل فرمانها و اعلامیه‌هائی است که به خط میخی[11] بـر کتیبه‌هـا منقور است»[12]، و میزان واژه‌های بجا مانده از آنرا تا چهارصد نوشته‌اند.

زبان پهلوی زبان ایران پس از پارسی باستان بود که آنرا فارسی میانه هم نامیده‌اند. از زبان پهلوی آثـار و سنگنوشته‌ها و کتابهائی بجای مانده که امکان بررسی و بحث برای ایرانشناسان و پژوهشگران ایرانی و غیر- ایرانی داده است. ایـن زبان را می‌توان «زبـان کامل» زندگی باستانی ایران دانست. این زبان در آتورپاتکان با بازماندهٔ زبانهای مادی و پارسی آمیخته کـه آثار آن در آذربایجان پایدار مانـده و اکنون نیز به نامهای زبـان پهلوی و پارسی و آذری و تاتی و گویش‌های محلی نمودار است.

دورهٔ زبان پهلوی یا فارسی میانه که شامل هشت‌قرن حیات سیاسی ــ اجتماعی مادیها در زمـان اشکانیان (از ۲۴۹ ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) و ساسانیان (از ۲۲۶ تا ۶۲۴ میلادی) است بشکل زبان ویژهٔ آتورپاتکان نمودار است.

زبان ویژهٔ آتورپاتکان که با تغییر و تکـامل، حیات خود را در آذربایجان ادامه داده، جزء زبانهای ایـرانی گروه شمالی است و تفاوتهـای آنرا با گـروه زبانهای جنوبی ایران مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند که در این مختصر ورود در آن امکان و تناسب ندارد.

فارسی میانه، فارسی دری، فارسی نوین، آذری

زبان پهلوی در آذربایجان

برای بررسی این موضوع ضرورت دارد که پیشاپیش، گواهی‌های تاریخ‌نویسان و پژوهندگان نوشته شود:

۱ــ ابن ندیم در الفهرست[۱۳] از گفتهٔ ابن مقفع (روزبه پارسی، مقتول به دستور ابو جعفر منصوری خلیفه عباسی در سال ۱۴۲ هـ.) زبان آذربایجان را فهلویه (پهلوی) دانسته:

عبدالله‌بن مقفع گفت زبانهای ایران عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، سریانی. زبان پهلوی منسوب به پهله است و این، نام پنج ولایت است که عبارتند از اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان.[۱۴]

۲ــ در مفاتیح‌العلوم[۱۵] نوشته شده است که:

«یکی از زبانهای ایران پهلوی است و همین زبان است‌که پادشاهان در مجالس خود بآن سخن می‌گفتند و آن منسوب است به پهله و پهله نامی است که به پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه‌نهاوند، و آذربایجان داده شده است.»[۱۶]

۳ــ حمدالله مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب که در ۷۴۰ هـ. تألیف شده بوجود زبان پهلوی در آذربایجان و اران اشاره می‌کند و می‌گوید:

«زبان مردم مراغه پهلوی معرب یا مغیر است، از آن مردم زنگان پهلوی راست است و زبان مردم گشتاسفی[۱۷] پهلوی بازبسته به جیلانی است.»[۱۸]

حمدالله مستوفی در میان سالهای ۶۸۰ تا ۷۵۰ می‌ـ زیسته و وجود زبان پهلوی را در آذربایجان در نیمهٔ دوم

قرن هشتم هجری تأیید کرده ولی متأسفانه نمونه‌هائی از آن بدست نداده است.

۴ـ ابن بزاز در صفوة‌الصفا که در اواسط قرن‌هشتم هجری تألیف شده (و همچون وی‌دیگران‌نیز) دو بیتی‌هائی‌را که به زبان آذری سروده شده است «پهلوی» نامیده که نمونه‌هائی از پهلویات آذری است. وی می‌گوید:

عورتی بود طالبه نام که باغبانی کردی، روزی آتش ذوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ (منظور شیخ‌صفی اردبیلی جد پادشاهان صفوی از ۶۵۰ تا ۷۳۵ هـ.) مرا یاد نمی‌آورد، زبان بگشاد و این پهلوی را انشاء کرد.[۱۸]

بی‌گفتگوست که این ترانه‌ها را به اعتبار ریشهٔ زبان که پهلوی بوده فهلویات نامیده‌اند.

۵ـ شمس‌الدین محمدبن قیس رازی[۱۹] که در اوائل قرن هفتم هجری کتاب خود بنام المعجم فی‌معائیر اشعار العجم را تألیف کرده در ضمن بحث از ناراست بودن وزن عروضی پاره‌ای از ترانه‌های بنام «فهلویات» می‌نویسد که: «اهل همدان و زنگان فهلویات فراوان گفته‌اند.»[۲۱]

۶ـ سعید نفیسی، نویسندهٔ نامور در کتاب «تاریخ نظم و نثر در ایران» نام دو نفر، اویانج زنجانی و جولاههٔ ابهری را برده که آنها را از شاعران قرن هشتم شناسانده و گفته است که به «زبان پهلوی زنجان» شعر گفته‌اند.[۲۲]

۷ـ در کتاب ایرانشهر تألیف مارکوارت ایرانشناس آلمانی آمده است:

«زبان حقیقی پهلوی یا زبان اشکانیان زبان آذربایجان بوده است.»[۲۳]

۸ــ پروفسور آرتور کریستنسن گفته است:

«زبان پهلوی در دورهٔ اشکانیان و ساسانیان زبان رسمی ایران‌بوده که آذربایجان بخشی از سرزمین‌های شمالی آنرا بنام ماد صغیر تشکیل میداده. زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان بوده.»[۲۴]

با توجه به منابع و مدارك مذکور توانیم گفت که‌زبان پهلوی‌در «آتورپاتکان»زبان عمومی‌بوده و در«آذربایجان» نیز قرن‌ها به حیات خود ادامه می‌داده است.

اینك به مدارکی در این مورد اشاره می‌شود:

۱ــ در تاریخ ادبیات جلال همائی چنین آمده است:

«دورهٔ وفور و رواج زبان پهلوی، هم در تلفظ و هم در کتابت تا قرن سوم ادامه یافته است.»[۲۵]

در دنبالهٔ «وفور و رواج» و گستردگی زبان پهلوی در نوشته‌ها و گفتگوها در تمام ایران و از آنجمله در آذربایجان، آنچه پیداست این زبان همچنان زندگی‌می‌کرده و یکباره از میان نرفته و این امر بتدریج صورت پذیرفته است.

۲ــ احمد کسروی در کتاب آذری[۲۶] نوشته است که برخی از کتاب‌های به زبان پهلوی مانند درخت آسوریك و یادگار زریران در آذربایجان نوشته شده.

۳ــ دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب خود به نام تاریخ ادبیات نوشته است که:

«تداول خط و لهجهٔ پهلوی در میان ایرانیان تا حدود قرن پنجم از میان نرفت.»

۴ــ در کتاب «دستور زبان فارسی میانه»[۲۷] چنین آمده است:

«حدود رواج زبان پهلوی از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم

میلادی بوده است. پس از آنهم گرچه این زبان از رسمیت افتاد ولی مدت چند قرن دیگر مورد استفاده بود... بسیاری از امرای نواحی شمال ایران تا قرن نهم میلادی سنگ قبر با نوشتهٔ فارسی میانه از خود بیادگار گذاشته‌اند.»[۲۸]

به این ترتیب زبان پهلوی با تغییراتی هم که در آن بوجود آمده در آذربایجان دوام داشته و اشکال دیگر آن به نامهای زبان ایرانی، فارسی، آذری و تاتی و گویش‌های محلی کاربردهای عام و خاص در موارد رسمی، فرهنگی، شعری و ادبی، محاوه و گفتگو، ترانه‌گوئی، و فولکلوری داشته است.

فارسی در آذربایجان

زبان فارسی یا پارسی زبانی است که سالها پس از استیلای عرب پدید آمده و رشد و نمو و تکامل یافته و بتدریج جای زبان پهلوی را گرفته و رواج کلی پیدا کرده و با شکوفائی و زیبائی و فرآورده‌های بیرون از شمار در برابر نفوذ زبان عربی از نظر سیاسی و دینی و فرهنگی و پیدایش و اشاعهٔ زبان ترکی و حتی رواج یافتن آن بویژه از قرن دهم به بعد، زندگی پربار خود را ادامه داده و اینک یکی از زبانهای زندهٔ دنیا بشمار می‌آید و حال آنکه همسالان وی در مصر و روم شرق و بالکان و جاهای دیگر از میان رفته‌اند.

زبان فارسی در دوران سلطهٔ تازیان براثر امتزاج و ترکیب لغات عربی با زبان پهلوی و تأثیرات آوائی و شکلی و ترکیبی پدید آمده و نیز براثر تحولات زمانی و مکانی نیمزبانها و لهجه‌های گوناگون در قلمرو آن پیدا شده که شاید بتوان گفت زبان فارسی از نظر داشتن نیمزبان‌ها و

گویش‌ها از غنی‌ترین زبانهاست و ازین حیث نیز بزبان همگانی نیاز مبرم دارد.

اینك به ضبط و بررسی منابع و مدارك زبان فارسی در آذربایجان می‌پردازیم:

۱ــ نخستین خبر تاریخی که از پیشینهٔ زبان فارسی در آذربایجان پس از استیلای تازیان داریم مطلبی است که در تاریخ‌الامم والملوك تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (درگذشته بسال ۲۳۵ هـ.) داریم. در این کتاب که معروف به تاریخ‌طبری و ترجمهٔ آن موسوم به تاریخ بلعمی[۲۹] است چنین آمده که محمدبن البعیث از رجال دورهٔ عباسی‌حکومت مراغه را در زمـان معتصم (۲۱۸ تا ۲۲۷ هـ.) و پسرش متوکل (۲۳۲ تا ۲۴۷ هـ.) داشت. وی در سال ۲۳۵ هجری سر به طغیان نهاد و مورد غضب خلیفه قرار گـرفت و به زندان افتاد. وی مردی شجاع و ادیب بـود. آثار شعری فارسی وی زبانزد مردم بوده و جماعتی از بزرگان مراغه اشعار فارسی وی‌را می‌خواندند و از ادب و شجاعت‌وی یاد می‌کردند که راوی به طبری مورخ نقل کرده است.[۳۰]

به این ترتیب پیداست کـه حاکم عرب در آذربایجان فارسی زبان، فارسی یاد گرفته و شعر فارسی گفته و مردم مراغه آنها را میخواندند و یاد ادب و شجاعت وی می‌کردند.[۳۱]

۲ــ در فتوح‌البلدان بلاذری[۳۲] که بسال ۲۵۵ هـ. تألیف شده سخن از زبان مردم آذربایجان به میان آمده و چنین گفته شده است:

«فتتبع الاشعث بن قیس حاناً حاناً والحان الحائر فی کلام اهل اذربیجان ففتحها».

و مستنبط ازین سخن آنست که زبان مردم آذربیجان پهلوی یا فارسی نوین بوده است.

۳ـ در کتاب «صورةالارض»[۳۳] در گفتگو از ارمینیه و اران و آذربایجان گفته شده‌که زبان‌عمومی‌مردم آذربایجان و بیشترین مردم ارمنستان فارسی است و زبان عربی نیز در میان آنان بکار است، و کمتر کسی از آنان هست که به فارسی سخن گوید و عربی نداند.[۳۴]

۴ـ استخری در کتاب «مسالك و ممالك»[۳۵] چنین آورده است:

«زبان آذربایجان و ارمنستان و اران فارسی و عربی است.»[۳۶]

۵ـ در «احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم»[۳۷] تقسیم کشور ایران به هشت اقلیم بیان گردیده و آذربایجان یکی از آن اقالیم شمرده شده و در بحث از زبان فارسی مزبور چنین آمده:

«زبان اقالیم هشتگانهٔ ایران، ایرانی است. جز اینکه برخی ازآنها دری و بعضی لهجه‌های پیچیده است و همهٔ آنها فارسی خوانده‌میشود.»[۳۸]

۶ـ واقدبن عمرو تمیمی که به نوشتهٔ ابن‌ندیم در الفهرست اخبار بابك را گردآوری می‌کرده، در ملاقات با جاویدان پسر شهرك، استاد بابك چنین نوشته:

«نخستین‌بار که با وی برخورد کردم او را جوانی فرزانه و هوشیار یافتم و دیدم با آنکه زبانش میگیرد زبان فارسی را خوب حرف میزند.»[۳۹]

۷ـ در کتاب مسالك و ممالك تألیف ابوالقاسم عبیدالله ابن عبدالله معروف به ابن‌خردادبه، متوفی حدود ۳۰۰ هـ. آمده است:

«مردم جبال و آذربایجان وری و همدان و ماهین و طبرستان و دماوند و ماسبذان و مهرجانقذف و حلوان و قومس ایرانی و فارسی‌زبان هستند.»[۴۰]

پارسی دری، پارسی نوین

پس از ذکر منابع مربوط به زبان فارسی (دری یا نوین) در آذربایجان این توضیح بسیار ضروری است:

پاره‌ای از پژوهشگران در زبان ایران، میان «پارسی دری» و «پارسی نوین» فرق می‌گذارند و تفاوت بین آن‌دو را ناشی از محل و منشاء و کیفیت پیدایش آن‌ها می‌دانند. اینها عقیده‌دارند که‌زبان دری از اواخر دوران‌ساسانیان، زبان رسمی دربار و تیسفون پایتخت ایران بوده و در نتیجهٔ عقب‌نشینی درباریان در زمان یزدگرد ساسانی[۴۱] به خاور ایران (خراسان و مرو و بلخ و غیره) در آنجا شیوع یافته و از آنجا بتدریج‌در زمان تازیان به‌سایر نقاط‌ایران انتشار پیدا کرده است. این زبان در اساس شعبه‌ای از پهلوی و زبان خاصان و بزرگان و درباریان بود که پس‌از آغاز انتشار در خراسان و ماوراءالنهر به سایر نقاط ایران راه یافته است. به این جهت شاعران و نویسندگان خاور ایران از آن به «لفظ پیشین»[۴۲] در برابر «لفظ‌نوین» یا «لفظ دری»[۴۳] نام برده‌اند. کنون را نیز زبان دری‌زبان مردم خراسان و افغانستان و تاجیکستان و سایر مراکز فارسی زبان ماوراءالنهر شناخته شده است.[۴۴]

اما منشاء زبان «پارسی نوین» را بخش‌های باختر و شمال ایران می‌دانند و معتقدند که:

«مردم باختر و شمال باختری و جنوب باختری و مرکز ایران که تا دیری جز به پهلوی و گویشهای خود سخن نمی‌گفتند و نمی‌نوشتند، پس از انتشار نوشته‌های دری از خراسان به شهرستانهای دیگر ایران، در زبان آنها نیز دگرگونی پدید شد و کم‌کم به زبان دری آشنائی‌یافتند.»[۴۵]

بدلیل همین‌تفاوت‌پارسی دری (خاور ایران) و پارسی نوین (باختر ایران) است که تعدادی از واژه‌های هریك‌از دو زبان برای متکلمان زبان دیگر ناآشنا بوده و برای رفع دشواری، به ترتیب «واژه‌نامه‌ها» پرداخته‌اند. چنانکه هنوز هم صدها واژهٔ فارسی در زبان آذربایجان وجود دارد که در فرهنگهای دری وارد نشده و دری‌زبانان از آنها ناآگاهند.[۴۶]

این امر هم در نوشته‌های‌سده‌های پنجم و ششم انعکاس یافته و هم از نظر نویسندگان معاصر مخفی نمانده است:

اسدی طوسی در مقدمهٔ «لغت فرس» می‌نویسد:

«غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند. پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار[۴۷] النجمی الشاعر ادام‌الله عزه از من که ابومنصور علی‌بن احمدالاسدی‌الطوسی هستم لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری...»[۴۸]

پیداست که نظر اسدی، که در زمان تألیف واژه‌نامهٔ خود در اران و آذربایجان می‌زیسته جمع‌آوری لغات پارسی دری بوده که شاعری دیلمی از وی خواسته بوده (و طبعاً لغات پارسی نوین را خود می‌دانسته) و قطران هم به‌جمع‌آوری لغات پارسی دری دست زده بوده است. مؤید این

نکته که نظر اسدی جمع‌آوری واژه‌های دری بوده اینست که در پشت نسخه‌ای از لغت فرس عنوان واژه‌نامه «مشکلات پارسی دری» ذکر شده است.[۴۹]

به این ترتیب پاره‌ای از نکات ادبی از اختلاف تلفظ و قرائت کلمه‌های فارسی، تنوع مترادفات[۵۰]، کثرت معانی واژه‌ها، پاره‌ای از مبهمات و برخی از منقولات مربوط به زبان فارسی، اختلافات در گروههای زبانی و گویش‌های وابسته، اختلاف املائات لغات همصدا (homonyme) ، و غیره راه به روشنائی باز می‌کنند. مثلا در آنجا که ناصرخسرو در سفرنامهٔ خود می‌گوید:

«قطران زبان فارسی را نیکو نمی‌دانست، و دیوان منجیك و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم.....»

روشن است که فارسی می‌دانست و فقط پاره‌ای از لغات دری خراسان را که دو دیوان مذکور پر از آنها بوده نیکو نمی‌دانسته و این امر برای هر کسی امکان‌پذیر است و بی‌تردید ناصرخسرو هم لغات و اصطلاحات فارسی‌نوین معمول در آذربایجان را نمی‌دانسته.

بهتر است موضوع را با ذکر دو قطعهٔ دو بیتی از اشعار منجیك و دقیقی روشن کنیم.

از منجیك:

استه و غامی شدم ز درد جدائی هامی و وامی شدم ز خستن مترب
ایکه رخ من چو غمروات شد از غم موی سر من سپید گشت چو مهرب

مشکلات لغوی عبارتند از استه (عاجز و وامانده)، غامی (ناتوان و ضعیف)، هامی (سرگشته)، وامی

(درمانده)، مترب (تب)، غمروات (به، که میوهٔ زرد رنگ است)، مهرب (حتماً عربی بمعنی گریزگاه و پناهگاه نیست چون با مطلب تناسب ندارد و عباس اقبال در زیر این واژه نوشته است که این لغت را در فرهنگ‌ها نیافتم و ندانستم ضبط و معنی آن چیست).

از دقیقی که به ساده‌گوئی معروف است:

ای همچو پك پلید و چنو دیده‌ها بروی   مانند آن کسی که مراو را کنی خبك
تا کی همی درآئی و گردم همی دوی   حقا که کمتری و فژاگن‌تری ز پك

که پك بمعنی وزغ، خبك فشردن گلو و خفه کردن و فژاگن بمعنی پلید است.

همین لغت فرس که در حدود دو هزار و پانصد واژه دارد بخشی از آنها، لغات مهجور هستند که جز در خاور ایران، آنهم در اشعار شاعران قرن چهارم و پنجم نیامده ولی نتوانسته‌اند به عمر خود در زبان ادبی ایران ادامه دهند. در این فرهنگ واژه‌های دری که اکثر آن لهجه‌ای از پهلوی ساسانی است لغات چندی هم از زبانهای سغد، سمرقند، بخارا، بلخ و مرو ذکر شده و قهراً واژه‌های خراسانی آن از همه فراوانتر است و در مقدمهٔ نسخه‌ای از لغت‌نامهٔ مزبور چنین آمده: «کتاب لغت فرس لسان اهل البلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم».

ضمناً باید توجه کرد که شاعران خراسان و ماوراء‌ــ النهر مانند آغاجی (امیر بخارائی)، ابوالعباس ربنجنی (سغدی)، اسدی طوسی، بوشکور بلخی، بهرامی سرخسی، دقیقی مروی یا طوسی، رودکی بخارائی، شاکر بخارائی،

شهید بلخی، عسجدی مروزی، عنصری بلخی، فـردوسی طوسی، فرخی سیستانی، کسائی مروزی، لبیبی، منجیك و غیره واژه‌هائی را که در زبان محلی آنان بود در شعر بکار برده‌اند و چون این لغات متعلق به زبان عام و همگـانی نبود بتدریج متروك شد و اینك شمار بیشترین‌آنها جز در اشعار عهد نخستین فارسی دری و شعرای ماوراءالنهر و خراسان و پاره‌ای از فرهنگ‌ها بجای نمانده است.[۵۱]

بنابر این پرسیدن لغاتی ازین قبیل که ویژهٔ ماوراء‌النهر و خراسان بوده و در زبان دری بکار می‌رفته دلیل بر فارسی ندانستن قطران نخواهد بود.

در اینجا ضرورت دارد به این نکته توجه شود که هم به نوشتهٔ اسدی طوسی و هم حسب اظهار نظـر مصحح «لغت فرس» در ماوراءالنهر و خراسان زبـان دری و در شمال غرب ایران لهجه‌های پهلوی بکار بوده‌است. چه همچنانکه گفتیم در یکی از نسخه‌های واژه‌نامهٔ اسدی نام کتاب «لغت فرس لسان اهل بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم» ذکر شده و عباس اقبال تصریح کرده که:

«غرض اسدی از لغات پارسی لغات زبان دری یعنی زبان فارسی ماوراءالنهر و خـراسان است.... و در جنب آن زبـانهای دیگر ایران مخصوصاً ایران شمالی و غربی یعنی لهجه‌های پهلوی... اهمیت و شهرتی نیافته بوده است.»[۵۲] و بخشی «ازین کلمات؛ لغات یکی‌از لهجه‌های‌فارسی ماوراءالنهر و خوارزم و سغد است.»[۵۳]

همچنین نکتهٔ دیگر آنکه چون لغات مذکور واژه‌هـای

متداول در بلاد ماوراءالنهر و خراسان مانند سغد و بلخ و مرو و سمرقند و بخارا و خراسان بوده و از زبانهای محلی ریشه و مایه می‌گرفته نه زبان پهلوی، شماری از آنها، ویژگی‌ها و صفات فصاحت و بلاغت همچون زیبائی و شیوائی و خوش‌آهنگی و نرمی و دلاویزی و لطافت و ظرافت را ندارند.[۵۴]

در پایان مطلب نظر دو تن محقق ایرانی را دربارهٔ تفاوت زبان شرق (خراسان و ماوراءالنهر) و غرب (آذربایجان) می‌آوریم:

سید حسن تقی‌زاده در گفتاری به‌تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۲ چنین نوشته است:[۵۵]

«از آثار کتبی مشرق ایران (خراسان و ماوراءالنهر)... بالنسبه مایهٔ فراوانی نظماً و نثراً بوجود آمده، لکن از آثار نواحی شمالی و غربی ایران جز بسیار اندکی وجود ندارد. زبان دری که بعدها تنها زبان رسمی و مستعمل کتابت کل ایران شد رونق گرفت و زبان فارسی دورهٔ اسلامی شد و اگر گویندگانی در تبریز و گنجه و شروان یا همدان و قزوین بودند که زبان مادری و زبان محاورهٔ آنان اقسامی دیگر از فارسی بوده که در واقع زبان محلی بود آنها نیز همان زبان دری را که حکم زبان فصیح رسمی پیدا کردهٔ بود بکار میبردند و زبان‌های محلی آنها بواسطهٔ عدم استعمال در نوشتن یا بتدریج از میان رفته یا آثاری از آنها در گوشه و کنار باقی مانده.»

محمد نخجوانی، دقیقتر و روشن‌تر، دو گونه بودن زبان فارسی خاور و باختر را چنین بیان داشته است:[۵۶]

«ناصرخسرو در سال ۴۳۸ قطران را در تبریز دیده و اشعارش را شنیده اما اینکه مینویسد زبان فارسی نیکو نمی‌دانست چنین بنظر میآید که آن زمان زبان فارسی و زبان دری‌را دو زبان‌جداگانه شمرده‌اند، و از شعر قطران هم متمایز و جداگانه بودن این دو زبان فهمیده میشود

که گوید:

بلبل بسان مطرب بیدل فراز گل　　　　گه پارسی نوازد و گاهی زند دری»

این فارسی که ما آن‌را برای تمایز از «فارسی دری»، فارسی نوین نامیدیم، زبان بسیار شیرین و شیوا و لطیف و زیباست که در آن اصالت ایرانی و حال و هوای زبان پهلوی موج می‌زند و بسیاری از واژه‌های آن در زبان‌دری نیست، و جا دارد که در داوری از زبان پیشین آذربایجان و اران آنرا فارسی ساده و روان بنامیم که همچنان در آثار نظم و نثر این دو منطقه از ایران نمایان است.

زبان فارسی

تردیدی نیست که بحث از زبان‌های دری و نوین تنها از نظر تاریخ تحول زبانی است وگرنه امروزه در ایران یك زبان بیشتر نیست و آن زبان فارسی‌است و فقط ممکن‌است‌پاره‌ای‌از واژه‌ها و ترکیبات لفظی و احیاناً شیوهٔ شعری و نگارش زبانهای تاجیکستان و افغانستان و مناطق دیگر فارسی‌زبان در ازبکستان و ترکمنستان و قفقازیه و بین‌النهرین و عربستان و سواحل عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و مسقط و هند و سند و غیره تفاوت‌هائی با زبان فارسی معمول در ایران داشته باشند و این مقدار تفاوت تأثیر و تغییری در اصالت و وحدت زبان فارسی گرچه با نامهائی همچون دری و نوین و افغانی‌و تاجیکی‌و غیره نامیده شوند ندارد.

بهر صورت، آنچه از بررسی‌های تاریخی و زبانی به دست می‌آید اینست که آذربایجان در غرب ایران، مرکز اصلی و نخستین زبان پهلوی و فارسی نوین و تحولات

آن دو بوده و اثرات آن در نیمزبان آذری و گویش‌های محلی و حتی زبان محاورهٔ ترکی کنونی باقی مانده است. همچنانکه اثرات فارسی دری که منشاء آن خراسان در شرق ایران بوده در نیمزبان‌های ایران و زبان اردو نمودار است.

قابل توجه بیشتر اینست که تأثیرات زبانی در زبانهای بومی یا زبان عارضی نه‌تنها از راه فارسی نوین بلکه بطور مستقیم از راه فارسی میانه صورت پذیرفته است و در این زبانها و گویش‌ها نه‌فقط آثاری از زبان پهلوی حتی از زبان اوستائی و مادی هم دیده می‌شود.

همچنین مردم آذربایجان با زبانهای پیرامون از تالشی و گیلکی و طبری آشنائی داشته‌اند و یکی از نمرنه‌های آن ترجمهٔ مـرزبانامه نگـارش اسپهبد مرزبـان‌بن رستم‌بن شروین که در آخر قرن چهارم هجری به زبان طبری نوشته شده به زبان فارسی در اوائل قـرن هفتم هجـری است. چگونگی آنکه سعدالـدین وراوینی[57] از نزدیکان خـواجه ربیب‌الدین ابوالقاسم هارون‌بن علی وزیر اتابك ازبك‌بن محمد ایلدگز (۶۰۷ تا ۶۲۲ هـ.) از اتابکـان آذربـایجان مرزبانامه را از زبان طبری به زبان فارسی ترجمه کرده است که از لحاظ فصاحت و روانی و مزایـای ادبی مورد توجه محافل فرهنگی است.

آذری

زبان یا نیمزبان‌آذری از نام آذربایجان‌مایه گرفته است. برای بررسی آن به منابع قدیمی کـه ازین موضوع سخن رانده اشاره می‌نمائیم:

نخست باید دانست که در منابع تازی و پارسی سده‌

های سوم تا ششم و هفتم هجری تلفظ‌هـای مختلف ازین واژه ذکر شده مانند اذری[58]، اذری[59]، اذربی[60]، و آذری[61] و نه‌تنها در مورد زبان بلکه قوم و کالا و هرچیز منسوب به آذربایجان نیز بکار رفته است:

۱ــ پیش از آنکه آذربایجان بدست تازیان افتد واژهٔ آذری در عربستان شناخته بود. چنانکه ابوالعباس محمدبن یزید معروف به مبرد از علمای لغت، معاصر طاهـریان (متوفی ۲۸۴ هـ.) در کتاب خود به نام الکامل چنین نوشته است که:

ابوبکر خلیفهٔ اول از خلفای راشدین در مرض موت ضمن صحبت با عبدالرحمن بن عوف از «پشم آذری» سخن به‌میان آورد و گفت: «لتألمن النوم علی‌الصوف الاذربی.»[62]

بدیــن ترتیب بنظر می‌رسد کــه حــداقل از چهارده قرن پیش نام آذربایجان و واژهٔ آذری شناخته بوده است.

این حدیث در کتاب «المعرب من‌الکلام الاعجمی» تألیف ابومنصور جوالیقی هم در بحث از نسبت به اذربایجان که اذری یا اذربی صحیح است نقل شده.

۲ــ احمدبن ابی‌یعقوب اصفهانی[63] معروف بــه ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴ هـ.) از تاریخنویسان مشهور ایران در کتاب خود به نام «البلدان» که در ۲۷۸ هجــری تألیف کرده گفته است:

«مردم شهرهای آذربایجان آمیخته از ایرانیان آذری و جاودانی[64]... است که جاودانی‌ها دارندگان شهر بذ هستند که بابك در آنجاست.»[65]

۳ــ یاقوت حموی مورخ و جغرافی‌دان معروف (۵۷۵ تا ۶۲۶ هـ.) از قول سمعانی نقل‌می‌کند که ابوزکریا خطیب

تبریزی (۴۲۱ تا ۵۰۲ هـ.) در زمان تلمذ نزد ابوالعلاء معری (۳۶۳ تا ۴۴۹ هـ.) در مسجد وی به معره[66] یکی از همسایگانش برای نماز وارد می‌شود و خطیب از دیدن وی خوشحال می‌گردد و با اجازهٔ استاد خود به زبان آذری سخن می‌گوید و چون پس از فراغت نزد ابوالعلاء برمی‌گردد استاد از وی می‌پرسد که بچه زبان صحبت می‌کردید جواب می‌دهد که به زبان مردم آذربایجان.[67]

همین مؤلف در معجم‌البلدان که در ۶۲۱ هجری نوشته است دربارهٔ آذربایجان ضمن بررسی اوضاع و احوال آن می‌نویسد:

«اقلیم وسیعی است که تبریز از شهرهای مشهور آنست... مردم آنزبانی دارند که آذری نامیده میشود...»[68]

۴ــ ابوالحسن مسعودی (درگذشته بسال ۳۴۶ هـ.) در کتاب معروف خود به نام «التنبیه والاشراف» که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری تألیف کرده ضمن بررسی ملل پیشین جهان دربارهٔ ملت ایران می‌نویسد که مردم تمام شهرهای ایران از جبال وماهات و آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان تا دربند که باب‌الابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و ابرشهر (که نیشابور است) و هرات و مرو و جز اینها از شهرهای خراسان و سجستان و کرمان و فارس و اهواز و آنچه بدینها پیوندند از سرزمین‌های عجمان در این وقت ملت واحد بودند و همهٔ این ولایات کشور واحدی بود و پادشاه آنها یکی و زبان آنها هم یکی بود جز اینکه در چیزی

اندك از لغاتشان با هم تفاوت داشتند.... مانند پهلوی و دری و آذری و جز اینها از زبان ایرانی.[69]

لغات زبان آذربایجان

در پاره‌ای از منابع فارسی بویـژه لغت‌نامه‌ها شماری از واژه‌های معمول در آذربایجان به نام «زبان آذربایجان» ذکر شده که ما آنچه را که در آن‌ها ایـن عنوان تصریح گـردیده نقل می‌نمائیم. پیداست که بُقیه هم که در ردیف این واژه‌ها نقل شده جز آذربایجانی چیز دیگر نیست:

۱ـ اسدی طوسی (درگذشته به سال ۴۶۵ هـ.) در لغت فرس که در آذربایجان بمنظور رفع مشکلات «زبان دری» تالیف کرده شماری از لغات مذکور را بشرح زیر آورده است:[70]

شب‌تاب کرمی است خرد سبزگون باشد ولیکن بشب تاریك چون اخگر آتش نماید و به آذرآبادگان چراغینه گویند.

ملاص هرزه‌گو را گویند بزبان آذربایجان.

کوف کوچ بود و آن جنسی هست از مرغان کوچك در آذربایجان باشد کنکی (ظ=کنگر) خوانند.[71]

پالیك پای‌افزار بود. بآذربایجان چارق خوانند.

پالیك پای‌افزار بود از چرم گاو و رشته‌ها در او بسته و بموضع(؟) و در آذربایجان آنرا شم خوانند.

کام[72] بزبان آذربایجان تك را خوانند و بتازی‌اللهاة بود. س[73]

انین نیزه باشد به زبان آذربایجان.

۲ـ در صحاح‌الفرس تـألیف شمس‌الـدین محمـدبن فخرالدین هندوشاه نخجوانی از نویسندگان قـرن هشتم هجری که پس از لغت فرس کهن‌ترین واژه‌نامهٔ زبان‌دری است، در این کتاب شماری لغت زیر نام «لغت بزبان آذر‌ـ

بایجان» قید شده است که عبارتند از:

کپیتا ناطف۷۴ باشد و به زبان آذربایجانی بیلقان۷۵ گویند.

پچپچ: دو معنی دارد اول لفظی است که بز را به آن نوازند، دوم سخن پنهان گفتن باشد، گویند مردم پچپچ میکنند به فتح با و در ولایت آذربایجان سخن پنهان را پچپچ گویند.

پور، بود و بد: آنکه آتش از سنگ و آهن در او زنند.

شم، بضم شین: پای‌افزار مسافران بود و در روستای آذربایجان نیز دارند و آنرا جارخ گویند.۷۶

فانه: چوبکی باشد که درودگران در میان چوبهای بزرگ نهند و در ولایت‌آذربایجان سکنه گویند.

کخ: به کسر کاف صوتی باشد که طفلان را بدان ترسانند. و در ولایت آذربایجان چون خواهند که اطفال را از خوردن طعامی که ایشان را مضر است منع کنند گویند کخ است.

نخیز دو معنی دارد: اول موضعی را گویند که حبوب در آن کشته باشند و به زبان آذربایجان کردو خوانند، دوم کمین باشد.

کندو، کندور، و کنور، به فتح کاف: ظرفی باشد بزرگ مانند خم که غله را در آن ریزند و به بعضی از زبانها کندوله گویند و به ولایت آذربایجان کندو خوانند.

جغد کوف بود یعنی بوم و به زبان آذربایجان کنگر خوانند.

۳ـ تحفة‌الاحباب واژه‌نامه‌ایست که در نیمهٔ اول قرن دهم هجری تألیف شده و واژه‌ای چند آذربایجانی در آن ضبط شده است:

شب‌تاب را به آذربایجان چراغله گویند و در بعضی جاها چراغك خوانندش.

باهو چوبدستی بزرگ بود که شبانان یا مسافران که پیاده روند در دست گیرند در راهها و شتربانان نیز دارند و به‌آذربایجان دوال‌پشت خوانند و گروهی مهنه خوانندش.

زرفین و زوفین هردو آن آهنی باشد که بر درها زنند و حالا آنرا زلفین گویند و به آذربایجان آنرا رزه خوانند.

زوال: انگشت زگال است و زگال زبان دری است... و به‌آذربایجان

زوال و حالا به انگشت مشهور است.

بشك[77] شبنم باشد و به آذربایجان گروهی زیوال خوانند.

سارنج و **سانئج**[78] مرغکی است کوچك و سیاه و به آذربایجان سودان گویند او را.

کلیکی: کلنگ باشد و به آذربایجان سور خوانند و به تازی احول خوانند.

شمم و شم: هردو پای‌افزاری است که آنرا به آذربـایجان بسیار دارند و آن یکتای چرم بود که رشتهٔ دراز بدو برکشند، بیشتر مسافران و دهقانان دارند.

کام به دو معنی است: یکی خطوه است که پای‌بنهند و پای برگیرند و دیگر به معنی مراد است و به زبان آذربایجان نگ را گویند و نك اندر دهان ببالا بر باشد چنانکه زبان پیوسته بدو میرسد.

سماروغ[79] به تازی کمأ باشد و در آذربایجان او را کلاه دیوان گویند و آن نباتی بود که از جای نمناك روید و مثل آلوی بزرگ بود و آنرا خورند.

ملك دانه‌ایست از نخود کهتر، بپزند و بخورند و بتازی او را جلبان گویند و به آذربایجان کلول سفیدفام و سیاه‌فام و سرخ‌فام نیز گویندش.

خربیواز: مرغ شب‌پره بود که بروز نتواند پریدن و آنرا شبیازه گویند و به آذربایجان مشکین‌پر گویند.

۴ــ در مجمع‌الفرس سارنج و سماروغ بهمان لفظ و معنی تحفة‌الاحباب آمــده و عــلاوه بر آن‌دو دربارهٔ واژهٔ شفت چنین گفته شده:

شفت، به کسر شین و سکون فا بمعنی کج و ناهموار باشد و در آذربایجان به‌فتح شین استعمال کنند و به ضم شین بمعنی بخیل آمده...

۵ــ برهان قاطع تألیف محمد حسین‌ابن خلف تبریزی بسال ۱۰۶۲ هـ. که کاملترین واژه‌نامهٔ فارسی به فارسی و بیست هزار لغت دارد شمار زیادی از ریشه‌های پهلوی را ضبط و دو واژهٔ زیر را به عنوان آذربایجان نقل کرده

است:

تبرزد، بر وزن زبرجد نبات و قند سفید را گویند... و نوعی از انگور هم هست در آذربایجان و چون دانهٔ آن بسیار سخت است بدان‌سبب تبرزد گویند.

در زبان پهلوی دربارهٔ این واژه چنین آمده: تپرزت۸۰: تبرزد، نبات (فرهنگ فره‌وشی). بدون قید دانهٔ سختی که با تبر بشکنند!

اما تبرزد انگور بسیار شیرین و بلکه شیرین‌ترین انگورهاست که نوعاً به شکل و رنگ غوره باقی میماند و از شیرینی گلو را میسوزاند و دانه سخت، که دانهٔ همهٔ انگورها سخت است صفت مشخصهٔ آن نیست و معنی آن «بسیار شیرین» است که در انگور یا زردآلوی بسیار شیرین بکار میرود: (انگور تبرزه، زردآلوی تبرزه).

مردمك، بضم ثالث، بر وزن مرجمك، تصغیر مردم است که‌شخص واحد باشد از آدمی و سیاهی چشم را نیز گویند و در آذربایجان تیته خوانند.۸۱

کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس

این نسخه که آنرا دکتر صادق کیا از کتابخانهٔ ملی ملك (در تهران) بدست آورده بسال ۷۲۲ رونویسی (استنساخ) شده نسخهٔ کامل لغت فرس تألیف اسدی‌طوسی نیست بلکه برگهائی چند از آنست، با اینحال واژه‌هائی بزبان آذربایجان دارد که ما آنرا از رسالهٔ سودمند «آذریگان، آگاهی‌هائی دربارهٔ گویش آذری» که‌مجموعه‌ای از واژه‌های زبان آذربایجان فراهم آوردهٔ پژوهندهٔ‌دانشمند دکتر صادق کیاست در اینجا می‌آوریم:

آروغ: باد گوارش بود... و به آذرباذکان رجه خوانند.

برز: بلندی باشد و به آذرباذکان هر مردی و هر چیزی بلند را برز گویند به نصب و به لفظ دری و خوراسانی برز باید گفت برفع...

پژ: عقبه باشد و عقبه تازیست و بزبان‌آذرباذکانی کریوه (گریوه) گویند.

پوك: پوده باشد که به آتش‌زنه بر او آتش زنند و به آذرباذکان آن را پوز خوانند.

تکس: آن دانهٔ اندرونی باشد از دانهٔ انگور... غژم یك دانهٔ انگور باشد که به آذرباذکان کله (گله) خوانند.

رس: بسیار خوازه باشد و به آذرباذکان رژه گویند و کلوبنده (گلوبنده) و شکم‌خوازه نیز.

غنجار: گلگونه باشد که زنان در روی مالند و به آذرباذکان آنرا سهراب خوانند.

سرگذشت زبان آذربایجان

مورخان یونان و پژوهشگران قدیم و جدید نام مشترك زبان‌های ماد و پارس را که نام آنان (و بعدها پارتیان) با تاریخ باستانی ایران بهم آمیخته است (زبان آریائی یا آریان) نامیده‌اند و در این میان دانشمندان مغرب‌زمین زبان ماد را «آریائی پیشین»[۸۲] نام داده‌اند.

دربارهٔ تبار تیره‌های ایرانی از ماد و پارس و پارت و سایر تیره‌های آریائی در شرق و غرب و جنوب ایران به یگانگی و یکسانی معتقدند و ریشهٔ نژادی و تاریخ و عادات و آداب و سنن آنها را یکی دانسته‌اند، چنانکه هرودوت[۸۳] پدر مورخان جهان بارها در تاریخ خود واژهٔ (مادی) را بجای (پارسی) بکار برده است و یونانیان جنگ‌های پادشاهان هخامنشی را که از تیرهٔ پارس بودند (جنگهای مدیك) نامیده‌اند و استاد نولدکه[۸۴] خاورشناس آلمانی تا آنجا به همسان بودن این دو تیره از مردم ایران اعتقاد داشته که گفته است با برچیده شدن امپراطوری ماد بدست کوروش، پادشاهی در ایران از یك تیرهٔ قوم

آریائی به تیرهٔ دیگر از آن قوم رسید و مادی‌ها به یک‌زبان ایرانی که بـه زبـان پارس‌ها بسیار نزدیک بـوده سخن میرانده‌اند و نیز ملل باستانی جهان از یونـانی و رومی و عبری و جز اینها سلسلهٔ هخامنشی را دنبالهٔ سلسلهٔ ماد دانسته‌اند.

همچنین استرابون[۸۵] جغرافی‌دان و نویسندهٔ یونـانی تبار و زبان این دو قوم آریائی یعنی ماد و پارس را بهم نزدیک دانسته و گفته است کـه زبان همـدیگر را بدون مترجم می‌فهمیدند و نیز در تاریخ ملل شرق و یـونان[۸۶] آمده است که اقوام ماد وپارس دو ملت از یك نژاد بوده و هر دو به زبان آرین تکلم می‌کرده‌اند، و ایـن سخن از سوی همهٔ پژوهندگان تاریخ و زبان باستانی ایران تأیید گردیده است. باین ترتیب از زمانهای دیرین همزمان با زبان پارسی باستان زبان مادی زبان مردم ماد بود. در زمان هخامنشیان همزیستی زبانهای‌پارسی باستان و مادی آذربایجان امکان داد کـه هر دو زبان در همـدیگر تأثیر نمایند و این اثرات در مبادلهٔ واژه‌هـا بویژه واژه‌هـای سازمانی، اداری، سپاهیگری و جز اینها نمایان است.

پس از پارسی باستان که دوران زبان پارسی میانه[۸۷] یا زبان پهلوی است زبان مادی با این زبان همزیستی‌دارد و در این دوران هرچه بیشتر آمیختگی دو زبان پدید می‌آید تا جائیکه اکثر پژوهندگان زبان آذربایجان را زبان پهلوی دانسته‌اند. در هر صورت هنوز آثار زبان مادی در ایـن دوران نیز بر جای مانده است.

زبان مادی آمیخته با پارسی باستان و زبـان پهلوی ریشهٔ نخستین زبان آذربایجان و از گروه زبانهای ایرانی شمال ایران است. از آن پس هم که ماد آتروپاتن (آتور-پاتکان) پدید آمد این زبان بکار بود.

زبان پهلوی با همین ویژگی در آذربایجان بحیات‌خود ادامه داد و با تغییرات و تحولات و کاهش و افـزایش و سائیدگی و سادگی و روانی که در آن پدید آمـد و لغات تازی که در آن وارد شد آنرا در برابر زبان تـازی زبان پارسی شناختند، همان نامی که‌از پیشین زمان نام ایـن زبان بود.

به این ترتیب، زبان‌های پارسی باستانی (هخامنشیان) میانه یا پهلوی (اشکانیان و ساسانیان) فارسی[۸۸] دری یـا نوین (پس از تازیان) در نام‌گذاری ادواری تاریخ زبان ایران[۸۹] نامهای مشخص می‌باشند.

اما دربارهٔ اصطلاح آذری که با نام آذربایجان توأمان است آنچه از تاریخ برمی‌آید اینست که نخستین بـار از نظر تباری و قومی در قرن سوم هجری[۹۰] و از نظر زبانی در قرن چهارم هجری[۹۱] بمیان آمده است.

بعدها نام زبان آذری در موقع ذکر آذربایجان و مردم و زبان آن جای خود را در تاریخ حفظ کرده، چنانکه در قرن ششم هجری یاقوت حموی (از ۵۷۵ تا ۶۲۵ هـ.) یکبار در معجم‌الادباء از زبان خطیب تبریزی که با همسایهٔ خود به زبان آذری تکلم می‌کرده و یکبار در معجم‌البلدان که آن را بسال ۶۲۱ هـ. تألیف کـرده و در شرح آذربایجان می-

نویسد اقلیم وسیعی است و ا مشهورترین و بزرگترین شهر آن تبریز است که زبان مردم آن آذری است، ازین زبان نام برده است.

دربارهٔ زبان پهلـوی نیـز، همچنانکه گفتیم، پس از تازیان به حیات خود ادامه داده که گواهی‌های مورخان و جغرافی‌نگاران و فرهنگ‌نویسان آنرا مسلم می‌دارد.

زبان دری در آذربایجان و اران

همچنانکه گفتیم زبـان دری از خـاور ایران و فارسی نوین از باختر ایـران پس از استیلای تازیان سرچشمه‌گرفت. هر دو زبان ایرانی و فـارسی است و تنها میـان آن دو تفاوتهائی در پاره‌ای از واژه‌ها وجود دارد.

فارسی نوین بدون گسستگی در دنبالهٔ زبان پهلوی در اذربایجان جریان داشته کـه رونق ادبیات در سدهٔ پنجـم هجری و گواهی‌های تاریخنویسان و جغرافی‌نگاران که به شمه‌ای از آنها اشاره کردیم و پیدایش نیمزبان آذری در این سامان دلیل بارز پیشینهٔ ممتد زبان فارسی در آذر-بایجان است.

اما شکوفائی زبان ادبی فارسی در آذربایجان بـا نام قطران توأمان است. در سدهٔ پنجم هجری زبان فارسی به‌آن درجه از منزلت و کمال رسیده و رواج داشت که همچون قطران (متوفی ۴۶۵ هـ.) شاعر سخندان و توانائی در این سامان پدید آمد که شهرت وی در اکثر شهرهای ایـران پیچیده بود [۹۲] و اینک می‌بینیم که دیوان وی حاوی اشعار نغز و روان و ابیاتی همچون در غلطان در مدایح و نصایح

و سوانح و از جمله زلزلهٔ وحشتناك سال ۴۳۴ تبریز است که به گواهی سخندانان در رونق و اعتلا کم‌نظیر است.[۹۳]

هم در این دوران، علاوه بر آذربایجان، زبان فارسی در اران نیز رواج داشت و در اوایل قرن پنجم هجری اسدی طوسی، که به این خطه آمده بود گرشاسب‌نامه را که یکی از حماسه‌های پهلوانی و داستان‌های قهرمانی. گرشاسب نیای بزرگ رستم، بود به‌تشویق ابودلف حکمران اران و نخجوان سروده است. وی براثر انقلابات خراسان در نتیجهٔ حملات ترکان به آذربایجان و اران امده و کالای سخن را به خریداران که در آن سامان فراوان بودند عرضه داشته است.

اسدی لغت فرس را هم در اینجا تألیف کرده و در مقدمهٔ آن از «شاعران فاضل» این سامان و لغت‌نامهٔ قطران یاد نموده است.[۹۴]

نمونه‌های اشعار فارسی سدهٔ پنجم هجری آذربایجان بویژه قصاید غرای قطران نشان می‌دهد که این زبان و بیان پخته و پرتوان، این انسجام و سلاست، این فصاحت و بلاغت، این جاذبهٔ لفظی و معنوی، این ظرافت و لطافت و به یك جمله این جادوی بیان و سحر عیان و نیروی بی‌پایان زبان فارسی بازده قرنها رشد و نمو و تکامل آنست. و اگر آثار زیاد از آن برجای نمانده بیگمان نتیجهٔ حوادث و سوانح و ضایعات پی در پی و جنگ و آشوب و ویرانی از سوی بیگانگان در این سامان بوده است.

و بدون تردید این سبك و بیان با پیشینهٔ طولانی در

این سامان بوده که پس از اسدی و قطران استادان بزرگی همچون‌خاقانی و نظامی و ابوالعلاء گنجوی و فلکی‌شروانی و مجیر بیلقانی و دیگران سخن فارسی را در آذربایجان و اران به اوج شیوائی و عظمت رسانده‌اند.

تاثیر زبانهای باستانی در آذربایجان

آنچه در پیشینهٔ زبان فارسی در آذربایجـان انعکاس یافت نشان می‌دهد که از بدو تاریخ به این سو زبانهای محلی پیش از ماد، زبان ماد، اوستائی، پـارسی باستان، زبان پهلوی پیش از تازیان و از آن پس زبـان فارسی و زبانهای ماوراءالنهر از سغدی و ختنی و بلخی و غیره و زبان عربی و ترکی هریك در بستر زمان و گذرگاه‌تاریخ ایران اثراتی در زبان، نیمزبان و گویش‌های محلی آذر-بایجان بجای گذاشته‌اند.

بیگمان پس از انقـراض ساسانیان هم مـانند دوران باستان، در آذربایجان زبان ایرانی از گروه هندو اروپائی یا آریائی که خود چکیدهٔ بجا مانده از زبانهای پیشین که در آن عنصر زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) قـوی‌تر و غنی‌تر از همه بود رواج داشته است.

زبان پهلوی زبان (فارسی دری) را در خاور ایران و (فارسی نوین) را در شمال و بـاختر ایـن سرزمین پدید آورد، در حالیکه خود نیز به‌حیات خود ادامه می‌داد. فارسی دری از آمیختگی زبان پهلوی دربار ساسانی با واژه‌هائی از زبانهای فـارسی ماوراءالنهری و سپس لغات عـربی

بوجود آمد و در خراسان و پیرامون نشو و نما کرد و کم‌کم بر قلمرو خود افزود. اما فارسی نوین در شمال و باختر ایران از آمیزش زبان پهلوی تودهٔ مردم با واژه‌های صیقلی و ظریف شدهٔ بازمانده از زبانهای بومی بویژه زبان ماد و کلمات عربی پدید آمد.

این دو زبان خاوری و باختری در ریشه یکسان بودند جز اینکه هرکدام با داشتن پاره‌ای از واژه‌ها که در زبان دیگر نبود اندك تفاوتی با هم داشتند و ما در بخش‌های پیشین نوشتهٔ خود این موضوع را مورد بحث قرار داده‌ایم و کنون را باید تکرار کنیم همچنانکه پهلوی‌جنوبی از پهلوی شمالی تفاوت داشت این دو زبان نیز در بدایت امر با هم تفاوتهائی داشتند و سپس با هم آمیخته شدند و زبان فارسی را بوجود آوردند که زبان رسمی و ادبی و عمومی مردم ایران گردید.

این زبان فارسی یا زبان ایرانی، که در پاره‌ای از مناطق خارج از قلمرو سیاسی ایران نیز متداول است با دگرگونی‌های فرعی سرچشمهٔ زایندهٔ نیمزبان‌ها و گویش‌هائی در سرزمین‌های زیر سلطهٔ معنوی و ادبی خود گردید.

این نیمزبانها و گویش‌ها از طرف پژوهندگان و زبانشناسان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، کتابها و مقاله‌ها در این زمینه پرداخته‌اند.

ما اینك باختصار ضمن معرفی نیمزبانها و گویش‌های محلی در زمینهٔ تأثیر زبانهای باستانی ایران، بویژه زبان اوستائی و پهلوی در نیمزبان آذری و تاتی و گویش‌های

محلی آذربایجان و زبان ترکی با آوردن نمونه‌هائی از آثار بویژه تکواژه‌های هریك سخن بمیان خواهیم آورد:

آذری

نخستین مورخی که به زبان آذری (نه صوف آذری و قوم و تبار آذری) تصریح کرده ابوالحسن مسعودی (متوفی بسال ۳۴۶ هـ.) در کتاب معروف خود به نام التنبیه والاشراف است. وی زیر عنوان «سخن از ملت‌های هفتگانه در زمان پیشین و زبانهای آنها و آراء آنها و جاهای زندگی‌شان و آنچه با آن ملتی از ملت دیگر جدا می‌شود و آنچه وابسته به این است»[۹۵] می‌گوید:

«ملت ایران در شهرهائی زندگی می‌کردند که کشور واحدی را تشکیل می‌داد و پادشاه آنان یکی و زبانشان هم یکی بود جز اینکه در اندکی از واژه‌ها با هم تفاوت داشتند مانند زبان پهلوی و دری و آذری و غیر ازینها از زبانهای ایرانی.»[۹۶]

عنوان و متن مطلب مربوط به «ملل هفتگانهٔ زمانهای پیشین» است و این «ملل هفتگانهٔ زمانهای پیشین» به تصریح جغرافی‌نگاران و مورخان ازجمله ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» که در سال ۴۲۰ هجری و مؤلف کتاب «مجمل التواریخ والقصص» که یك قرن بعد در سال ۵۲۰ هجری تألیف کرده‌اند دربارهٔ هفت ملت و هفت کشور چنین گفته‌اند.

در کتاب مجمل گفته شده است که:

«هفت کشور نهاده‌اند آباد عالم را و زمین ایران در میان و دیگرها در پیرامون آن برین‌سان.... و حد زمین ایران که میان جهان است[۷۹] از میان رود بلخ است، از کنار جیحون تا آذرآبادگان و ارمینیه تا به قادسیه و فرات و بحرین و دریای پارس و مکران تا به کابل و طخارستان و

طبرستان و این سره زمین است و گزیده‌تر.»[۹۸]

ابوریحان بیرونی و سایرین نیز این «هفت اقلیم» یا «اقالیم سبعه» را تأیید کرده و ایران را قلب تپندهٔ جهان متمدن (شش دایره به نمایندگی شش اقلیم در پیرامون و اقلیم ایران در وسط) دانسته‌اند.[۹۹]

اما آنچه پیداست کشور واحد، ملت‌واحد و زبان‌واحد زمان پیشین (سالف‌الزمان) مذکور مربوط بدوران پیش‌از تازیان یعنی زمان ساسانیان است و شهرهای مذکور در مجمل و التنبیه شهرهای کشور ایران در آن زمان است و زبان آذری هم مربوط به آذربایجان (آذرآبادگان = اذربیجان) است و آذربایگان و آذری هم به زمان پیش از تازیان میرسد، بطوریکه ابوبکر خلیفه اول از صوف آذری و ابن واضح از قوم آذری در قرون نخستین پس از اسلام سخن بمیان آورده‌اند.

و این در قرن هفتم هجری است که یاقوت حموی (۵۷۵ تا ۶۲۶ ه.ق.) در کتاب معجم‌الادباء (اوایل قرن ۷) و معجم‌البلدان (۶۲۱ ه.) دوبار از زبان آذری (زبان مردم آذربایجان همزمان با مؤلف) به‌تصریح سخن گفته است[۱۰۰] و بنظر میرسد که همین منابع مستند زنده‌یاد کسروی در گزینش آذری برای گویش محلی آذربایجان و زبان محاوره و شعر و نثر و فولکلور آن سامان گردیده است.

بهر صورت نیمزبان آذری از ریشهٔ پهلوی و فارسی نوین نشأت کرده است و زبان دری و عربی و ترکی نیز در آن بی‌تأثیر نبوده است. گرچه ما درصدد آن نیستیم که

پیکرهٔ تاریخی و ادبی برای این نیمزبان بسازیم و یا دلایلی بیشتر از آنچه گفته شد برای همزیستی آن با پهلوی و فارسی و اخیراً ترکی بیاوریم، ولی ضرورت دارد که به پاره‌ای از آثار بجا مانده از آن اشاره کنیم.

ما در این مورد عین نوشتهٔ کتاب «گویش آذری»[۱۵۲] را نقل می‌کنیم:

«گویش آذری‌تا سالهای انجامین سده‌ی دهم، و باشد که تا نیمه‌ی سده‌ی یازدهم هجری قمری، در آذربایجان دوام آورد. از گویش آذری، نمونه‌هائی از نظم و نثر و تکواژه باقی مانده است:

هفده واژه از نیمهٔ سدهٔ پنجم هـ. ق.

چهار دوبیتی از نیمهٔ سدهٔ هفتم هـ. ق.

بیتی از دهه‌های ششم تا نهم سدهٔ هفتم هـ. ق.

هشت بیت از نیمه‌ی دوم سدهٔ هفتم هـ. ق.

ده واژه از دههٔ سوم سدهٔ هشتم هـ. ق.

شانزده دوبیتی و سه عبارت از دههٔ چهارم سدهٔ هشتم هـ. ق.

چهار بیت از انجامین سال دههٔ سوم سدهٔ هشتم هـ. ق.

عبارتی از انجامین سال دههٔ چهارم سدهٔ هشتم هـ. ق.

یازده دوبیتی و سه غزل (در بیست‌و دو بیت) از نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم هـ. ق.

دو دوبیتی از دههٔ دوم سدهٔ نهم هـ. ق.

یك دوبیتی و دو عبارت از دهه‌های دوم تا چهارم سدهٔ نهم هـ. ق.

رساله‌ای در چهارده فصل از دههٔ نهم سدهٔ دهم هـ. ق.

یك دوبیتی از سالهای انجامین بین سدهٔ دهم هـ. ق.

سه واژه از دههٔ دوم سدهٔ یازدهم هـ. ق.

دو عبارت از دههٔ پنجم سدهٔ یازدهم هـ. ق.

دو واژه از دههٔ ششم سدهٔ یازدهم هـ. ق.

و نزدیك به دویست و بیست شعر که یا گویندگان آنها شناخته نیست، و یا زمان زندگی شاعرانشان به تحقیق نه‌پیوسته‌است.»

باید افزود که در این کتاب، که هدف آن «چاپ متن و

ترجمه و واژه‌نامهٔ رسالهٔ روحی انارجانی»[152] بوده ضمن تفکیك لغات و اصطلاحات بررسی تطبیقی نیز نسبت به واژه‌های رساله با سایر واژه‌های نیمزبانها و گویشهای ایران صورت پذیرفته.

همچنین در «آذریگان، آگاهی‌هائی‌در بارهٔ‌گویش آذری» شماری از واژه‌های آذری گرد آورده شده که‌کوشش‌ارزندهٔ دیگری در تنظیم و تدوین «واژه‌نامهٔ آذری» می‌باشد.

در این نامه گویش آذری چنین شناسانده شده است:

«آذری گویش پیشین مردم آذرابادگان است که هنوز به‌گونه‌هائی از آن در برخی از آبادیهای آن استان سخن گفته میشود. این گویش در دسته‌بندی زبانها و گویش‌های ایرانی از دستهٔ باختری شمرده میشود و در این دسته از گروه شمالی است. گونه‌های زندهٔ این گویش اینك تاتی نامیده میشود. پس از آنکه شادروان احمد کسروی تبریزی این گویش را در دفترچه‌ای با عنوان آذری یا زبان باستان آذربایگان در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بازشناسانید گروهی از دانشمندان به گردآوری آگاهیهای پراکنده‌ای که از آن در نوشته‌های گوناگون آمده است و همچنین به گردآوری و بررسی گونه‌های بازماندهٔ آن پرداختند. با این کوششها آذری کهن و امروزی تا اندازه‌ای شناخته شده است.»[154]

اینك در بارهٔ تأثیر زبان اوستائی و پهلوی در نیمزبان آذری (آذربایجانی) و پیوند ریشهٔ زبانهای باستانی ایران با این زبان نمونه‌وار چند واژه می‌آوریم:

نمونه‌ای از واژه‌های آذری و مقایسه با پهلوی

آذری	پهلوی
آرموت، امرود	امروت
انایین (ناجور، نامنظم)	از ریشهٔ انایهنیه (anāyēnih)
انروك (ناتوانی)	انروك

انمن (سرکش، بیفکر)   از ریشهٔ اوستائــی (من= man) بمعنی اندیشه و منش با پیشوند (ان= ana) برای نفی.
انهبراز (نابرازنده)   از ریشهٔ اوستائی (براز= barāz) و (ن= ana) پیشوند نفی.
انهشست (ناشسته)   انهشست (ana+Sust)
اهرمن (نیروی پدیدآورندهٔبدی‌هاو زشتی‌ها دربرابر یزدانو اهورامزدا= ابلیس، دیو). اهریمن
بــور (سرخ)   از ریشهٔ اوستائی (بور= bavar)
پیر (پدر)   پیتر (pitar)
پیسان، پیستیك (پیسی‌گرفته) pistik پئیسه
ترجمان: در زبان‌آذربایجانی‌امروز یکی‌از دومعنی‌واژهٔپهلوی (ترگمان= Targamān) حفظ شده. در این زبان یك معنی ترگمان کسی است که لغتی را از زبانی بزبان دیگر برگرداند و معنی دیگر «نیازی را گویند که بعد از گناه و تقصیر گذرانند»۱۰۵ بمعنی دوم در فارسی بکار نمیرود ولی در آذربایجانی بمعنی تعهدسپردن و تضمین‌دادن است.
چکوج، چکوش (چکش)   چکوچ (Čakoč)
چیش، جیش (شاش، ادرار)   چمیش (Čamiš)
دو، (دیو، موجود خیالی زشت و قوی‌هیکل دارای شاخ و دم، موجودگمراه‌کننده و بدکار)   دئو (dev)
دول، دولچا (دلو، سطل برای آب‌کشیدن از چاه)   دول (dol)
وردنه (نورد، نوردخمیرگیری)   ورتناك (vartanāk)

در اینجا باید یادآوری کنیم که منظور ما تأثیر زبــان فارسی در آذری نیست، و ازین حیث نه نیازی به طــرح مطلب هست و نه احتیاجی به آوردن نمونه. زیــرا آذری یکی از نیمزبانهای فارسی است و تردیدی نیست که این دو پیوند ریشه‌ای با هم دارند. بلکه منظور اشاره به تأثیر مستقیم زبانهای باستانی ایران در آذری است، بنابراین در پی آن هستیم که واژه‌های همریشهٔ آذری با پهلــوی را

ارائه دهیم تا تأییدی در این زمینه و وابستگی آذری به زبانهای باستانی ایران باشد.

افزون بر آنچه ذکر کرده‌ایم در کتاب «گویش آذری» واژه‌های زیر را نیز که در رسالهٔ روحی انارجانی آمده و به نیمزبان آذری است از ریشهٔ پهلوی دانسته است:

آلوچیك، آینك، امروت، انامیتن، انابنیه، انبروت، برنج، پیست، توش، دوژك، ‌دوش، ریم، ریمن، ریمینیکیه، ژوزك، ژوژه، شوستن، گوند. مرت‌منش، منیتن، نروك، هوش.

و نیز همچنانکه در پیش اشاره شد، شماری از واژه‌های پهلوی در واژه‌نامه‌های لغت فرس، تحفة‌الاحباب، مجمع‌الفرس، برهان قاطع، کهنه‌ترین نسخهٔ لغت فرس، ذکر شده است که عیناً یا با تغییری در نیمزبان آذری بکار رفته.

هم در این زمینه و در پی پژوهش موضوع، اخیراً کتابی به‌نام «صحاح العجم» منسوب به فخرالدین هندوشاه نخجوانی بدستم رسید[۱۰۶] که در فرصت اندکی موردبررسی قرار دادم و از میان دو هزار و اندی واژهٔ فارسی یکصد و چند واژه را که در متن زیر نام «لغت پهلوی» قید شده بود خارجنویس کردم و مورد بررسی و تحلیل و تنقیح قرار دادم و آنچه را که ریشه در زبان پهلوی داشت تنظیم‌نمودم که خود همین واژه‌ها دلیل دیگری بر رایج و زنده بودن واژه‌های پهلوی در آذربایجان در قرن هفتم هجری است و یقیناً در نوشته‌ها و گفتگوها بکار می‌رفته که به‌متن کتاب لغت وارد شده است.

اینك واژه‌های مزبور به ترتیب حروف الفباء:[۱۰۷]

نمونه‌ای از لغات صحاح‌العجم و مقایسه با پهلوی

صح — په

آرنج: ساعد دست. آرنج (āranj) : بهمین معنی.

آزار: کسی که حرمت‌نگاه‌نـدارد. آزار (āzār) : رنج، زجـر، جراحت، اهانت.

آهنج: قصد کردن. آهنگ (āhang) : قصد، عزم، توجه.

اسب: حیوان‌معروفی‌است اسپ (asp) : بهمین معنی.

ایدر: اینجا. ایتر (ētar) : اینجا، در این‌جهان.

براز: شایستگی، برازندگی. برازیشکیه barāziških : تزیین، درخشندگی، زیبائی.

بشکنج: اشکنجه. اشکنجك (Škanjak) : شکنجه، عذاب.

پای‌خوست: چیزی بپای کوفته باشد وسرنهاده. در زبان پهلوی این‌واژه از دو جزء پای (pāy) بمعنی پا و ساق‌پا، و خوست (xvast) بمعنی جادهٔ کوفته شده ترکیب گردیده ولی بحالت تـرکیبی ضبط نشده.

تهم (taham) : پهلوان. تهـم (tahm) : پهلوان، دلیر، زورمند (تهمتن) تهم (taham) نیز بکار رفته.

رسد: رسته، رده، صف. رستك (rastak) : راسته، راه، صف. بازار.

زفر (zafar) : چانه و دهان. زفر Zapar : دهان، پوزه.

سپوخ: فرو کردن. اسپوختن (Spoxtan) : فروکردن، فرو بردن. ترك کردن، بسوی دیگر رفتن، راندن، عقب‌زدن، قانون‌شکستن. سرپیچی کردن.

گرد: مبارز و بهادر. گرت (gort) : گرد، دلاور، پهلوان.

مرز: حدود مرز (marz) : سرحد، مرز، زمین مزروعی.

موست (most) :شکایت. مست (must) : شکوه، شکایت، زاری، ناله، بدبختی، ظلم، بیعدالتی، حاجت.

میزد (mayzad) : مجلس‌عشرت، مهمانی. میزد mayazd، فدیه، قربانی، شیر و شراب و میوه و گوشت که فدیه کنند، مجلس سور و مهمانـی که در آفرینگان و دیگر مراسم مذهبی

بنام یکی از ایزدان یا درگذشتگان تقدیس و قربانی میکنند.

نهیب (mehib) : نمره و غصه و ترس. نیهیب (nihib) : ترس و وحشت و نهیب.

نیرنج: حیله. نیرنگ (nirang) : رسم مذهبی، آداب مذهبی، تشریفات مذهبی، دعا، افسون، دعائی که برای دفع چشم زخم خوانند.

وات: گفتم. واچ (vač) : کلمه، سخن، حرف، دعا، وردی که در مراسم مذهبی خوانده میشود.

وشت: (خوب). وشت (vašt) : ناخوش، بیمار، تغییر کرده، گشته. پیچیدگی.

ویر: عقل. ویر (vir) : هوش، عقل، حافظه.

***

تاتی مجموعهٔ گویش‌های محلی بازمانده از (نیمزبان آذری)[۱۰۸] را که زنده و مورد استعمال مردمانی در پاره‌ای از نقاط آذربایجان و اران است «تاتی» نامیده‌اند.

گویش‌های کنونی تاتی در واژه‌ها و املا و آوای آنها و دستور زبان با آذری تفاوتهائی دارند اما از نظر زبانشناسی و ریشه‌یابی و پیشینه و تداوم تاریخی سرچشمهٔ همهٔ اینها زبانهای باستانی ایران آمیخته با لغات بیگانه و تغییرات و دگرگونیهائی است که در طول زمان بوجود آمده است.

اما نکته‌ای که توجه کردنی است اینست که نامگزاری آذری از سوی خود ایرانیان صورت پذیرفته و تاتی نامی است که ترکان ماوراءالنهر به فارسی زبانان و ایرانیان داده‌اند.

مؤید این مطلب وضع لغت تات در ماوراءالنهر از

طرف ترکان آن سامان است. ترکانی که پس از تازیان بویژه در سده‌های چهارم و پنجم هجری از ترکستان به ایران و از آنجمله به آذربایجان و اران آمدند این کلمه را با خود آوردند و بگفتهٔ مؤلفان زیر نفوذ ترکان ماوراء‌النهر مانند یوسف بلاساغونی[109] و محمود کاشغری[110] ترکها این نام را به ایرانیان اطلاق می‌کردند و مفهوم کلمه در آنجا مردم شهرنشین و با فرهنگ بود که ترکان در تجارت و صناعت و تنظیم امور زندگی به آنان نیازمند بودند.

در واژه‌نامهٔ «دیوان لغات الترك» تألیف محمود کاشغری[111] که ترکی به عربی است در برابر کلمهٔ تات، معنی آن (الفرس) یعنی ایرانیان قید شده و در مورد نیازمندی ترکان به ایرانیان ضرب‌المثل ترك بدون تات و کلاه بدون سر نمی‌شود[112] از طرف مؤلف به زبان ترکی و ترجمهٔ عربی آن قید گردیده است.

همچنانکه گفتیم لغت تات از ترکستان به ایران آمده و در قفقازیه نیز به همان معنی «ایرانیان فارس زبان شهرنشین و متمدن» بکار رفته، ولی ایرانیان هرگز این واژه را برای‌تسمیهٔ‌خود بکار نبرده‌اند و تنها در داستانها و ضرب‌المثل‌های آذربایجان واژهٔ تات بمعنی مرد فرزانه و دانا بکار رفته است.

دربارهٔ مناطق «تات‌نشین» و جاهائی که نیمزبان تاتی باگویشهای گوناگون در آنجاها بکار می‌رود می‌توان چنین نوشت:

در آذربایجان بخش‌های شاهرود و خلخال[۱۱۳] و قزوین و همدان[۱۱۴] و ارسباران و مرند[۱۱۵] و در گیلان کناره‌های سفید رود و آبادیهای پیرامون[۱۱۶] و در اران آبادیهائی در پیرامون باکو و گنجه و نواحی شماخی و داغستان و دربند[۱۱۷] از مراکز زبان تاتی هستند.

از نظر جمعیت تعداد مردم تات زبان در آذربایجان چند برابر اران است.[۱۱۸]

تکواژه‌های تاتی

برخی از واژه‌های تاتی که هم اکنون در زبان تات‌ها بکار است ریشه در زبان پهلوی دارند، بیشترین آنها از فارسی نزدیکتر به زبان مذکور است و یا اساساً به آن شکل و معنی در فارسی نیست.

برای نمونه شماری از واژه‌های تاتی را با استفاده از «فرهنگ تاتی و تالشی»[۱۱۹] و تطبیق با ریشهٔ آن در زبان پهلوی در اینجا می‌آوریم. (تا) علامت تاتی و (په) علامت پهلوی:

تا	په
آسیاو (آسیاب)	آسیاپ (āsyāp) و آسیاو (āsyāv)
آشکارکی (آشکارا)	آشکاراکیه (āškārākih)
آو (آب)	آپ (āp)
آهین (آهن)	آسین (āsēn) . آهین (āhēn)
ا (ضمیر سوم‌شخص‌مفرد)	اوی (oi) . او (avē)
ارز (ارج. بها، ارزش)	ارز (arz) :بهمین معنی
از (من)	از (az) ، من (man)
اسپرز (یونجه)	اسپست (aspast)
اسپه (سگ)	اسپه (espa) : بهمین تلفظ و معنی. بزبان مادی اسپاکا (spākā) بمعنی سگ‌ماده.
اسپی (سفید، سپید)	اسپت (spet)

استه (استخوان، هسته) است (ast)

اسر (قاطر) استر (astar)

اسرک (اشك، آب چشم) اشك (ašk)

اشکم (شکم) اشکمب (Škamb)

اشمردن (شمردن) اوشمورتن (ošmurtan)

امبرو (گلابی، امرود) انبروت (anbarōt)

اندهچی (اندازه) انداچك (andāčak)

انگ (عسل، شهد) انگوبین (angūbim)

ان: (پیشوند نفی) مانند انهچر (ناچریده)، انهشور (ناشسته)، انهور (ناخورده)، انهامورز (نیامرزیده)، انسپاس (ana-spas) اَن (ana) پیشوند نفی با دو پیشونه دیگر (اَ = a) و (اَن = an) زبان پهلوی در فارسی نیست و بجای هر سه پیشوند نا = nā) و (نَ = na) بکار میروند مانند نـاکس، نارس، نترس، نسوز، نستوه...

اوزار (ابزار) اوزار (awzār) افزار (afzār)

ایزم (هیزم) ازم (ēzem)

بان (بام، سقف، پوشش) بان (bān)

بخشه (بخش) بخش (baxš)

برا (برادر) براتر (brātar)

برام (گربه) برامیت (burāmit)

بمی (بوم) بوم (bum)

بون (بام) بان (bān)

پاك (تمیز) پاکیه (pākih) : پاکی، تمیزی.

پس (گوسفند و گاو، چارپا) پسی، پسر (pasē)

پوته (پوسیده) پوتك (pūtak)

تاجان (تازان، دونده) تاچان (tāčān)

توم (تخم، بذر) (tūm) تخلك (taxlak)

چارا (چرخ ریسندگی) چرك (čark)

چامیش (شاش، ادرار) چمیش (čamiš)

خانیك آو (آب چشمه، آب گودال) خانیك آب (xānik āp)

خوخ (خاك) خاك (xāk)

درو (دروغ، ناراست) دروگ (drog)

دمبه (دم) دمب (dumb)

دول (دلو) دول (dol)

دیار (آشکار، دیدار) دیتار (ditār)

زمی (کشتزار، زمین) زمیک (zamik)

زنگ (پا، ساق پا) زنگ (zang)

زوما (داماد) زامات (zāmāt)

زوآن (زمان) زووان (zowān)

زیرون (سبز، تازه، تروتازه) زرغون (zarğon)

زیندان (زندان) زیندان (zindān)

سوجن (سوراخ پشت‌بام برای تهویه) زوجن (zojan)

ست (سد، صد) ست (sat)

سرین (سرگین، پشکل، کود) سرگین (sargin)

سمب (سم) سمب (sumb)

سوج (سوز، سوزش، سوختگی) سوچ (soč)

سییو (سیاه) سییا siyā

شای (پیراهن) شپیک (špik)

کا (خانه) کاتاک

کرچنگ (خرچنگ) کرچنگ (karčang)

کرک (ماکیان، مرغخانگی) کرک (kork)، کورک (kurk) ۱۲۰

کج (ابریشم خام) کچ (kač)

کشتی (شال کمر) کوستیک (kostik)

کینا (دختر) کنیک (kanik)

کیوانی (کدبانو) کتک‌بانوک (katak bānūk)

گری (گردن) گریو (griv)

مد (می) مد (mad)

مرت (مرد) مرت (mart)

مچد (مسجد) مزگت (mazgat)

مخ (میخ) میخ (mix)

مغز (مغز سر، مغز استخوان) مزگ (mazg)

موز (زنبور عسل) مخش (maxš)، مگس (makas)

مونگ (ماه: ماه آسمان، ماه سال) ماونگه (māvanga) ۱۲۱
نیان (نهان) نیهان (nihān)
واتن (گفتن) واتن (vātan)
واز (پرواز، جنبش، جهش، حرکت) واز (vāz)
وانگ (بانگ، آواز) وانگ (vāng)
وانگیا (بانگی، آوازی) وانگیه (vāngih)
ور (برف) وفر (vafr)
وراز (گراز، خوک‌وحشی) ویراز (virāz)
ورگ (گرگ) وهرگ (vaharg) ، گورگ (gorg)
وره (بره) ورك (varak)
وچه (بچه، کودك) وچك (vačak)
وس (بس، بسی، بسیار) وس (vas)
وهار (بهار) وهار (vahār)
وهانه (بهانه) وهانك (vahānak)
وی (عروس) ویوگ (vayug)
ویاوان (بیابان) ویاپان (viāpān)
ویشه (بیشه) ویشك (višak)
ویمار (بیمار) ویمار (vimār)
وینی، ونو (بینی) وینیك (vinik)
همبست (همبسته) همبست (hambast)
هشتات (هشتاد) هشتات (haštāt)
یو (جوی) یوی (yōy)
یوز (جوز، گردو) گوز (goz)

گویشهای آذربایجان

ما با سابقهٔ تاریخی آذری و تاتی و کاربرد پیشین و کنونی هریك تا حدی آشنا شدیم و نشان دادیم‌که به نظر پژوهندگان‌در آذربایجان از لحاظ زبان، وضع«چند زبانی»حکومت‌داشته، یعنی زبان پهلوی، فارسی، عربی، آذری در این سامان با هم رایج بوده و هریك با ویژگی خود با دیگران «همزیستی

مسالمت‌آمیز» و در همان حال آمیزش و ارتباط داشتند. زبان پهلوی سرگذشتی داشت که کم و بیش در صفحات پیش نمودار کردیم. فارسی در قلمرو گسترده‌تری از فرهنگ و ادب و امور رسمی و تفهیم و تفاهم و تعلیم و تعلم و به نشانهٔ هماهنگی و وحدت ملی و سیاسی و به یك کلمه زبان مردمی و عمومی به‌کار می‌رفت، زبان عربی را می‌آموختند و بکار می‌بردند ولی نتوانست جای زبان فارسی را بگیرد، اما نیمزبان آذری ویژهٔ آذربایجان بود و نقشی همچون سایر نیمزبانهای فارسی داشت که هنوز بعنوان تاتی در آذربایجان و اران به زندگی خود ادامه می‌دهد.

اینك موقع آن رسیده که از گویشهای آذری یا تاتی یعنی گونه‌گونی و تنوعی که بسبب‌دوری و جدائی و فقدان یا قلت ارتباط و معاشرت متکلمان آن پدید آمد سخن بمیان آوریم.

این گویشها که از نظر سابقهٔ تاریخی وابسته به زبان آذری و از لحاظ زنده و در کار بودن مربوط به زبان‌تاتی هستند ریشه در زبان‌های باستانی ایران و زبان فارسی دارند و لغاتی نیز از زبانهای عربی و ترکی در آنها دیده می‌شود.

همچنانکه فارسی در ادبیات و نوشته‌ها از هر نوع موقع خود را داشت و در پیشرفت بود آذری هم در انعکاس اندیشه‌ها و تخیلات و نیازهای روحی و اخلاقی و ارتباط و تماس تودهٔ مردم نقش خود را ایفا می‌کرد. همین زبان

بود که‌در ترانه‌ها و فهلویات و ادبیات‌شفاهی(فولکلوریك) و گفتگوها رواج داشت. باز همین زبان‌بود که‌در افسانه‌ها و مثلها و طنزها و تمثیلات و منظومه‌های‌عامیانه‌و ترنمات عاشقان و اشعار شاعران مانند همام و مغربی و معالی کشفی و راجی و دوبیتی‌های شیخ صفی و یعقوب اردبیلی و خلیفه صادق و دیگـران و عبارتهای متفـرق و رسالهٔ روحی انارجانی و سایر آثار از گفته‌ها و نوشته‌ها بکار بوده است.

زبان آذری بگفتهٔ صاحبنظران و ایرانیان و زبان تاتی طبق نامگذاری ترکان که خود ریشه در اوستائی و پهلوی دارند پایه و منشاء گویشها هستند که در محل‌های متفاوت و جدا از هم گوناگونی و تنوعاتی پیدا کـرده‌انـد بدون اینکه اصالت خود را از دست دهند.

از گویشهای عمدهٔ آذری کـه در نوشته‌های فارسی از کتاب و رساله و مقاله انعکاس یافته و نویسنده از آنها با توجه به منابع آگاهی دارد می‌تواند در آذربایجان‌از گویش هرزنی، کرینگان، ارزینی، خلخالی، زنجانـی، تارمـی، ابهری، خوئینی، زهرائی نام ببرد.

این را نیز باید دانست کـه در پاره‌ای از منـابع از گویش شهرهائی چون تبریز و اردبیل و جـز اینها سخن گفته‌اند و حتی رسالهٔ‌روحی‌انارجانی‌را (در لهجهٔ‌تبریزی) دانسته و تکواژه‌ها یا عبارات کوتاهی از شهرهای اورمیه و خوی ذکر کرده‌اند که از نظر بررسی تاریخی ارزشمند است. اما دربارهٔ زبان تاتی ناحیهٔ اران، این مطلب کـه

منبع آن کتاب مقدمة اللغة ایرانی نوشته ارانسکی ایرانشناس شوروی ترجمهٔ کریم کشاورز است از «فرهنگ تاتی و تالشی»[۱۲۲] نقل می‌شود:

«بخشی از ساکنان شبه‌جزیرهٔ آبشوران، سوراخانی، بالاخانی، باکو، نواحی شماخی کربا و قوناخ‌کندی و دیوچی و خزی و... همچنین ناحیهٔ دربند و برخی دیگر از نواحی داغستان و کاتیاکو و طبسران در شوروی (یعنی همان آران) نیز تات‌نشین است که کارهای چشمگیری دربارهٔ زبان و فرهنگ تاتی انجام پذیرفته و در ظرف چهل پنجاه سال اخیر کتب و تألیفات بالنسبه فراوانی بزبان تاتی منتشر شده، من‌باب مثال میتوان اشعار و نمایشنامه‌های م. بخشی‌اف متولد ۱۹۱۰، اشعار و داستانهای آتنی‌لوف متولد ۱۹۱۳ و افسانه‌های ح. داداش‌اف رانام برد. در سال ۱۹۴۰ مجموعه‌ای از فرهنگ عامهٔ تاتی چاپ و منتشر شده است.»

«با توجه به مقالات و کتابهائی که از سوی پژوهشگران ایرانی نشر یافته و همچنین بر مبنای مقایسه‌ای که بین لهجه‌های گوناگون تاتی میتوان انجام داد پی‌بردن به ویژگی‌های این‌زبان در گذشته‌و حال به‌نسبت قابل‌توجهی میسر است لذا تاتی شاهرود و خلخال را ازینرو که با دربرداشتن ویژگی‌ای که آنرا به نمونه‌های دیرین سخت پیوند میدهد و تأثیر نسبتاً کمتری از دیگر زبانها پذیرفته میتوان نمونهٔ اصیل‌تر و یا هستهٔ مرکزی زبان تاتی‌کنونی، دست‌کم در ایران، تعیین نمود.»[۱۲۳]

اینك با نمونه‌هائی از واژه‌ها و تطبیق آنها با زبانهای باستانی ایران و بررسی همسانی و حتی یکسانی اینها با زبان اوستائی و پهلوی و فارسی ریشه‌یابی میکنیم.

هرزنی

دربارهٔ گویش هرزنی از کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایگان»[۱۲۴] و کتاب «تاتی و هرزنی»[۱۲۵] اطلاعات و آگاهی‌های ارزنده‌ای را نقل می‌کنیم.

نمونه‌ای از گویش هرزنی از کتاب آذری:

اسور ورن خیلی ورسته: امسال باران بسیار باریده،

سیل خیلی آمارا گندومی خراب کردیه: سیل بسیار آمده گندمها را

حدس و توجیه نیز درست بنظر نمیرسد چه در اکثر نقاط آذربایجان با قرائی بنام‌های هرزن، ارزنق، هرسین، حرسین، هرسی برخورد میشود که نه در ارسباران واقع شده‌اند و نه با رود ارس ربطی میتوانند داشته باشند.»۱۳۴

مؤلف سپس دربارهٔ تکواژه‌ها و مشابهت آنها با سایر واژه‌های نیمزبانهای ایرانی چنین می‌نویسد:

«لغاتی در واژه‌نامه۱۳۵ آمده عده‌ای وجود دارند که در سایر لهجه‌های ایرانی هم بهمان صورت یا با مختصر تغییر و تفاوت مورد استعمال میباشند، این نکته میرساند که میان تاتی و هرزنی و دیگر لهجه‌های ایرانی اعم از باستانی و کنونی رابطه و قرابتی موجود است و اینك برای نشان‌دادن درجهٔ این نزدیکی پنجاه واژه از تاتی و هرزنی با معادل‌های فارسی‌دری، ارزینی، کردی، مازندرانی، گیلکی، خلخالی، ارمنی، پهلوی، ترکی آذری و تا حد امکان اوستائی و پارسی باستانیشان ذیلا آورده میشود.»۱۳۶

اینك تکواژه‌های هرزنی و مقایسه با اوستائی.

ما در این مورد تنها واژه‌هائی را برگزیدیم که ریشه در زبان اوستائی یا پهلوی دارند. اینك چند واژه برای نمونه از هرکدام:

هرزنی	اوستائی
اوسب (ūsb)	اسپه (aspa) : اسب
برر (borur)	براتر (brathar) : برادر
بز (bez)	بوزه (būza) : بز
پس (pas)	پئیسکه (paeska) : پس
پش (peš)	پئی‌تیش (paītiš) : پیش
دست (dost)	زسته (zasta) : دست
رو (rū)	رئوچه (raučah) : روز
زرا (zara)	پوسره (pūsra) : پسر
زمی (zamį)	زم (zam) : کشتزار
سر (sar)	سره (sarah) : سر

سول (sul)	سارد (sāred) : سال
کینه (kina)	کئینی (kaīni) : دختر
کوش، چوش (koš, čoš)	چاشمن (čašman) : چشم
گوو (gov)	گئو (gaō) : گاو
مرد (merd)	مرته (mareta) : مرد
ونه (vene)	وئنا (vaenā) : بینی
هر (har)	خره (xara) : خر
هور (havar)	هوره (hvara) : خورشید
ین (yan)	ژنی (žani) :زن

واژه‌های هرزنی و مقایسه با لغات پهلوی

هرزنی	پهلوی
اوسپ (osp)	اسپ (asp) :اسب
اوسن (osen)	آسن (āsen) : آهن
پوست (pūst)	پوست (pust) : پوست
پش (paš)	پوشت (pušt) : پشت
توم (tum)	توخم (tuxm) : تخم
دولچه (dolča)	دول (dol) : دلو
رو (rū)	روچ (rōč) : روز
شب (šav)	شپ (šap) : شب
گوو (gov)	گاو (gāve) : گاو
مرد (merd)	مرت (mart) : مرو
وورون (voron)	واران (vārān) : باران

گویش کرینگان دربارهٔ این گویش تنها نوشتهٔ سودمندی که بنظر نویسنده رسیده و آنرا مورد استفاده قرار داده «گویش کرینگان»[۱۳۷] است. در این کتاب چنین آمده:

«کرینگان از دیه‌های کوچك دزمار شرقی از دهستان‌های چهارگانهٔ بخش ورزقان از شهرستان اهر (ارسباران) در شمال شهر تبریز است.

دهستان دزمار از پنجاه و شش آبادی بزرگ و کوچك پدید آمده که بیش از ۱۸۵۰۰ تن جمعیت دارد و مرکز آن آبادی اشتبین است، آبادیهای‌دیگر در درجهٔ یکم عبارتست از مردانقم، شرف‌آباد، جوشین، علیار، اویلق، مزرعهٔ شادی. و در درجهٔ دوم چـای‌کندی، ملك، ونیستان، کـرینگان، کلاله، هراس، کرانلو، کاوانی، داران، قولان... مردم دو دیه کرینگان و چای‌کندی به گویشی سخن میگویند که در میان خودشان و دیگران تاتی نامیده میشود و مردم دیه‌های ملك و ونیستان نیز که انـدکی از آنها دورند با این گویش آشنائی دارند. لیکن در بخش ارسباران دیه‌های تاتی‌گوی بیش از اینهاست و تا آنجا که نویسنده پرسیده و یـادداشت کرده است از دهستان حسنو مردم دیه‌های خوی‌نـراو (xoynarāv) و ارزین (arazin) و کلاسور (kalāsur) نیز به تاتی سخن میگویند که اندکی باگویش کرینگان جدائی دارد.»

سپس مؤلف کتاب از نظر زبانشناسی چنین می‌نویسد:

«میان گویش کرینگان ـ که شایـد بتوان گفت از بازمانـده‌های نیمزبان آذری است که تا چند صد سال پیش در آذربایجان بدان سخن میگفتند ـ با زبـان اوستائی نزدیکی بسیار دیـده میشود، چه‌بسا با بررسی‌هائی که در آینده روی گویش‌های تاتی آذربایجان کـرده شود، میتوان بطـور محقق گفت کـه همهٔ اوستا یـا بـاری‌بخش‌گاتها بزبان شمالغربی ایران یعنی آذربایجان (زبان مادی) سروده شده است.»

برای نشان دادن این نزدیکی، مؤلف جدولی را تنظیم کرده‌و نیز در گفتاری‌جداگانه واژه‌هائی‌را از واژه‌نامه‌ای که ترتیب داده استخراج و بـا تحلیل علمـی و مقـایسه فقه‌اللغه‌ای نزدیکی گویش کرینگان را با زبان اوستا نشان داده است که خوانندگـان می‌توانند به اصل ایـن کتاب مراجعه نمایند.

اینك ما با استفاده از کتاب‌مزبور صورتی از تکواژه‌ـ های کرینگان را با مقایسهٔ ریشهٔ اوستائی و معنی فارسی در اینجا می‌آوریم:

کرینگانی	اوستائی
آسپ (āsp)	اسپه (aspa) : اسب
آل (al)	ائوروچه (auruča) : سرخ
ارش (arš)	ارشا (aršā) : خرس
اژدو (aždu)	اژیدهاك (ažidahāk) : اژدها
اسپا (espā)	اسپان (spān) : سگ
استا (ostā)	است (ast) : استخوان
بزروغ (bazruğ)	وزغه (vazağa) : وزغ
بمی (bami)	بومی (būmi) : بوم، زمین، کشور
پاس (pas)	پسو (pasū) : چارپا، گوسفند
درزن (darzan)	درزه (derza) : سوزن
درو (daru)	دروج (droj) : دروغ
زمی (zami)	زم (zam) : کشتزار
زوما (zūmā)	زاماتر (zāmātar) : داماد
سیو (Siyū)	سیایه (siyāya) : سیاه
کا (kā)	که‌ته (kata) : خانه
کرك (kark)	کهرکه (kaharka) : ماکیان
کینا (kinā)	کئینی (kaīni) : دختر
گری (geri)	گریوا (grivā) : گردن
مت (mat)	مدی (madhi) : شیره
مرت (mert)	مرته (merata) : مرد
موز (mūz)	مخشی (maxši) : زنبورعسل
ور (var)	وفره (vafra) : برف
ورگ (vorg)	وهرکه (vaharaka) : گرگ
ونو (veno)	وئنا (vaenā) : بینی
وی (vi)	وذه (vadha) : عروس
هیش (hiš)	ائشه (aeša) : خیش

تاثیر زبان پهلوی در ترکی آذربایجانی

تأثیر زبان فارسی و آذری و عربی و تاتی در ترکی آذربایجانی بویژه ازنظر ورود واژه‌ها مورد پذیرش همگان

است اما مطلبی که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته تأثیر زبانهای ایران باستان بویژه زبان پهلوی در زبان ترکی است.

از جمله اثرات زبان پهلوی در ترکی آذربایجانی همسانی آواها، یکسانی پیشوندها و پسوندها و همریشگی پاره‌ای از واژه‌هاست. و ازینجا توان دانست که زبان باستانی پهلوی آمیخته به زبان مادی در دوران پیدایش و نفوذ زبان ترکی در آذربایجان وجود داشته و علاوه بر اثرات زبانی و دستوری پاره‌ای از واژه‌ها هم مستقیماً، و نه با میانجیگری زبان فارسی، در زبان مذکور وارد شده است.

همچنانکه اشاره کردیم این امر نه‌تنها از حیث شکل و هیأت واژه‌ها و ریشه‌یابی بعضی از لغات ترکی روشن می‌شود بلکه از نظر آوائی و احیاناً دستوری نیز آشکار می‌گردد.

روزی که به این نکته برخوردم و دیدم که برخی از آواها و شماری‌از واژه‌های‌مستعمل در ترکی آذربایجانی‌در زبان فارسی نیست این پرسش خود بخود به میان آمد که این آواها و واژه‌ها از چه راه در زبان مذکور رسوخ‌کرده؟

با پژوهش و پی‌جوئی در واژه‌نامه‌های قدیم و جدید و پژوهش‌های تاریخی و زبانی و مقایسهٔ واژه‌های پهلوی و فارسی و ترکی رشتهٔ ارتباط بین آواها و واژه‌ها بدست آمد و دریافتم که زبان ترکی در دورانی که هنوز زبان پهلوی به زندگی خود ادامه میداد این تأثیر و تأثر صورت

پذیرفته است.

این آواها و واژه‌ها که اختصاص به زبان پهلوی دارد و در فارسی دیده نمی‌شود عیناً یا با تغییر اندکی به زبان ترکی وارد شده و پاره‌ای آنچنان از حیث لفظ یا معنی عوض شده که تشخیص آن به‌سادگی دشوار است و با تحلیل و ژرف‌بینی می‌توان به آن پی برد.

نویسنده در این بررسی به‌پیروی از موضوع این بخش از سخن خود که «تأثیر زبانهای باستانی در آذربایجان» است جز نشان دادن یك پدیدهٔ زبانی هدفی ندارد.

باید افزود که‌این یك «دریافت» است و نیاز به‌پژوهش و روشن کردن هرچه بیشتر دارد و آن در گرو آینده است. اینك آنچه دریافته‌ام:

آواها:

۱ــ همسانی آواها ــ در اکثر واژه‌های پهلوی که حروف آوا بخش وجود دارد آوای آنها همانست که در زبان ترکی آذربایجان است ولی در زبان فارسی آوا تعییر یافته است:

۱/۱ــ در واژه‌های پهلوی حرکهٔ فتحهٔ آخر به‌همان صدای‌فتحه (ـَـ)خوانده می‌شود، مانند: زمانك (zamānak) آینك (āyenak) شکنجك (škanjak) ، پایستك (pāyastak) و دهها مانند اینها، که در لهجهٔ پهلوی جنوب هم های غیر ملفوظ آخر مفتوح خوانده می‌شود و در ترکی محاورهٔ آذربایجان هم مانند پهلوی و لهجهٔ جنوب فتحهٔ آخر به‌همان صدای خود تلفظ می‌شود، چنانکه داننده، پرنده، گوشه

(پهلوی: گوشك = gōšak)، تله (په: تلك = talak) که‌در فارسی عموماً بـا کسرهٔ آخـر تلفظ می‌شوند. شمار ایـن الفاظ بیشمار است کـه در فارسی و تـرکی رایج است. النهایه با همان قاعده یعنـی آوای فتحه در تـرکی مانند پهلوی فتحه و از آن فارسی کسره.

از ریشهٔ پهلوی داتك، کنارك، انه چارك، پتی‌رفتك، اپایستك، ارك، آراستك، آشکارك، آزادك، بهانك، بارك. بچك، بزك، چیتك، چشمك، دشنك، فـرزانك، اوپه تك، پیـوستك. بفـارسی: داده، کناره، بیچـاره، پذیـرفته، نابایسته، اره، آراسته، آشکاره، آزاده، بهانه، باره، بچه، بزه، چیده، چشمه، دشنه، فرزانه، افتاده، پیوسته.

۱/۲ ــ آوای (اَ = a) در پهلـوی و تـرکی یکسان است ولی در فـارسی تبدیل بـه (ای = i) شده مـانند شهرور (šahr-var) که در فارسی شهریـور شده است. همینطور است در واژهٔ همشك (hamešak) کـه در فارسی همیشه شده ولی تلفظ ترکی بدون یا و مانند پهلوی است: شهرور، همشه....

۱/۳ــ آوای(اِ= ė, e)در پهلوی و ترکی‌آذربایجانی یکسان است مانند شر (šėr) بمعنی حیوان درنده، ولـی همین کلمه در فارسی آوای (ای = i) دارد و شیر (با یای معروف) تلفظ می‌شود.

قابل تذکر آنکه این واژه با آوای (ای = i) در پهلوی بمعنی مایع خوراکـی است کـه در فارسی شیر (حیوان) و شیر (مایع) هردو یك آوا دارد.

واژه‌های دیگری هم که با آوای (اِ = ė) خوانده می‌ـ
شوند در پهلوی و ترکی هم‌آوا هستند ولی آوای فارسی با
آندو نایکسان است؛ مانند بل (bėl) ، دو (dėv) که در
فارسی بیل (bil) و دیو (div) خوانده‌می‌شوند، همچنین
است پش، پشمان، پشه که در پهلوی و ترکی هماوا و در
فارسی، پیش پشیمان پیشه تلفظ می‌شوند.

همچنین دیگر واژه‌های با آوای (اِ = ė) در پهلوی به
زبان فارسی (ای ـ i)شده، مانند اِر (آریائی = والاتبار)
که در فارسی ایر (ir) شده و نیز ارانشهر، ارج (ėrėc)
ارپت (ėrpat) ، استانیدن، اوسانیه (ėvsānīh) ، اتر (ėtar)
اوکیچ (ėvkič) ، اوکبار، اوك ماهك، اوچند به‌ترتیب
ایرانشهر، ایرج، هیربد، ایستانیدن، یکسانی، ایدر،
هیچیك، یکبار، یکماهه؛ یکچند شده‌اند.

۱/۴ـ آوای (ای = i) در تلفظ پهلوی و ترکی
بوضوح شنیده می‌شود ولی در فارسی، گاهی تبدیل به
(اُ = ‌) شده‌است مانند واژهٔ نازیك که‌در ترکی
نازك [و در تداول عامه، نازیه =]
ولی در فارسی نازك و گاهی به (اِ = ė)تغییر
یافته است مانند واژه‌های‌پهلوی نیفرین (nifrin) ، نیشان
(nisan) ، گریفتار (griftar) که به ترتیب نفرین،
نشان، گرفتار شده ولی در ترکی این واژه‌های فارسی
مانند پهلوی، دست‌کم با اشباع کسره خوانده می‌شود.

۱/۵ـ تلفظ (او = o) در پهلوی و ترکی یکسان
است مانند زور (zor) ، گور (gor) ، دوست (dost) ولی

در فارسی بترتیب زور (zour) ، گـور (gour) ، دوست (doust) شده است. همچنین است تمام واژه‌های با آوای او " که قدما به واو مجهول و معروف تعبیر کرده‌اند.

۱/۶ــ تلفظ (ا = u) در پهلوی و ترکی صدای خود را می‌دهد، مانند: گمان (gumān) . گـل (gul) ، هنر (hunar) ، همـاك (humāk) ، وزرگ (vuzurg ولـی در فارسی تبدیل به (او = u) شده است و می‌توان نوشت: گومان، گول. هونر. هومای. بوزورگ تا آوای آن نشان داده شود.

۱/۷ــ همچنین تلفظ ضمه (اُ = u) در واژه‌های پهلوی در فارسی گاهی بـه فتحه تبـدیل شده مانند یوان (yuvan) ، دمباوند (dumbavānd) ، بختکان (buxtakan) که به ترتیب جوان، دماوند، بختکان شده ــ گاهی نیز به (ای = i)تبدیل شده مانند اوستاتن (ustātan) که ایستادن شده.

۱/۸ــ آوای (آ = ā) در پهلـوی و تـرکی کـوتاه (مقصور) و همسان است مـانند پـولات (polāt) ، آزات (āzāt) ، آسان (āsān) ، آپاتان (āpātān) ولی در فارسی کشیده (ممدود) و ناهمسان است و باصطلاح دستوری با اشباع خوانده می‌شود مانند پولاد، آزاد، آسان، آبادان.

پیشوندها و پسوندها:

۲ــ برخی از پیشوندها و پسوندهای پهلوی در فارسی از بین رفته یا تبـدیل شده ولی بـرخی از آنها در ترکی دیده می‌شود.

۲/۱ــ پیشوند اَ (a) و آن (an) و اَنَ (ana) برای نفی که در پهلوی بکار برده می‌شد در فارسی از بین‌رفته و بجای آن (نا = nā)و (نه = na) بکار می‌رود مانند اداتك (adātak) ، انچارك (anačārak) ، انہست (anahas-t) که به ترتیب ناداده، ناچار یا بیچاره، ناهست شده‌اند.

۲/۲ــ پیشوند نفی اب (abē) تبدیل به بی (bi) یا نا (nā) شده است اب ــ آزیه abe-āzih ، اب ــ سوتکیه (abe-sūtakih) که بی‌گویشی و ناسودگی (نافرسودگی) شده است.

۲/۳ــ در زبان محاورهٔ ترکی در چند واژه که از پہلوی مستقیماً وارد شده نمونه‌هائی ازین پیشوندها دیده می‌شود مانند انایِن (anāyen) بمعنی ناآئین (بی نظم و قاعده) که در پہلوی اناینیه (anayenih) یعنی ناآئینی و انه شوش (anašuš) بمعنی ناشسته که در زبان پہلوی ان شوست (ana šust) بہمین معنی است.

۲/۴ــ پسوند (کر) در پہلوی در آخر واژه‌ها معنی کننده‌یا دارنده(وصف و صفت)را می‌دهد مانند اپسوس‌کر (apsos-kar) یعنی افسوس کننده، بچکر (bača-kar) یعنی بزه‌گر یا بزه‌کار (مجرم)، برینکر (brinkar) یعنی آفریننده، فرمان‌دهنده. مقدرکننده، چیلنکر (čilan-kar) یعنی چلنگر (سازندهٔ اشیاء کوچك فلزی)، داتکر (dāt-kar) دادگر. قاضی، فتوا دهنده، ویاپانکر (viyāpān-kar) گمراه کننده، مخرب، ویرانگر. یزیشنکر (yarišn-kar) پرستش کننده و نظائر اینها.

اما این پسوند پهلوی در فارسی بکار نرفته و دو پسوند فاعلی و وصفی دیگر یعنی کار (kār) و گر (gar) مانند زیانکار، خوشکار، ویناشکار، ویچینکار، ویزندکار، ویچیرگر، وچك‌گر، هستگر، پروچگر و جز اینها درفارسی وارد شده و بکار رفته است.[۱۳۵]

بنظر می‌رسد که پسوند کر (kar) با تغییر حرف به شکل جر در ترکی و ژر در آذری و ژار در کردی بکار رفته ولی این اثربخشی و اثرپذیری مستقیم بوده است، زیرا در فارسی نبوده که از آن زبان وارد ترکی شود مانند دردهجر و عیبه‌جر در ترکی و الاوژر در آذری و دردهژار در کردی.

همریشگی واژه‌ها:

شمار واژه‌هائی که از فارسی یا آذری یا تاتی و گویش‌های محلی آذربایجان و اران به زبان ترکی آذربایجان وارد شده بسیار فراوان است، اما واژه‌هائی از زبان پهلوی که مستقیماً وارد ترکی شده چندان زیاد نیست، اما در هر صورت شایستهٔ دقت و بررسی است، اینك ما شماری ازین واژه‌ها را در اینجا می‌آوریم:

اناین (anāyèn) ــ این لغت در ترکی بمعنی آدم قانون‌شکن و خلافکار و بی‌منطق و ناآشنا به سنن و آداب بکار رفته.

درزبان‌پهلوی انا‌ینیه (anāyenih) بمعنی‌ناآئینی، بی‌انضباطی، ناجوری و بی‌قاعدگی است[۱۳۹] این واژه مرکب از دو جزء است که عبارتند از آن (an) پیشوند نفی و آین (āyēn) بمعنی آیین و طریقه با پسوند مصدری (ih) . با آنکه پیشوند مذکور در فارسی به (نا) تبدیل شده و در واژه‌های زیادی مانند ناتوان، ناهموار و جز اینها بکار رفته ولی ترکیب ناآئین و ناآئینی ضبط و استعمال نشده است. اما انا‌ین که

درست شکل پهلوی واژه و بهمان معنی است در ترکی آذربایجان بکار میرود. نکتهٔ جالب آنکه واژهٔ پهلوی و ترکی هر دو بشکل (آین) است نه (آیین) که در فارسی مصطلح است.

انه‌شوش ــ ان (ana) در زبان پهلوی پیشوند نفی است، مانند انبیم (anabim) یعنی نترس، انچارك (ana-čarak) یعنی بیچاره، انهست (ana-hast) یعنی ناهست، غیرموجود، غایب، انهمیه (ana-hamih) ناهمی، جدائی و غیره و شوستن (šūstan) بمعنی شستن و ترکیب انشوست (ana-šust) بمعنی ناشسته است.

در ترکی محاورهٔ آذربایجان انه‌شوش بمعنی ناشسته دست و روی است و غالباً به کودکانی میگویند که بدون شستن دست و رو سر صبحانه حاضر میشوند. گاهی نیز به آدم ناتراشیده و ناجور اطلاق میشود.

باتمان ــ در فرهنگ پهلوی[۱۴۰] نوشته شده است که: «باتمان[۱۴۱] واحد وزن در ترکی آذربایجانی بازماندهٔ پتمان[۱۴۲] پهلوی است.» و پتمان دارای معانی زیر است:

۱ــ پیمان، قرارداد، معاهده،

۲ــ اندازه، نظم، قاعده، میزان،

۳ــ تعادل، میانه، وسط.

پتمانك[۱۴۳] هم به معانی پیمانه، اندازه، اندازهٔ طولی، فاصله، اندازهٔ زمانی، معاهده، میزان حد بکار رفته است و در «صحاح‌الفرس» آمده است که پیمانه قفیز[۱۴۴] باشد و کیله[۱۴۵] و هرچه بدان چیزی به‌پیمایند.[۱۴۶]

بونووره (buneuvra) ــ درترکی بمعنی پایه و زیربنای‌ساختمان است و در زبان پهلوی بون (bun) بمعنی پی و بنیاد است.

پالدا (palda) به ترکی خوردنی خنك‌کننده‌ای است که از رشتهٔ نشاسته و شربت[۱۴۷] و یخ درست کنند و در پهلوی پالوتك (palūtak) بمعنی پالوده است که معرب آن فالوذج میباشد.

پهرز (pahrēz) ــ این کلمه در ترکی محاوره بویژه در روستاها و تداول عامه بهمین املا و آوا بمعنی پرهیز، خودداری و اجتناب خاصه در خوردن و نوشیدن مواد زیانمند برای تندرستی است.

و **پهرچ** (pahrēč) درزبان پهلوی‌بمعنی‌پرهیز، مراقبت، خودداری، اجتناب، جلوگیری و حمایت است.

تفاوتی که دو واژه دارند تبدیل (چ) به (ز) است.

و **پرهیز** (parhiz) در فارسی احتراز، اجتناب، خویشتن‌داری، خودداری از انجام دادن کاری یا خوردن چیزی است که زیان داشته باشد.

باین‌ترتیب واژهٔ پهرچ و پهرز در دو زبان پهلوی و ترکی نشانه‌ای از اثربخشی اولی و اثرپذیری دومی بدون پادرمیانی زبان فارسی است.

تاوا (tāva) در ترکی بمعنی تابـه و از ریشهٔ پهلوی تاپك (tāpak) **گرفته شده. اگر هم از ریشهٔ تاوه گرفته شده باشد باز هر دو** از ریشهٔ پهلوی است.

تره (tara) به‌ترکی سبزی خوراکی و باصطلاح سبزی‌خوردن، سبزی آش، سبزی پلو و جز اینهاست که بهمهٔ سبزی‌ها اطلاق میشود که هریك نام خاصی دارند مانند ریحان، مرزه، جعفری، ترخون و غیره.

در زبان پهلوی ترك (tarak) بهمین معنی است.

در فارسی (تره) تنها بیك نوع‌سبزی گفته می‌شود که نام فارسی آن گندنا و ترکی آن «کاوار» است و در ترکیب ترتیزك نیز بکار میرود ولی در هر صورت اسم عام نیست.

داشتن معنی عام در پهلوی و ترکی آذربایجان نشانی از تأثیر اولی و تأثر دومی بدون دخالت زبان فارسی است.

توز (toz) ــ در زبان ترکی به پارچهٔ بسیار نازك گفته میشود که در قدیم از آن روسری و سایر رخت‌های ظریف زنانه می‌دوختند و معروف به پارچهٔ بدن‌نما بود، و در ردیف پارچه‌های توری، کتان، قناویز، زری، اطلس و غیره مصرف میشد و شال و ترمه و برك برای رخت‌های ضخیم بود.

این پارچه در شهری بهمین نام واقع در ایالت فارس که در قرن پنجم هجری ویران شده بافته می‌شد.

شهر مزبور به زبان پهلوی توژك (tožak) نام داشت که در فارسی توز (touz) و توج (touj) گردیده و پارچهٔ منسوب‌بآنرا توزی مینامیدند و در شعر ابوحنفیهٔ اسکافی شاعر قرن پنجم هجری (توزی و کتان) مرادف‌هم آمده است. و این واژه در فارسی با اشباع واو است.

بهرصورت این واژهٔ توز (با واو خفیف یا مجهول) از نظر آوا و

املا در پهلوی و ترکی همسان است و فارسی با آندو تفاوت دارد.

تیکان (tikān) ـ در ترکی بمعنی خار (تیغ) و از ریشهٔ پهلوی تیك (tik) است که بهمین معنی است.

تیغ در زبان فارسی بهِ معنیِشمشیر و خار از ریشهٔ پهلوی تغ میباشد.

جوان (juvān) بویژه در ترکیب جوانازن، جوان جاهل در ترکی بمعنی برناست. در پهلوی نیز جوان (juvān) و یوان (yuvān) بهمین معنی است و در فارسی به فتحهٔ اول است.۱۴۸

جهره (jahra) در ترکی بمعنی دوك یا چرخ ریسندگی است، این واژه در سانسکریت چکره (čakra) ، در اوستائـــی و پهلوی چخره (čaxra) و در زبان ارمنی جخرك (jaxrak) است و در فارسی هم چرخه (čarxa) بهمین معنی است.

تقدم (ها) بر (را) در ترکی بجای (ك) و (خ) و برعکس آن در فارسی نشانی بر تأثیرپذیری ترکی از پهلوی است.

درت (dart) ـ در پهلوی و ترکی بهمین آوا و امـــلا بمعنی بیماری و رنج و غصه و ناتندرستی است و در فارسی درد (dard) بهمین معنی است.

درده‌جر (dardajar) درترکیآذربایجان درددار، دردمند، و کسی که استعداد بیماری دارد و درد بسیار به‌سراغ او میآید.

در زبان پهلوی درت‌کر (dart-kar) بمعنی دردآور، و رنج‌آور است. درفارسی نه‌پسوند کر هست ونه جر. اما گر(gar)درفارسی پسوند فاعلی‌است‌که درپهلوی نیز همین‌حالت را دارد و در این زبان واژهٔ (آور) یا (بخش) بجای (کر) بکار میرود مانند دردآور، رنج‌آور، زیـــانبخش، ثمربخش و غیره.

و در زبان محاورهٔ ترکی، پسوند (جر)۱۴۹ که تغییر یافتهٔ (کر) است۱۵۰ به معنی مذکور در فوق بکار رفته.

زوربا (zorba) در ترکی بمعنی زورمند و از ریشهٔ پهلوی زور گرفته شده نه از ریشهٔ فارسی زور (zour) .

سوماقپالان soumāg pālān در زبان ترکی بـــه ظرفی فلزی سوراخ‌سوراخ که در آن برنج صاف می‌کنند یا سبزی آب‌میکشند یا میوه میشویند در تداول عامه سوماخپالان میگویند. در فارسی چنین ابزار

آشپزخانه را آبکش یا صافی یا چلوصاف‌کن نامند (پالایه بهتر است).

در فرهنگ پهلوی ذیل واژهٔ هومان‌پالای (hōmān pālāy) چنین نوشته شده:

«هومان پالای پالایندهٔ هوم[۱۵۱]، ظرفی که در آن هوم را می‌پالایند و صاف می‌کنند، ظرف صافی برای هوم. در لهجهٔ اصفهان آبکش یا ظرف سوراخ‌داری را که با آن برنج را صاف میکنند و از ظروف مطبخ است سماق‌پالون (sumāg pālun) می‌نامند که ممکن است یادگاری از پالودن سوم (sōm) یا هوم (hōm) باشد.»

سهمان (sahmān) در ترکی بمعنی نظم و ترتیب و آراستگی است و مشتقات آن سهمانلی، سلقه‌سهمان، و مصدر سهمانلاماق از همین ریشه است.

در فرهنگ پهلوی نیز سهمان درست با همین املا و آوا بمعنی نظم و ترتیب است و سامان که در فارسی بمعنی نظم و ترتیب است در پهلوی بمعنی مرز و حد و نشان مرزی است[۱۵۲] و سامانگر کسی است که مرز را تعیین می‌کند.

باین‌ترتیب سهمان در ترکی عیناً از پهلوی وارد شده و با این املا و آوا در فارسی نیست.

کجی (kėji) در ترکی بمعنی ابریشم خام از ریشهٔ پهلوی کچ (kač) بهمین معنی است.

کنت (kant) در ترکی بمعنی ده و روستا بکار می‌رود و کند هم باین معنی است.

در زبان پهلوی کنت (kant) بمعنی شهر و آبادی است و این واژه در فارسی به کند یا قند یا جند تغییرشکل داده مانند تاشکند، بیکند، سیرکند، گندیشاپور، سمرقند، خوقند، قندهار، خجند، بیرجند، جندی‌خسرو و...[۱۵۳]، همچنین با محذوف شدن نون بشکل کت نیز بکار رفته مانند بناکت، روزکت، اخسیکت و غیره.

کیوانی (keyvāni) با یای مجهول یا خفیف در آخر بمعنی کدبانوی زیرک و زن هوشمند و توانا در کار است.

این کلمهٔ مصطلح در ترکی آذربایجان ریشه در زبان پهلوی دارد و از دو کلمهٔ کی (kei) و بانوك (bānūk) که نخستین بمعنی زیرک و هوشیار و عاقل و دومی زن بزرگزاده و کدبانو[۱۵۴] است ترکیب یافته.

گوز (goz) یا گوز (gavez) بمعنی گردو از ریشهٔ پهلوی گوز بهمین املا و معنی است.

مذو (mazow) ـ «در آذربایجان آب کشمش را که برای تهیهٔ فالوده می‌گیرند (madh-ow) گویند[۱۵۵] و در زبان پهلوی مد/ی mad/i بمعنی می (mei) و شراب (madh) بکار رفته است.

مکه (maka) بمعنی ذرت است که در اوستائی میکه (mika) بهمین معنی است، بنظر می‌رسد که از راه زبان پهلوی به ترکی وارد شده‌است. زیرا در زبان تاتی مکه (maka) و گویش کرینگان مکا (makā) بهمین معنی است و در انگلیسی (maize) و در فرانسه (maïs) بمعنی ذرت است.

یادداشتها:

۱ـ زبان پهلوی دورهٔ اشکانی را پارتی یا پهلویك (Pahlavik) و زبان پهلوی دورهٔ ساسانی را پارسی (Parsik) و هر دو را یکجا پارسی میانه می‌نامند.

2 – Indo-Européen

۳ـ آری + آن = ایر + آن.

۴ـ Strābo (۵۴ پیش از میلاد تا ۲۴ میلادی).

5 - āriāna

۶ـ همسانی: مانندگی و شباهت، یکسانی: یگانگی و وحدت.

۷ـ Edward Browne (۱۸۶۲ تا ۱۲۹۲).

۸ـ اصل و ترجمه و تفسیر آن بنام زند اوستا به فارسی دری و زبانهای مهم جهان انتشار یافته و اینك در دسترس خواستاران است که برای آشنائی به (زبان اوستا) می‌توان بدان مراجعه کرد.

۹ـ زبان سانسکریت زبان باستانی هند است که وداها و سایر آثار کلاسیك هندی با آن زبان نوشته شده است. برای آشنائی باین زبان می‌توان به ریگ‌ودا (rig veda) مراجعه کرد و بزبان فارسی (راهنمای سانسکریت) تألیف پرفسور ایندوشیکهر و (خودآموز سانسکریت) تألیف سید محمدعلی داعی‌الاسلام می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۱۰ـ دربارهٔ واژه‌ها و نامهای جغرافیائی رجوع کنید به تاریخ ماد،

نویسنده نیز در دو نوشتهٔ جداگانه «زبان در ایران باستان» و «اعلام جغرافیائی شمالغرب ایران» موضوع زبان ما د و واژه‌ها و اعلام بجای مانده از آن را بررسی کرده‌ام و در اینجا مجال تفصیل نیست.

۱۱ـ Cunéiforme

۱۲ـ تاریخ ادبی ایران، تألیف پروفسور ادوارد برون.

۱۳ـ محمدبن اسحاق‌الندیم (درگذشتهٔ ۳۸۷ هـ.) این کتاب را در ۳۷۷ هـ. تألیف کرده. اصل الفهرست به عربی در سال ۱۳۴۸ هـ. در مصر چاپ شده و ترجمهٔ فارسی آن بقلم رضا تجدد در تهران بطبع رسیده است.

۱۴ـ قال عبدالله‌بن مقفع لغات‌الفارسیة الفهلویة و الدریة و الفارسیة و الخوزیة و السریانیة. فاما الفهلویة منسوب الی فهله، اسم یقع علی خمسة بلدان و هی اصفهان والری و همدان و ماه‌نهاوند و آذربیجان.

۱۵ـ ابوعبدالله محمدبن احمد خوارزمی (درگذشته بسال ۳۸۷هـ.)

۱۶ـ و من لغات‌الفرس الفهلویة و بهاکان یجری کلام‌الملوك فی مجالسهم و هی لغة منسوبة الی بهلة و بهلة اسم یقع علی خمسة بلدان اصفهان و الری و همدان و ماه‌نهاوند و آذربیجان. (مفاتیح‌العلوم، چاپ اروپا، صفحهٔ ۱۱۷).

۱۷ـ ولایتی در کنار دریای مازندران و جنوب شهر باکو.

۱۸ـ چاپ لیدن، ۱۹۱۳ میلادی.

۱۹ـ

دیره‌کین سر به سودای ته گیجی   دیره‌کین چش چوخونین اسره‌ریجی
دیره سر باستانه اچ ته دارم   خود نواجی کوور بختی چه کیجی

دیری‌است که‌این سر بسودای تو گیج است
دیری است که این چشم اشک‌خونین میریزد
دیری است که سر به آستانهٔ تو دارم
خود نمیگوئی که این بدبخت چرا؟ گیج‌است

۲۰ـ شمس قیس رازی از ادبای قرن ششم و هفتم هجری است که وفات وی‌را پس از ۶۲۸ هـ. نوشته‌اند.

۲۱ـ رجوع کنید به اصل کتاب به تصحیح محمد قزوینی، چاپ انتشارات دانشگاه، صفحهٔ ۱۷۴. همچنین مراجعه شود به تاریخ ادبیات

ایران تألیف جلال همائی چاپ تهران، ۱۳۴۰ صفحهٔ ۱۶۵.

۲۲ـ جلد اول، چاپ ۱۳۴۴، صفحهٔ ۲۲۲.

۲۳ـ Iranshahr تألیف J. Marquart ، صفحهٔ ۱۳۲.

۲۴ـ ایرانشناس معروف دانمارکی که تمام عمر پربار خود را در خدمت به تاریخ و فرهنگ و مدنیت‌ایران سپری‌کرد (۱۸۷۵ تا ۱۹۴۵م.)

۲۵ـ جلد دوم، صفحهٔ ۲۹۰.

۲۶ـ آذری یا زبان باستان آذربایگان، چاپ ۱۳۰۴ خورشیدی.

۲۷ـ تألیف و. س. راستارگویوا، زبانشناس شوروی، ترجمهٔ دکتر ولی‌الله شادان، چاپ تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی.

۲۸ـ در قرن پنجم هجری فخرالدین اسعد گرگانی قصهٔ ویس و رامین را که بزبان پهلوی بوده بزبان فارسی دری ترجمه کرده است. بنابراین پهلوی و دری همزیستی داشته‌اند و کسانی بودند که هر دو زبان را می‌دانستند و برای اینکه سود آثار پیشین عام گردد آنرا به فارسی برمی‌گرداندند؛ در منظومهٔ ویس و رامین چنین می‌خوانیم:

که مردم اندر این اقلیم هموار — بوند آن لفظ پیشین را خریدار
ولکن پهلوی باشد زبانش — ندانـد هرکه میخوانـد بیانش

۲۹ـ تاریخ‌الامم والملوك را مورخ و مفسر بزرگ ایرانی محمدبن جریر طبری (۲۲۴ تا ۳۱۰ هـ.) بزبان تازی تألیف کرده و ابوعلی‌محمدبن عبدالله بلعمی (متوفی ۳۶۳ هـ.) وزیر سامانیان بامر منصوربن نوح سامانی به پارسی برگردانده که به تاریخ بلعمی یا ترجمهٔ تاریخ طبری موسوم است.

۳۰ـ وحدثنی... انه انشد بالمراغة، جماعة من اشیاخها اشعاراً لابن‌البعیث بالفارسیة و یذکرون ادبه و شجاعته.

۳۱ـ جزءالسابع، چاپ قاهره، ۱۳۵۸ هـ. صفحهٔ ۳۵۴.

۳۲ـ احمدبن یحیی (درگذشته بسال ۲۷۹ هـ.) از فضلا و ادبای ایرانی و از مترجمان فارسی بعربی در دربار متوکل خلیفهٔ عباسی بود.

۳۳ـ تألیف ابوالقاسم محمدبن علی بغدادی (متوفی در ۳۶۷ هـ.). وی کتاب خود را پس از پیمودن کشورهای جهان بویژه ایران که در سال ۳۳۱ آغاز کرده بقلم آورده است. سیزده فصل از آنرا که مربوط به ایران است دکتر جعفر شعار به فارسی برگردانده که در ۱۳۴۵ درتهران چاپ شده است.

۳۴ـ فاما لسان اهل‌آذربیجان و اکثر اهل‌ارمینیة‌فالفارسیة تجمعهم، والعربیة منهم مستعملة و قلمن بها ممن یتکلم بالفارسیة لایفهم بالعربیة. صورةالارض چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۲۸.

۳۵ـ اصل عربی این کتاب بر مبنای صورالاقالیم ابوزید سهل بلخی (متوفی در ۳۲۲ هـ.) نوشته شده و ترجمهٔ آن به فارسی در قرن پنجم و ششم هجری بوده. مؤلف آن ابواسحاق ابراهیم استخری فارسی درگذشتهٔ ۳۴۶ هجری است.

۳۶ـ و لسان آذربیجان و ارمینیة والـران الفارسیة و العربیة. صفحهٔ ۱۵۵.

۳۷ـ تالیف شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی (۳۴۵ تا ۳۸۱ هـ.)، سیاح و جغرافی‌دان که کتاب خود را در سال ۳۷۵ هـ. نوشته است.

۳۸ـ چاپ لیدن، صفحهٔ ۲۵۹.

۳۹ـ این موضوع به اوایل قرن سوم هجری مربوط میشود، بگفتهٔ طبری در حوادث سال ۲۰۱ هـ. بابك خرمی بر مذهب جاودانیه بود کـه اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بذ (شهری در نزدیکی اهر ارسباران) بودند و دعوی کرد که روح جاویدان در وی حلول کرده، مسعودی نیز جاودانیه را پیروان جاویدان‌بن شهرك خرمی دانسته که در کوهستان‌بذین در آذربایجان بودند و بابك خرمدین با آنان در ۲۰۱ قیام کرد.

۴۰ـ تاریخ تالیف کتاب مسالك و ممالك ابن خـردادبـه را سال ۲۳۲ هـ. نوشته‌اند.

۴۱ـ سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مرو سال ۶۵۲ میلادی مطابق با ۳۱ هجری است.

۴۲ـ فخرالدین اسعد گرگانی در داستان عشقی ویس و رامین که از دورهٔ اشکانیان بجای مانده و بزبان پهلوی است چنین گفته:

که‌مردم اندرین اقلیم هموار بوند آن «لفظ‌پیشین»را خریدار

۴۳ـ ناصرخسرو (۳۹۴ تا ۴۸۱ هـ.) لفظ دری بکار برده:

من‌آنم که در پای خوکان نریزم مراین گوهری در «لفظ‌دری» را

ابوعلی‌سینا نیز در دانشنامه زبان کتاب خود را «پارسی دری» نامیده.

۴۴ـ دو آگاهی دربارهٔ زبان دری لازم به یادآوری است: نخست اینکه زبان دری آمیخته‌ای است از یك لهجهٔ پهلوی ساسانی با یك عده از

لغات بلخی، سغدی، و خوارزمی که از زبانهای ایرانی شرق میباشند بویژه سغدی که آثاری از مانی پیامبر ایرانی در کاوشهای تورفان بزبان مزبور پیدا شده است. دیگر اینکه بر اثر اکتشاف کتیبه‌ای در سرخ‌کتل در پانزده‌کیلومتری بلخ بسال ۱۹۵۱ میلادی به زبان دری کهن مربوط به سدهٔ دوم میلادی، خاورشناسان عقیده دارند که زبان دری سابقهٔ تاریخی طولانی‌تر از آنچه تا حال تصور میشد دارد و تاریخ نشئت آن به چهار تا شش قرن پیش از ظهور اسلام و آمدن تازیان به ایران می‌رسد.

۴۵ـ سبک‌شناسی، تألیف محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) جلد اول.

۴۶ـ برای شناختن این واژه‌های پارسی نوین به نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز رجوع کنید.

۴۷ـ دیلم + سپار = سوار دیلمی.

۴۸ـ لغت فرس، تألیف اسدی طوسی (متوفی ۴۶۵ هـ.) بتصحیح عباس اقبال، چاپ تهران، ۱۳۱۹ شمسی، صفحهٔ اول.

۴۹ـ همین منبع، صفحهٔ یا.

50— synonyme

۵۱ـ برای پی‌بردن به آن و آشنا شدن با این واژه‌ها به لغت فرس رجوع نمائید.

۵۲ـ لغت فرس، تألیف اسدی طوسی، تصحیح عباس اقبال، چاپ ۱۳۱۹ شمسی، صفحهٔ ط.

۵۳ـ لغت فرس، تألیف‌اسدی‌طوسی، تصحیح‌عباس‌اقبال، صفحهٔ۵۳.

۵۴ـ در این باره مراجعه به اصل لغت فرس و فهرست الفبائی لغات موضوع را روشن میکند.

۵۵ـ مقدمهٔ دیوان قطران، چاپ ۱۳۳۳ تبریز، صفحهٔ الف.

۵۶ـ مقدمهٔ دیوان قطران، چاپ ۱۳۳۳ شمسی، تبریز، صفحهٔ ی.

۵۷ـ شهری در میان اردبیل و تبریز، پیرامون اهر.

58— azri 59— azari 60— azrabi 61— āzari.

۶۲ـ الکامل، تالیف مبرد، چاپ استانبول، سال ۱۲۸۶ هـ. ق. جلد اول، صفحهٔ ۵.

۶۳ـ وی پدر بر پدر از اصفهان بوده و در خدمت طاهریان‌خراسان (۲۰۶ تا ۲۵۹ هـ.) بسر برده و تاریخ فتوحات آنها را نوشته و سپس به

جهانگردی و تألیف پرداخته و پس از ۲۹۲ فوت کرده است. مولدوی بغداد بوده.

۶۴ـ بگفتهٔ طبری جاودانی‌ها پیروان جاویدان‌بن سهل صاحب بذ بودند که بابك خرمی هم پیرو مذهب آنان شده و رهبری دینی و سیاسی را بدست‌آورد. مسعودی نیز جاودانی‌هارا پیروان جاویدان‌بن‌شهرك‌خرمی دانسته که در کوهستان بذین در آذربایجان بودند و بابك خرمدین با آنان برای بدست‌آوردن استقلال ایران و راندن بیگانگان ازین سامان در ۲۰۱ هـ. قیام کرد. جاودانی‌ها و پیروان بابك در شهرهای ایرانی بویژه مرکز و غرب ایران فراوان بودند. اما آذری و جاودانی باصطلاح منطقی فریق و قسیم هم نیستند بلکه مردم آذربایجان آذری بودند و جمعی هم کیش جاودانی داشتند. آذری تبار و ریشه است ولی جاودانی کیش و آئین است.

۶۵ـ ... و اهل مدن آذربیجان و کورها اخلاط من‌العجم الاذریة والجاودانیة القدم اصحاب مدینة‌البذ التی کان فیها بابك. ثم نزلتها العرب لما افتتحت.»

۶۶ـ از شهرهای سوریه (شام) درمیان دو شهر حلب و حمات.

۶۷ـ معجم‌الادباء، جلد اول، صفحهٔ ۱۷۳، چاپ مصر، سال ۱۹۲۳ میلادی. برای تفصیل رجوع فرمائید بـه معجم‌الادباء یـاقوت و انساب سمعانی.

۶۸ـ معجم‌البلدان، چاپ مصر، جلد اول، صفحهٔ ۱۶۰.

۶۹ـ چاپ قاهره، ۱۳۷۵ هـ. ق. صفحهٔ ۶۷.

۷۰ـ لغت فرس بتصحیح عباس اقبال، چاپ تهران. سال ۱۳۲۹ خورشیدی.

۷۱ـ ظ علامت نسخهٔ دیگر اساس تصحیح است.

۷۲ـ کام: (پہ) kām : دهان، داخل دهان، سقف دهان. بمعنی مراد و مقصود و آرزو نیز میگویند، کامه هم گفته شده. لهاة: اللحمة المشرفة علی‌الحلق فی اقصی سقف‌الفم.

۷۳ـ س: علامت نسخه بدل.

۷۴ـ نوعی شیرینی.

۷۵ـ ن. ب: وژه.

۷۶ـ ن. ب: چارخ. چاروق.

۷۷ــ ن. ب: پشك.
۷۸ــ ن. ب: سانیج، ساینج.
۷۹ــ سماروغ که با املای سماروخ، زماروغ هم آمده قارچ را گویند و آن میوهٔ گیاهی است که بشکل چتر کوچك یا کلاهك در زمین‌های مرطوب روید.
۸۰ــ taparzat ، در مجمع‌الفرس آمده که تبرزد دو معنی دارد اول نبات باشد و بمعنی شکر سفید نیز آمده، دوم قسمی از انگور که در تبریز میباشد.

در فرهنگ رشیدی آمده تبرزد و تبرزه شکر سبید سخت که گویا اطراف آن به تبر تراشیده‌اند و نیز تبرزه قسم نمکی است که از کوه نشاپور و سایر جبال بهم رسد و قسمی از انگور بغایت شیرین که خاص تبریز است و اول را بواسطهٔ مشابهت مزه با شکر تبرزه بدین نام‌خوانند.
۸۱ــ کاف جوهر کلمه است نه اینکه مردمك مصغر مردم باشد و اگر در شعر برای صنعت بدیعی مردم را در دو معنی (مردمك = به‌ترکی ببك) و مردم (مجموع انسانها) بکار برده حکم به غالب نتوان‌داد، آنجاکه گفته:

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است

82— proarien

۸۳ــ Herodotus (۴۸۴ تا ۴۲۵ ق. م.)
۸۴ــ Prof. Théodor Noldeke (از ۱۸۳۶ تا ۱۹۳۰ م.) ایرانشناس آلمانی که پژوهش‌های وی در تاریخ ایران و اسلام بویژه تألیف ارزشمند حماسهٔ ملی ایران وی شهرت جهانی دارد.
۸۵ــ (۵۲ ق. م. تا ۲۵ میلادی).
۸۶ــ تالیف پروفسور آلبرمالهٔ فرانسوی. ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۲۵.
۸۷ــ زبان پهلوی دورهٔ اشکانی را پارتی هم گفته‌اند و اساساً واژهٔ پهلوی از پارت و پرثوه گرفته شده است.
۸۸ــ برای آشنایی بیشتر به تسمیهٔ فارسی رجوع کنید به کتاب مسالك و ممالك تألیف ابواسحاق ابراهیم استخری (متوفی ۳۴۶ هـ.) و صورت‌الارض تألیف ابوالقاسم محمدبن علی بغدادی (متوفی ۳۶۷ هـ.) و تاریخ‌الامم والملوك تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (متوفی ۲۳۵هـ.)

۸۹ـ برای آشنایی با نامگذاری زبان ایرانـــی نگاه کنید به کتاب التنبیه‌والاشراف تألیف ابوالحسن مسعودی (درگذشتهٔ ۳۴۶ هـ.) و احسن‌ـ التقاسیم تألیف ابوعبدالله مقدسی (درگذشتهٔ ۳۷۵ هـ.)

۹۰ـ رجوع کنید به البلدان ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴ هـ.)

۹۱ـ نگاه کنید به التنبیه والاشراف ابــوالحسن مسعودی (متوفی ۳۴۵ هـ.) و فهرست ابن‌النتیم متوفی ۳۸۷ هـ.

۹۲ـ به شهرهای خراسان و شهرهای عراق

چو آفتاب زرافشان عزیز و مشهورم

۹۳ـ ناقدان و سخندانان ایران مانند عوفی، رشید وطواط، معزی، جامی، روحی و دیگران شعر و ادب قطران را ستوده‌اند:

عوفی در لباب‌الالباب (چاپ لیدن، جلد ۲، صفحهٔ ۲۱۴) لطافت و کمال صنعت اشعار قطران را ستوده است.

رشید وطواط، استاد در ادب و شعر و نثر (متوفی ۵۷۳) گفته‌است: من قطران را در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه شعر نه از ممر علم.

معزی نیشابوری (متوفی ۵۴۲) از قطران به‌نیکی یاد کرده است.

عبدالرحمان جامی (متوفی ۸۹۸) دربارهٔ قطران چنین گفته است:

بود قطران نکته‌دانی سحرساز قطره‌ای از کلك او دریای راز

روحی ولجوالجی شاعر قرن ششم از شاعران نامدار یاد کــرده و قطران را در ردیف آنان آورده است:

بیش ازین نیست کز سخا و سخن خواجــه مسعود سعد سلمانــم
مطلـــع و مقطـــع قصـــایــد را سوم فــرخــی و قطــرانــم

۹۴ـ بنوشتهٔ کاتب چلبی (متوفی حدود ۴۸۵ هـ.) در کشف‌الظنون، وی کتابی در لغت فارسی بنام تفاسیر تألیف کرده بود. همچنین مؤلف فرهنگ جهانگیری جزء منابع تألیف خود از «فرهنگ حکیم قطران» نام برده است.

۹۵ـ ذکرالامم السبع فی سالف‌الزمان ولغاتهم و آرائهم و مواضع مساکنهم و مابانت به کل امة من‌غیرها و ما اتصل بذلك. (چاپ قاهره، ۱۳۷۵ هـ. ق. صفحهٔ ۶۷)

۹۶ـ فالفرس امة حد بلادها الجبال من‌الماهات و غیرها و آذربیجان الی مایلی بلاد ارمینیة و اران و البیلقان الی‌دربند و هوباب‌الابواب‌والری

والطبرستان والمسقط و الشابران و جرجان و ابرشهر (وهی‌نیسابور) و هراة و مرو و غیرذلك من بلاد خراسان و بجستان و کرمان و فارس والاهواز و ما اتصل بذلك من‌ارض‌الاعاجم فی هذاالوقت و کل هذه‌البلاد کانت مملکة واحدة و ملکها ملك واحد و لسانها واحد الا انهم کانوا یتبا ینون فی شیء یسیر من‌اللغات... کالبهلویة والدریة والاذریة و غیرها من‌لغات‌الفرس (همین منبع.)

۹۷ـ هندوان، تازیان، بربریان، ایرانشهر، روم و صقلاب، خزر و ترك، چین و تبت.

۹۸ـ تصحیح ملك‌الشعرا بهار، چاپ تهران، صفحهٔ ۴۷۸.

۹۹ـ هندوان، تازیان، بربریان، ایرانشهر، روم و صقلاب، خزر و ترك، چین و تبت.

۱۰۰ـ و ذکر تلمیذه (ای‌ابوالعلاء معری) ابوزکریا التبریزی‌قاعداً فی‌مسجده بـمعرة النعمان... انی رایت جاراً لی بعدان‌لم‌الق احداً من اهل بلدی سنتین فقال (ای‌ابوالعلاء) لی قم و کلمه... فقمت و کلمته بلسان الاذریه... فلما رجعت و قعدت بین یدیه قال لی ای لسان هذا قلت هذا لسان اهل آذربیجان... (معجم‌الادباء، چاپ مصر ۱۹۲۳ م. صفحهٔ ۱۷۳)

۱۰۱ـ وحد آذربیجان من برذعة مشرقاً الی ارزنجان مغرباً ویتصل حدها من جهة‌الشمال ببلاد الدیلم والجیل و الطارم و هو اقلیم واسع و اهلها صباح الوجوه و لهم لغة یقال له الاذریة... (معجم‌البلدان، چاپ مصر. جلد اول صفحهٔ ۱۶۰)

۱۰۲ـ پژوهشی‌از رحیم‌رضازاده‌ملك، چاپ‌دیماه۱۳۵۲، تهران، از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، صفحات چهارده و پانزده‌کتاب.

۱۰۳ـ انرجان Anarjān که ممکن است انارجان هم تلفظ شده باشد بجهت موضوع بحث رساله که راجع به «رسوم و آئین‌مردم تبریز و اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف‌تبریز» است‌باید قهراً روستای جزء شهرستان تبریز باشد نه اردبیل یا مشکین. و خود نویسنده ساکن تبریز بوده است. دو روستا بنام انرجان جـزء شهرستان تبریز است: یکی جزء دهستان سردرود بخش اسکو و دیگری جزء دهستان اوجان بخش بستان‌آباد.

۱۰۴ـ دفتری سودمند از نوشته‌های دکتر صادق کیا، چاپ تهران، ۱۳۵۴ خورشیدی، صفحهٔ ششم.

۱۰۵ـ برهان‌قاطع‌ابن‌خلف‌تبریزی، فرهنگ‌پهلوی بهرام‌فره‌وشی.

۱۰۶ـ در مورد مؤلف و زمان تألیف آن به مقالهٔ استاد محمد محیط طباطبائی در مجلهٔ آینده (سال هفتم) مراجعه شود.

۱۰۷ـ در این فهرست (صح) نمایندهٔ صحاح‌العجم و (په) نمایندهٔ زبان پهلوی است.

۱۰۸ـ نامی که احمد کسروی بکار بردو در رسالهٔ (آذری یا زبان باستان آذربایگان) نمونه‌هائی از شعر و نثر آن گرد آورد و در ۱۳۰۴ خورشیدی چاپ کرد وگرنه در تالیفات قدیم از آن به (زبان آذری) یاد شده.

۱۰۹ـ بلاساغون شهری در ترکستان نزدیکی کاشغر و ساحل راست رودخانهٔ چو که زمانی پایتخت امرای خانیه بود.

۱۱۰ـ کاشغر از شهرهای ترکستان در کنار کاشغر دریا که رودخانه‌ای بهمین نام از کنار آن عبور می‌کرد و اکنون ویرانه‌ای از آن بجای مانده.

۱۱۱ـ این لغت‌نامه در فاصلهٔ سالهای ۴۶۴ و ۴۶۶ هـ. تألیف شده است.

۱۱۲ـ تات‌سیز ترك اولماز باش‌سیز برك اولماز، لایخلوالترك من الفارس کما لایخلوالقلنسوة من رأس.

۱۱۳ـ آبادیهای درو، کلور، کیلوان، کرن، دیز، اسبو، کاغذکنان، شاهرود و جز اینها.

۱۱۴ـ تارم بالا، تارم پایین، خوئین، زهران.

۱۱۵ـ حسنو، زنوز، کرینگان، هرزند، کلین‌قیه، ارزین، کلسور، روئین‌دز، چمله‌کبین و جز اینها.

۱۱۶ـ قوبا، گوکچای، فتیق، تبسران، آشوراده، تمرخان‌شورا، آبشغوران، سوراخانی، ناحیهٔ یهودی‌نشین داغستان و غیره.

۱۱۷ـرودبار، اسفرورین، شال.

۱۱۸ـ در آذربایجان و گیلان بین پنجاه تا شصت‌هزار نفر و در آران بین ده تا پانزده هزار نفر تخمین می‌زنند، اما به‌عللی که در اینجا مجال بحث آن نیست هم زبان تات از سادگی و اصالت دور می‌شود و هم مردم تات‌زبان بتدریج کاهش می‌یابند.

۱۱۹ـ تألیف علی عبدلی، چاپ تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی .

۱۲۰ـ در زبان آذربایجانی کورك (kurk) از ریشهٔ پهلوی کورك (kork) واژه‌ایست معمول معادل کرچ یا کرك بمعنی خوابیدن مرغ خانگی روی تخم بـرای جوجه درآوردن. واژهٔ کـرك در اوستا کهرکه است و در گویش‌هائی مانند طبری و غیره این ریشه دیده میشود.

۱۲۱ـ mavanga بمعنی ماهتاب در اوستائی، مونگه‌تاو بهمین معنی در تاتی.

۱۲۲و۱۲۳ـ فرهنگ‌تاتی و طالشی، تالیف‌علی‌عبدلی، چاپ۱۳۶۳.

۱۲۴ـ نوشتهٔ احمد کسروی، چاپ ۱۳۰۴، تهران.

۱۲۵ـ تألیف عبدالعلی کارنگ، چاپ ۱۳۳۳، تبریز.

۱۲۶ـ توتولموش ترکی است بمعنی گرفته شده.

۱۲۷ـ در فارسی نیز بجای نگه‌دارد گویند ببخشد.

۱۲۸ـ بیور، بویور در ترکی بفرما، بوری در آذری بیا.

۱۲۹ـ قوناق ترکی و بمعنی مهمان است.

۱۳۰ـ آذری، تألیف کسروی، صفحهٔ ۶۴.

۱۳۱ـ در بخش تکواژه‌ها گردآورده.

۱۳۲ـ تاتی و هرزنی، تألیف عبدالعلی کارنگ، صفحهٔ ۳۴.

۱۳۳ـ هرز از ریشهٔ پهلوی هرزك (harzak) بمعنی بیهوده، یاوه،بیکاره، هرزگی، یاوه‌گوئی، ولگردی، کار زشت‌کردن‌است. و هرزآب بمعنی آبی‌است که بیهوده روی زمین جاری شود، آب بیفایده و بیکار، فاضل‌آب مطبخ یا حمام (فرهنگ عمید) بنابراین هرز به‌تنهائی (آب فراوان بلااستفاده) نیست.

۱۳۴ـ اگر در ارسباران (قرجه‌داغ سابق) هم واقع بودند دلیل بر اشتقاق این نامها از ارس نبود و همان نام هرزن، بی‌آنکه معنی یا وجه اشتقاقی برای این نامها تصویر نمائیم، صحیح است.

۱۳۵ـ واژه‌نامه‌ای که مؤلف تاتی و هرزنی در کتاب خود ترتیب داده.

۱۳۶ـ این مقایسه هفده صفحه از کتاب تاتی و هرزنی‌را فراگرفته است و نقل آن در این مختصر متناسب نبود، خواستاران به اصل کتاب مراجعه نمایند (صفحات ۱۲۸ تا ۱۴۵). پیشرو این امر احمد کسروی است و چون ما دربارهٔ آذربایجان بررسی میکنیم و نظر ما رابطهٔ زبان

این سامان با زبانهای ایران باستان است تا حد مقدور این نظر را تعقیب میکنیم و خوانندگان را به کتابهای آذری تألیف کسروی و گویش گرینگان نوشتهٔ یحیی‌ذکا و گویش آذری تألیف رحیم‌رضازاده‌ملك که مقایسه با سایر لهجه‌ها را انجام داده‌اند راهنمائی میکنیم.

۱۳۷ـ تألیف یحیی ذکاء، چاپ تهران، ۱۳۳۳ خورشیدی.

۱۳۸ـ پسوند فاعلی گار (gār) که در فارسی بکار میرود در زبان پهلوی نیست مانند آموزگار، خداوندگار، پروردگار و غیره.

۱۳۹ـ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ ۱۳۵۱.

۱۴۰ـ تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، ۱۳۵۲ خورشیدی.

۱۴۱ـ باتمان در ترکی واحد وزن است که اندازهٔ آن باختلاف محال فرق می‌کند، و در تبریز دوجور بود: یکی هزار مثقال و دیگری ششصد و چهل مثقال. این لغت در فارسی (من) و آن نیز دوگونه بود: من شاهی و من تبریز.

142— patmān 143— patmānak

۱۴۴ـ قفیز که در فارسی کفیز و کویز است بمعنی پیمانه و آن دوازده صاع (واحد وزن کفاره و فطره معادل سه کیلوگرم) یا ۱۴۴ گز می‌باشد.

۱۴۵ـ کیله: پیمانه.

۱۴۶ـ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی.

۱۴۷ـ شربت آنرا در پاره‌ای از نقاط آذربایجان مذو madhuv گویند که آنهم از ریشهٔ پهلوی است.

۱۴۸ـ در انگلیسی young و در فرانسه jeun بهمین معنی و از همین ریشه است.

۱۴۹ـ در آذری ژر و در کردی ژار.

۱۵۰ـ تغییریافته از گر نیست زیرا این پسوند عیناً وارد زبان ترکی شده است.

۱۵۱ـ گیاهی که در ایران بدست می‌آمد و شیرهٔ آنـرا مصرف می‌کردند، رجوع شود به تحقیقات پورداد و دکتر فره‌وشی.

۱۵۲ـ سامان، بمعنی طرف و کنار و حد باشد و نشانه‌گاه مرز را نیز گفته‌اند. برهان قاطع

۱۵۳ـ باکد و کده که در پهلوی کتك (katak) و بمعنی خانه و جا

و مسکن است اشتباه نشود مانند کدخدا (که بمعنی خانه‌خدا و غیر از کتخداست). کدبانو، کدیور، دانشکده، دهکده، بتکده و غیره.

۱۵۴ـ کتک‌بانوک (katak bānūk) بانوی خانه، بانوی خانه‌دار «فرهنگ پهلوی».

۱۵۵ـ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی، چاپ دوم. ۱۳۵۲ خورشیدی.

پژوهش‌های معاصران در زبان آذربایجان

مقدمهٔ مختصر

از ابتدای قرن چهاردهم هجری شمسی یعنی در مدت شصت و اند سال اخیر راجع‌بزبان‌آذربایجان‌پژوهش‌هائی از طرف نویسندگان ایرانی و ایران‌شناسان انجام گرفته که جا دارد در پایان مقال اندك آشنائی باآنها پیدا کنیم تا هم یادی ازین پژوهندگان شود و هم برای آنها که خواهان آگاهی بیشتری هستند راهنمائی برای مراجعه (Référence) باشد.

این‌پژوهش‌ها یا بحث‌وبررسی تك‌موضوعی (Monographie) است و تنها در مورد زبان آذربایجان صورت پذیرفته یا چند موضوعی polygraphie و در کنار مباحث تاریخی یا فرهنگی و ادبی و مدنی بحثی نیز از این زبان انجام گرفته است.

تحقیقات‌انجام‌شده بیشتر مدلل و مستند (Documentaire) و مقرون به سنجش و تحلیلی (Analytique) و کمتر حماسی و خطابی است.

از آنجائیکه شناساندن پژوهش‌ها و پژوهنده‌ها و نمایاندن ارزش و میزان کار و چگونگی دیدها و برداشت‌های آنها سخن را چنان بدرازا میکشانید که چیزی در حد فرع مزید بر اصل میشد لذا به ذکر عناوین و مختصری در معرفی کتاب پرداختیم.

اما حقیقت واقع اینست که بررسی و تحلیل و سنجش پژوهشهای معاصران در زمینهٔ زبان آذربایجان و مسائل و موضوعات متفرع بر آن‌هم از اهمیت شایان برخوردار و هم در خور تألیف کتابی جداگانه است تا حق مطلب ادا کرده آید و کتابنامه‌ای ازین‌کتابها، رساله‌ها، مقاله‌ها، و

گزارش‌ها تنظیم گردد.

ما در این بررسی مختصر کوشش کردیم جنبهٔ تاریخی نوشته‌ها را مراعات کنیم. اینك فهرستی ازین پژوهش‌ها:

ایرانشهر: این کتاب را که جغرافیای تاریخی ایران و از آنجمله آذربایجان است پروفسور مارکوارت (J. Marquart) ایرانشناس فقید آلمانی در ۱۹۰۱ م. (مطابق ۱۲۸۰ خ.) در برلن چاپ کرده و اعلام جغرافیایی ایران را ریشه‌یابی نموده و دربارهٔ زبان آذربایجان تصریح کرده که: «زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان است که زبان اشکانیان بوده است.»

دانشمند ایرانشناس مقارن انتخاب کلمهٔ آذربایجان از سوی حزب مساوات پان‌تورکیست قفقازیه (۱۹۱۸ م.) برای نامگذاری دولت جدید داغستان و شروان (آران) سخنرانی انتقادی مبتنی بر اصول جغرافیای تاریخی و قواعد ژئوپولیتیك ایراد کرد که در مراکز علمی-اجتماعی انعکاس مطلوب یافت و در مطبوعات و از آنجمله در مجلهٔ ایرانشهر[1] به‌چاپ رسید.

آذری: آذری یا زبان باستان آذربایگان را دانشمندآذربایجانی احمد کسروی تألیف و در ۱۳۰۴ خ. چاپ کرد که در آن زمان بهترین، سودمندترین، و علمی‌ترین بررسی دربارهٔ زبان آذربایجان پس از استیلای تازیان تلقی گردید.

این کتاب از طرف مراکز زبانشناسی و شخصیت‌های علمی مورد توجه و تقدیر قرار گرفت و سرمشقی برای پژوهش در این زمینه گردید.

دانشمند معروف، علامه محمد قزوینی، در ضمن مقالهٔ تحلیلی در مورد سبك و محتوای کتاب، آنرا بسیار ستود و چنین نوشت[2]: «از وجنات این کتاب مختصر معلوم است که نتیجهٔ ماهها بلکه سالها زحمت و تتبع است و تقریباً هر سطری از سطور آن حاکی از مطالعهٔ یك کتاب بزرگ است... مؤلف فاضل آن موضوع بدیع دلکشی را انتخاب نموده و تحقیقات فاضلانهٔ خود را در اطراف آن تمرکز داده است و آن شناساندن لهجهٔ آذری در مقام یکی از نزدیکترین لهجه‌های زبان فارسی نسبت به زبان پهلوی و نمایاندن این واقعهٔ تاریخی که ظهور زبان ترکی در آذربایجان در زمان سلاجقه در نتیجهٔ مهاجرت طوائف ترك از ماوراءالنهر به آذربایجان شروع شده است... میباشد.»

آینده: مجلهٔ آینده با آینده‌نگری داهیانه، از بدو تأسیس، بسال ۱۳۰۶ خورشیدی، گرایش صمیمانه به دو امر اساسی: «ترویج زبان فارسی» و «تحکیم وحدت ملی» داشته است.

این مجله با این دو هدف و آرمان عالی، در دوره‌های متوالی. خدمات ارزنده به ایران و ایرانیان‌کرده و اینك با پشت‌سرگذاشتن افزون بر نیم قرن کار و کوشش فرهنگی‌ـاجتماعی به زندگی پربار خود ادامه می‌دهد.

در این گنجینهٔ فرهنگ، ادب، تاریخ، اندیشه و هنر ایران، با واقع‌بینی تراویده از ایمان همگامی، هماهنگی، و همکاری مردم ایران اهرم استوار و زیربنای نیرومند و پایدار آرمان ملی شناسانده شده‌است.

شایان‌توجه آنکه در این مجموعهٔ گرانبها با توجیه و توصیهٔ نقش بزرگ زبان همگانی فارسی در مسیر اتحاد و یگانگی ایرانیان، اولویت و اهمیت ویژه به تاریخ و فرهنگ و زبان ایرانی آذربایجان و وحدت ملی ایران و تشویق خدمتگزاران داده شده است.

اینهمه را مجلهٔ آینده، در درجهٔ اول، مرهون مقالات ارزنده، کوشش فزاینده، نظریات خیراندیشانه، خدمات عارفانه، و صفای باطن استاد فقید، مرحوم دکتر محمود افشار میباشد.

این مقالات از ژرفنای عواطف ملی صمیمانه، ایراندوستی عاشقانه، دانش فراوان و تجارب یك عمر پربار نویسندهٔ آنها سرچشمه گرفته و دلهای ایرانیان و هواداران ایران را با مهر جاودانی روشن ساخته و بهم پیوسته است.

یکی از جلوه‌های چشمگیر خدمات فرهنگی و ملی مرحوم دکترافشار با نمایش سرفصل‌های ارزندهٔ سالها احساس و اندیشه سه جلد کتاب «افغان‌نامه» است که از لابلای سطور روشنگر آن اصالت زبان فارسی در تأمین تفاهم همگانی ایران فرهنگی یا قلمرو زبان دری نمایان است.

در سرزمین گستردهٔ وطن فرهنگی و زبانی، وطن سیاسی‌ـاجتماعی با نقشهٔ مشخص جغرافیایی، زیر نام وطن مشترك و زبان مشترك همیشه ورد زبان استاد فقید بوده است، و این سخن وی، همچون نورافکن هدایت اندیشه‌ها و آرمانها همواره در برابر دیده‌هاست که: «منظور از ایران، مجموعهٔ پیوستهٔ ایران است نه اعضای شکسته و اجزای از هم گسستهٔ آن.»[۳]

ایران باستان: تألیف بسیار ارزشمند حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در تاریخ باستانی ایران مشتمل بر سه جلد که جلد اول آن در سال ۱۳۱۱ شمسی چاپ شد. مؤلف دانشمند این کتاب در فصل تاریخ ماد از مذهب مادی، تمدن مادی، زبان مادی، کتیبه‌های مادی، و سایــر اسناد و آثار فرهنگی و مدنی ماد باستان سخن رانده و خیلی از مجهولات و مبهمات‌را روشن گردانیده است. پیرنیا با استنتاجات فاضلانه به نظریات ایران‌شناسانی مانند نولدکه، دارمستتر، و هرتسفلد دربارهٔ زبــان باستانی ماد و جای آن در گروه زبانهای آریائی اشاره کرده است.

مختصر این کتاب قبلا بنام «ایران باستانی» در سال ۱۳۰۶ به‌چاپ رسیده بود.

زبان تبریزی: مقالهٔ «زبان تبریزی» از رشحات قلم استاد سیدمحمد محیط طباطبائی نویسندهٔ دانشمند است که در سال ۱۳۱۷ شمسی در مجلهٔ تعلیم و تربیت چاپ شده. این مقاله مانند سایر نوشته‌های استاد در زمینهٔ ادبیات و تاریخ و زبان و سایر موضوعات علمی و اجتماعی حاوی نکات و آگاهی‌های سودمند در زمینهٔ عنوان مقاله است.

آذربایجان و وحدت ملی ایران: رساله‌ایست در زمینهٔ عناصر ملیت ایرانی آذربایجان از وحدت تاریخی و زبانی و آداب و عادات و ادبیات و آثار فکری و احساسات و آرمان ملی که نویسنده آنرا در شهریورماه ۱۳۲۱ خورشیدی در تبریز چاپ کــردم و در بررسی عنصر زبــان، تاریخچه‌ای از پیشینهٔ زبان باستانی آذربایجان و لهجهٔ‌آذری بقلم آوردم... اما چون در تحلیل روح ملی آذربایجان و همبستگی آن با ایران و اثبات فارسی بودن زبان اصلی این سامان دست رد بر سینهٔ نامحرمان زده و با بیگانه‌پرستان به پیکار قلمی برخاسته بودم دچار زندان اجنبی گردیده، یازده‌ماه و یازده روز از لذت فشار و حبس در راه آرمان ملی برخوردار شدم.۲

سندی دربارهٔ زبان آذری: مقاله‌ایست بقلم مرحــوم عباس اقبال، نویسندهٔ دانشمند و مورخ گرانمایه (۱۲۷۵ تــا ۱۳۳۴ هـ. ش.) که در شمارهٔ سوم سال دوم مجلهٔ یادگار که به مدیری و سردبیری خود وی از سال ۱۳۲۴ در تهران انتشار یافته چاپ شده است.

زبان ترکی در آذربایجان: نوشتهٔ محقق زنده‌یاد عباس اقبال، که آن نیز در سال ۱۳۲۵ هـ. ش. در شمارهٔ سوم مجلهٔ یادگار چاپ گردیده.

زبان قدیم آذربایجان: در کتاب «زبان دیرین آذربایجان»[5] این مقاله چنین توصیف شده: «دربارهٔ زبان کهن آذربایجان تحقیقات دقیق و عمیقی نیز وجود دارد. مثل (زبان قدیم آذربایجان) ازدانشمند مأسوف‌علیه و. ب. هنینگ[6]. ولی این تحقیقات نیز بعلت کافی نبودن و کمی موادی که در دسترس آن دانشمند بوده خالی از عیب و نقص نیست و نمیتوان بـه استنتاجهائی که براساس مواد بسیار محدود به‌عمل آمده بیش از یك نظریهٔ زبانشناسی ارزش قایل شد.»

ترجمهٔ حال بسیار فشردهٔ دانشمند ارجمند و پرکار چنین است:

والتر برونو هنینگ[7] ایرانشناس آلمانی است که در ۱۹۰۸ میلادی بدنیا آمده و پس از خاتمهٔ تحصیلات خود در ۱۹۳۱ بر اثر استیلای نازیها جلای‌وطن کرد و در انگلستان توطن نمود. پژوهش‌های وی بیشتر دربارهٔ زردشت، مانی، اصول عقاید زروانی، زبانهای باستانی ایران، سغد و سغدیان بود که تألیفات ارزنده در هر یك بیادگار گذاشته است. وی مدتی نیز در تخت‌جمشید و تنگ‌سروك بهبهان به قالب‌گیری و خـوانـدن سنگنوشته‌ها اشتغال داشته و نتیجهٔ پژوهش‌های خود را انتشار داده، و سرانجام در سال ۱۹۶۷ میلادی پس از یك عمر پربار و خدمت به فرهنگ ایران درگذشته است.[8]

گویش کرینگان: گویش کرینگان (تاتی) تألیف یحیی ذکاء نویسنده و پژوهشگر دانشمند است که در ۱۳۳۲ ش. در تهران چاپ و منتشر شده.

کتاب شامل چهار گفتار است که در مورد آگاهی دربارهٔ جغرافیای کرینگان در ارسباران، تات و تاتی، ویژگیهای گویش مذکور، واژه‌نامه. دستور زبان گویش با چند جملهٔ کوتاه و سنجش واژه‌ها در آنها بحث شده‌است. جالب‌ترین‌بخش‌آن سنجش‌پنجاه‌واژه از گویش با زبان باستانی ایران و زبانهای آریائی زندهٔ جهان است.

تاتی و هرزنی: این کتاب در ۱۶۰ صفحه به قطع وزیـری تألیف زنده‌یاد عبدالعلی کارنگ نویسندهٔ دانشمند آذربایجانی است که در سال ۱۳۳۲ شمسی در تبریز به‌چاپ رسیده است.

مؤلف در این کتاب پرارزش زبان آذربایجان پیش از اسلام و پس از آن را بررسی کرده و نشان داده است که در دوران نخست زبان این سامان مادی و در دوران دوم فارسی آذری بوده و زبان ترکی بازماندهٔ استیلای ترکان و مغولان در این منطقه از ایران است. همچنین نویسنده با

دلایل قاطع عقیدهٔ ناصحیح کسانی را که به قدمت و اصالت زبان ترکی در آذربایجان قائلند رد کرده است.

در بخش عمدهٔ کتاب، جغرافیا و گویش هــرزن، گویش تــاتی، واژه‌نامه با بحث دربارهٔ واژه‌های تاتی و هرزنی، مقایسهٔالفبائی واژه‌های فارسی دری با لغات مذکور، دستور زبــان لهجه‌های تاتی و هــرزنی با نمونه‌ای از جمله‌ها، بررسی شده است.

دانشمند فقید محتوای کتاب خود را چنین تلخیص کــرده است:
«... زبان باستانی آذربایجان باقیمانده و تحول‌یافتهٔ زبان مادی و دارای ریشهٔ آریائی بود که مورخین و سیاحان و جغرافی‌نویسان اسلامی و عرب آنرا فارسی (ایرانی) و فهلوی و اذربی و آذری خوانده‌اند، و نمونه‌های چند نیز از اعصار مختلف بصورت نظم و نثر از آن باقی مانده است.»

«از اوائل قرن سوم هجری کم‌کم پای امرای ترك به آذربایجان باز شده، و از قرن پنجم هجری مهاجرت و از قرن هفتم هجری هجوم تیره‌های مختلف ترك به آذربایجان آغاز گردیده است، ولی تا اواخر قرن دهم هجری باقیماندهٔ زبان باستان آذربایجان یا بعبارت دیگر آذری هنوز بکلی از بین نرفته و زبان تکلم اغلب مردم بومی، و فارسی زبان ادبی و دولتی مردم محلی و مهاجر و مهاجم به آذربایجان بود. تا پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ادبیات ترکی بوسیلهٔ آنان و قتل‌عــام‌ها و تسلط‌های متوالی و متمادی ترکان متعصب عثمانی باقیماندهٔ زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ و کشتاردیدهٔ آذربایجان رخت بربست و فقط در نقاط بسیار دوردست باقی ماند که آنهم در نتیجهٔ مرور زمــان و مجبور بودن ساکنین آن نقاط به مراودهٔ با شهرنشینان ترك‌زبان روی به ضعف و انقراض نهاد و در غالب جاها کاملا از بین رفت، ولی هنوز در چند نقطهٔ دورافتادهٔ آذربایجان مردمی وجود دارند که به لهجه‌هائی ازین زبان تکلم می‌کنند و دوتا از همین لهجه‌ها (تاتی و هرزنی) موضوع بحث این کتاب قرار گرفته است.»

زبان کنونی آذربایجان: این کتاب را دکتر ماهیار نوابــی استاد دانشگاه آذرآبادگان در سال ۱۳۳۳ در ۱۴۵ صفحه در تبریز تألیف و چاپ کرده است.

دربارهٔ این کتاب مهندس ناصح ناطق نویسندهٔ ارجمند کتاب زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران زیر عنوان اهم مراجع مربوط بزبان

آذربایجان چنین نوشته است:

این کتاب «جامع‌ترین و کامل‌ترین نوشته دربارهٔ زبان امروزی آذربایجان است. استاد نوابی همه یا بیشتر واژه‌های معمول در زبان ترکی امروزی را بررسی کرده و دریافته که غالب واژه‌ها که ترکی فرض شده و به پیروی از روش عمومی زبانهای آریائی تلفظ ترکی‌گونه دارد از اصل آذری یا فارسی و یا عربی معمول در زبان فارسی است. این کتاب برای همهٔ کسانی که بخواهند دربارهٔ پدیدهٔ تغییر زبان آذربایجان و زبان امروزی منطقه در رابطه با زبان فارسی بررسی بکنند ماخذ کامل و کرانبهائی است.»

زبانها و لهجه‌های ایرانی: مقالهٔ سودمند و ارزنده‌ای است دربارهٔ گروه زبانهای ایران و لهجه‌های گوناگون آن که دکتر احسان یارشاطر نوشته و در شماره‌های ۱ و ۲ سال پنجم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران چاپ کرده است. قهری است که بخشی از آن دربارهٔ زبان آذربایجان و لهجهٔ آذری است.

بیست واژهٔ آذری: سخنرانی فاضلانه‌ای دربارهٔ واژه‌های آذری حواشی نسخهٔ خطی کتاب‌البلغه است که استاد فقید مجتبی مینوی در ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ایراد کرده است.

طبق نوشتهٔ دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب زبان دیرین آذربایجان البلغه کتاب لغت عربی به فارسی است که عبدالملك قفالی بر یکی از نسخه‌های آن که خود استنساخ کرده حواشی نوشته و از جمله معادل آذربایجانی بیست واژه را ذکر کرده است. این سند در سخنرانی استاد مجتبی مینوی در ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز معرفی و این بیست واژه ارائه شده است.

یك سند تاریخی از گویش آذری تبریز: نوشته‌ای از دکتر محمد مقدم که در شمارهٔ ۱۰ ایران‌کوده چاپ شده است.

خلخالی یك لهجهٔ آذری: گزارشی است در ۱۳صفحه نوشتهٔ شادروان عبدالعلی کارنگ که در ۱۳۳۴ در تبریز منتشر شده، این گزارش مربوط به زبان تاتی یا خلخالی مصطلح در روستای لجل میباشد.

تاریخ ماد: کتاب مفصل و معتبر تاریخ ماد تالیف ا. م. دیاکونوف زبانشناس، باستانشناس، و خاورشناس معاصر شوروی را. که سرگذشت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، و سایر ویژگیهای قوم و دولت ماد، و

امپراطوری مادی پس از پیروزی بر آشور و از میان برداشتن آن دولت ستمگر است میتوان از منابع زبان و خط مادی نیز دانست. بررسی تحلیلی و تطبیقی که مؤلف دربارهٔ واژه‌ها و سایر عناصر زبانی ماد انجام داده باین نتیجه رسیده که زبان مادی یك شاخه از گروه زبانهای ایرانی بوده و با آنها پیوستگی و همریشگی داشته است.

مؤلف، زبان را یکی از منابع‌تاریخ شمرده و بیاری واژه‌های‌عمومی، اعلام جغرافیائی (توپونیمیك، Toponymique)، نامهای‌قبائل(اتنونیمیك، Ethnonymique)، و اسامی خاص افراد (اونوماستیك، Onomastique) با توجه به قواعد زبانشناسی و تلفیق نامها و معانی آنها و تجزیه و تحلیل عناصر زبانی به ترکیب قومی و پیوند تباری و همبستگی تاریخی و مدنی و فرهنگی ماد و سایر اقوام ایرانی پی‌برده و درعین‌حال به همریشگی زبان مادی با سایر زبانهای ایرانی و تشابه دستوری و آوائی رسیده است.

مؤلف در باب مقایسهٔ لغات، که آنرا راهگشای پژوهش در همسانی زبانها می‌داند، چنین گفته است: «قیاس لغات یك زبان با اصطلاحات زبان دیگر از نظرگاه اشتقاق کلمات فقط در جائی جائز است که نمونه‌های فراوان منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته باشد، فی‌المثل زبان اسکیتها (سکایان) چنین است و در ده‌ها اسامی‌خاص که بیشتر در منابع یونانی منقول و محفوظ است عناصر ویژهٔ آرتا (Artâ) ، فرن (Pharn) ، کسرت (Ksarth) یا کستر (Ksatr) ، اسپ (Asp) و غیره مکرراً آمده است و بالطبع نمیتوان این عناصر را با عناصر ویژهٔ اسامی خاص مادی، اوستائی یا پارسی مانند آرت، فرن، خشتر، و اسپ مقایسه ننمود.»۹

و سپس افزوده است که: «مؤلفان یونانی چند کلمهٔ مادی در آثار خود آورده‌اند. کلمات مزبور هندواروپایی – و یا صحیحتر بگوئیم – ایرانی هستند. از آنجمله است کلمهٔ سپك (Spaka) بمعنی سگ که هرودوت نقل کرده و کلمهٔ مادی تیگریس (Tigris) بمعنی تیر و تیز که استرابون آورده است و در زبان اوستا این دو واژه بهمین معنی آمده است. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ مانده است. بر روی هم و علی‌القاعده جملهٔ آنها ایرانی هستند.»۱۰

همچنین «کلمه‌های‌مادی میتره، خشتریته، چیتره در زبانهای اوستا، پارتی، اسکیتی، پارسی باستان با تفاوتهای اندکی بکار رفته... و نیز کلمهٔ خشایثیه، خششرپاوان، اسادرو (asâ-daruv) ، زور (Zura) ، آیناهمبگاهه، کسک (Kasak) و چند واژهٔ دیگر زبان مادی در زبانهای اوستائی، پارسی باستان، و سایر زبانهای هندو اروپائی بوام گرفته شده است.»۱۱

اگر میخواستیم نظرات مؤلف دانشمند این کتاب دربارهٔ زبان و خط مادی را، هرچند فشرده و ملخص نقل کنیم، سخن سخت بدرازا می‌کشید. ولی چون مطالب کتاب بسیار سنجیده و سودمند، و خود کلید و راهگشاست مطالعهٔ آنرا برای پژوهندگان زبان ماد و سایر زبانهای آریائی و پیوستگی آنها توصیه میکنیم.

این کتاب که در ۱۹۵۶ میلادی (مطابق ۱۳۳۳ خورشیدی) چاپ‌شده و بقلم و همت کریم کشاورز ترجمه شده در جزء مجموعهٔ ایرانشناسی در ۱۳۴۵ در تهران طبع و نشر گردیده است.

گویش گلین‌قیه: مرحوم عبدالعلی کارنگ در کتاب تاتی و هرزنی نوشته است که: «قریهٔ هرزن رو بویرانی رفته و اکنون جز خانواری چند در آن باقی نمانده و غالب ساکنان آن به قراء مجاور و مخصوصاً به قریهٔ بالنسبه جدیدالبنائی بنام گلن‌قیه۱۲ مهاجرت نموده‌اند، اهالی قریهٔ هرزن و گلن‌قیه .... به لهجهٔ مخصوصی سخن می‌گویند که بقول خود آنان کوهورزانی‌لو۱۳ و بنا بمعروف زبان هرزندی نامیده می‌شود» بنابراین گویش گلین‌قیه غیر از گویش هرزنی نیست. مؤلف گویش گلین‌قیه نیز آن را (هرزندی) قید کرده و از واژه‌هائی هم که نمونه‌وار ذکر شده این مطلب نمودار است. بهرحال مهندس ناطق در کتاب خود نوشته است که آقای ذکاء که اکنون در ردیف اول پژوهندگان دربارهٔ زبان آذری است، خود به روستای گلین‌قیه رفته و در محل واژه‌نامهٔ نسبتاً جالبی از زبان آذری کهن فراهم کرده‌اند.

این کتاب در ۴۴ صفحه در تهران بسال۱۳۳۶خورشیدی در فرهنگ ایرانزمین چاپ شده. باین‌ترتیب تا آنجا که نویسنده اطلاع پیدا کرده تاکنون دربارهٔ گویش هرزنی (هرزندی) احمد کسروی، عبدالعلی‌کارنگ، یحیی ذکاء، دکتر صادق کیا و دکتر منوچهر مرتضوی پژوهش‌های سودمندی انجام داده‌اند و به نظر پژوهشگران لهجهٔ اصلی آذری همین

گویش هر زنی است.

خوئینی یکی از لهجه‌های آذری: خوئین روستائی در ۶۰ کیلومتری جنوبغربی زنجان و کنار یکی از شعب رودخانهٔ قزل‌اوزن (سفیدرود) است. در این روستا لهجه‌ای از آذری متداول است. منوچهر ستوده از پژوهندگان فاضل معاصر واژه‌نامه‌ای شامل لغات عمومی، نامهای اعضاء و قسمتهای بدن، اسامی رستنی‌ها، افعال، و اعداد برای این‌گویش ترتیب داده و با یك ترانه به لهجهٔ خوئینی در جلد ششم فرهنگ ایران‌زمین چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی به چاپ رسانده است.

فهلویات آذری: نویسندهٔ دانشمند و ادیب و شاعر ارجمند محمد امین ادیب طوسی بررسی در زبان آذربایجان و لهجه‌های محلی را ازسال ۱۳۱۷، با انتشار مقالاتی در مجلهٔ ماهتاب، که دارنده و مدیر آن مرحوم جواد ناطق از پیشگامان صدر مشروطه در آذربایجان بود، آغاز کرد. پس از فترتی که چندین سال دوام داشت می‌بینیم که آثاری از آن مرحوم در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز انتشار می‌یابد. اینك آنهارا باختصار معرفی میکنیم:

فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم در شمارهٔ چهارم سال هفتم مجلهٔ مزبور. ۱۳۳۴ هـ. ش.

نمونه‌ای از فهلویات قزوین و زنجان و تبریز در قرن هفتم. شمارهٔ سوم سال هفتم نشریهٔ مذکور. ۱۳۳۴ هـ. ش.

فهلویات مغربی تبریزی شمارهٔ دوم سال هشتم مجلهٔ مزبور، ۱۳۳۵ هـ. ش.

فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم. شمارهٔ چهارم سال هفتم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ۱۳۳۴ هـ. ش.

فهلویات ماما عصمت و کشفی مندرج در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ سوم سال هشتم، ۱۳۳۵. دربارهٔ این مقاله مهندس ناصح ناطق چنین نوشته است: «آقای ادیب طوسی دانشمند پرکار میگوید که سفینه‌ای بدست آورده‌ام که تاریخ اتمام آن ۱۱۲۵ قمری است. دارندهٔ سفینه آقای احمد تفضلی دانشمند متتبع است. در این سفینه اشعاری از کشفی نقل و در آن گفته شده است که کشفی را بزبان رازی اشعار آبدار بسیار بوده. بنظر میآید که در گذشته زبانهای محلی یعنی فهلویات را زبان رازی یا شهری می‌نامیدند. کشفی اهل نمین از نواحی اردبیل و

ماما عصمت از خاندان بابافقیه احمد اسپستی است.»[۱۴]

آثار موجود از زبان آذری: شمارهٔ ۴ سال نهم، ۱۳۳۶ هـ. ش.

نمونه‌ای چند از لغت آذری: شمارهٔ ۴ سال نهم نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز. ۱۳۳۶.

زبان مردم تبریز: این مقاله مربوط به گویش مردم تبریز در سده‌های دهم و یازدهم هجری است که آنرا استاد دکتر ماهیار نوابی نوشته و در شمارهٔ سوم و چهارم سال نهم نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ۱۳۳۶ چاپ شده است.

آذربایجان و نهضت ادبی: تألیف دکتر جمال‌الدین فقیه، چاپ آذرماه ۱۳۴۶ خورشیدی که در آن از زبان مادی، زبان پهلوی، لهجهٔ پارسی دری، و زبان ترکان و مغولان در آذربایجان، اقدام شاه‌اسماعیل صفوی در اشاعه و رسمی‌کردانیدن ترکی، با نمونه‌هائی از ببمزبان آذری به‌تفصیل سخن گفته است.

نظری بتاریخ آذربایجان: این کتاب را در ۹۸۸ صفحه استاد دکتر جواد مشکور مورخ چیره‌دست معاصر تألیف کرده که بسال ۱۳۴۹ در تبریز چاپ شده است. در این اثر سودمند علاوه بر تاریخ و جغرافیای اختصاری آذربایجان آثار باستانی این سامان نیز مورد بررسی قرار گرفته است، و در مورد زبان باستانی آذربایجان پیش از استیلای تازیان فصل مشبعی زیر عنوان «زبان فهلوی آذری» نوشته شده. مؤلف دانشمند کتاب سنگنوشته‌ای را که از عهد شاپور دوم ساسانی در مشگین‌شهر کشف‌شده بود خوانده و متن دستنویس و تلفظ‌نگاری هزوارش و پازند آن را با ترجمه به فارسی امروزی چاپ کرده که خدمت ارزنده‌ای است.

گویش آذری (متن و ترجمه و واژه‌نامهٔ رسالهٔ روحی انارجانی): این‌کتاب ۱۸۹ صفحه‌ای که بر روی جلد آن نوشته‌شده پژوهشی از رحیم رضازادهٔ ملك از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان‌است که‌در ۱۳۵۲ خ. چاپ شده است.

توضیحاتی که دربارهٔ رسالهٔ روحی آمده در این کتاب باختصار ازین قرار است:

تنها نسخهٔ خطی بازمانده‌ی رساله‌ی روحی انارجانی که‌بسال ۱۰۲۷ هجری قمری به خط فریدون گرجی نوشته شده، از آن عباس اقبال‌آشتیانی بود. وی در شماره‌ی سوم سال دوم ماهنامهٔ یادگار (آبانماه ۱۳۲۴) مقالتی

در معرفی آن نوشت.

سپس محمد مقدم بخش دوم همان رساله را بدون ترجمه و توضیح واژه‌ها از روی نسخهٔ اقبال در جزوه‌ی شمارهٔ ۱۰ ایران‌کوده (اردیبهشت ماه ۱۳۲۷) چاپ کرد.

بار دیگر سعید نفیسی تمامت رساله را از روی نسخهٔ اقبال همراه با آوانوشت بخش دوم در دفتر چهارم جلد دوم فرهنگ ایران‌زمین (زمستان ۱۳۳۳) منتشر کرد.

بار دیگر ماهیار نوابی بخش دوم همان رساله را همراه با آوانوشت و ترجمه‌ی فارسی و توضیحات در شماره‌های ۳ و ۴ سال نهم نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز (پاییز و زمستان سال ۱۳۳۶) چاپ کرد.

ادیب طوسی نیز واژه‌های بخش دوم رساله را همراه با آوانوشت و معانی آنها به فارسی ضمن مقالهٔ نمونه‌ئی چند از لغت آذری در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز چاپ کرد.

اما نویسندهٔ گویش آذری دربارهٔ روحی انارجانی و رسالهٔ وی چنین نوشته است: «رسالهٔ روحی انارجانی شامل یك مقدمه، دو بخش و یك خاتمه است. مقدمه در خطبه و بیان سبب تألیف رساله است، بخش نخست در دوازده فصل دربارهٔ رسم و آیین مردم تبریز و بخش دوم آن در چهارده فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز در انجامین سالهای سده‌ی دهم هجری قمری است. خاتمه شامل چند بیت شعر است.»

پژوهشگر ارجمند پس از چاپ متن بخش دوم رساله با ترجمهٔ آن کار ارزنده‌ی دیگری که انجام‌داده تنظیم «واژه‌نامهٔ» تحلیلی و تطبیقی رسالهٔ روحی از صفحهٔ ۴۲ تا ۱۵۲ کتاب است که با فهرست الفبائی دیگری با تفکیك گویش‌ها آنرا تکمیل کرده‌است.

آذریگان (آگاهی‌هایی دربارهٔ گویش آذری): نوشتهٔ استاد دانشمند دکتر صادق کیا که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران چاپ شده‌است. در اهمیت این کتاب بعنوان یك منبع مورد اعتماد همین بس که استاد آنرا با بررسی منابع معتبر قدیمی و تطبیق و تلفیق آنها فراهم آورده و دشواری‌های واژه‌ها را باز نموده است. مراجع مورد نظر و بررسی که در ذیل هر واژه نام تعدادی از آنها درج و مورد استناد قرارگرفته‌عبارتند از: الانساب سمعانی، اللباب فی تهذیب الانساب، لب‌اللباب، منتهی‌الارب،

ترجمان‌اللغه، فرهنگ آنندراج، روضات‌الجنان، صحاح‌الفرس، مجمع‌الفرس، برهان قاطع، لغت فرس، آثارالبلاد قزوینی، نزهةالقلوب، تحفة‌الاحباب، زینةالمجالس، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ نظام، الابنیه عن حقائق الادویه، معجم‌البلدان، و کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس.

استاد فاضل در پیشگفتار کتاب به برخی از گویش‌های آذربایجان که سالها پیش شخصاً جمع‌آوری کرده چنین اشاره نموده است:

«نگارنده در دو سفر که در بیست‌وچهار و بیست و سه سال گذشته به آذرآبادگان کرد گویشهای هرزنی را در گلین‌قیه (از دهستان هرزندات بخش زنوز شهرستان مرند) و ارزینی (جزء دهستان حسن‌آباد بخش کلیبر شهرستان اهر) را در ارسباران گردآوری نمود و سپس در تهران بیاری یك گویشور کلاسوری (نزدیك ارزین) به گردآوری و بررسی گویش کلاسور پرداخت...»

در این کتاب ارزشمند برای تسهیل‌مراجعه فهرستی نیز از واژه‌ها به‌ترتیب‌الفبائی با قید صفحات چاپ شده تنظیم گردیده است.

دو نمونه از زبان مردم تبریز: این دو نمونه متعلق به سده‌های‌هفتم و هشتم هجری است که دربارهٔ آنها دکتر رشید عیوضی استاد دانشگاه مقاله‌ای در کتاب «چهرهٔ آذرآبادگان در آئینهٔ تاریخ ایران» بسال ۱۳۵۳ خورشیدی نوشته است.

در این کتاب مجموعاً سیزده مقالهٔ تحقیقی متناسب با عنوان آن چاپ شده، که از جملهٔ آنها «زبان آذربایجان» نوشتهٔ دکتر منوچهر مرتضوی و «سابقهٔ زبان دری در آذربایجان» بقلم غلامحسین مرزآبادی است.

دقیقی، زبان دری و لهجهٔ آذری: طبق نوشتهٔ دکتر منوچهرمرتضوی در کتاب «زبان دیرین آذربایجان» در شمارهٔ چهارم سال یازدهم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد)، زمستان سال ۱۳۵۴ که بیادگار مجلس بزرگداشت دقیقی طوسی انتشار یافته مقاله‌ای‌از دکتر جلال متینی با عنوان «دقیقی، زبان دری و لهجهٔ آذری» چاپ شده‌بود متضمن بررسی تفاوت‌های موجود در زبان دری و لهجهٔ آذری در قرن پنجم هجری و ارائهٔ نوع مشکلات قطران تبریزی در دیوان دقیقی بر اساس ابیات مستشهد از اشعار دقیقی در کتاب لغت فرس اسدی طوسی و حدود اختلاف و اشتراك فارسی دری و آذری در آن روزگار در چارچوب

مواد مذکور.

زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران: این کتاب حاوی دو بخش عمدهٔ اصلی: «زبان قدیم آذربایجان (آذری)» و «سخنی دربارهٔ زبانهای محلی ایران» آمیخته با بحث اندیشمندانه دربارهٔ وحدت ملی ایران و آذربایجان است که آنرا مهندس ناصح ناطق قبلا در ۳۲ صفحه و سپس در ۱۱۵ صفحه با قلم توانا و روان و آگاهی‌های فراوان برشتهٔ تحریر کشیده است.[۱۵]

گرچه در سرتاسر کتاب بررسی زبان فارسی و نیمزبانها، زبان آذربایجان و آثار زبانهای قدیم در آن و زبانهای محلی ادامه دارد ولی جا بجا با بررسی‌هائی دربارهٔ عناصر تشکیل‌دهندهٔ ملیت از پیوندهای جغرافیائی و تاریخی و نژادی و مذهبی و زبانی و اقتصادی و فرهنگی سخن باینجا رسیده که این عناصر در کمتر ملتی در جهان بطور کامل وجود دارد، آنگاه با استشهاد از اختلافات زبانی در کشورهائی مانند فرانسه، انگلستان، چین، اتحاد شوروی باین نتیجه میرسد که فرهنگ مشترک تنها پیوند استوار ملیت است و «مردم آذربایجان فرهنگی دارند که با فرهنگ مشترك مردم ایران جز زبان گفتگوی روزانه، جنبه‌های مشترك دارد. اندیشهٔ ایرانی که اندیشهٔ مردم شهرنشین و روستانشین و کشاورز و هنرور است با اندیشهٔ مردم آذربایجان از هر حیث همانند است.»

خواندن این اثر مستدل‌وپرمایه و تراویده از «شور ایراندوستی»[۱۶] در جهانی کـه نغمه‌های ناساز و نفاق‌افکن طنین‌انداز است بـرای همهٔ ایرانیان بویژه مردم آذربایجان ضروری و مؤثر در تقویت «هنر زنده ماندن»[۱۷] است.

زبان دیرین آذربایجان: پژوهش و نگارش استاد دکتر منوچهر مرتضوی، چاپ تهران، ۱۳۶۰ در سه بخش بدینقرار:[۱۸]

۱ـ آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان،

۲ـ منابع و مآخذ مربوط به زبان آذربایجان،

۳ـ زبان هرزنی.

مؤلف دانشمند در نوشتن این کتاب روش سنجیده‌ای بکار برده که آنرا نه‌تنها برای خوانندگان عادی سودمند و دلنشین ساخته بلکه برای پژوهندگان آغازگر راهنمای بررسی و تحقیق و سرمشق داوری و سنجش در مباحث زبانی و تاریخی و ارزیابی منابع و آثار گوناگون و تفکیك سره

از ناسره است.[19]

نویسندهٔ ارجمند سالها طلایه‌دار کاروان بررسی و پژوهش زبان آذربایجان در تبریز بوده و دربارهٔ این کانـون بسیار پرارزش چنین نوشته است:

«... مایهٔ‌سرفرازی‌است‌که دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز سهمی عمده در مدت بیست و شش سال گذشته در این مورد داشته و وظیفهٔ خود را در بررسی هویت ایرانی‌زبان دیرین آذربایجان و ارائه و بررسی آثار بازمانده از آذری دیرین و همچنین مواد ایرانی گویش کنونی[20] در حد قابل تحسین انجام داده است.»

در این کتاب که خود گنجینه‌ای از آثار و اسناد و منابع و مآخذ زبان آذربایجان است به دشواری‌هائی از جهت تحریفات و اختلافات نسخ و تعبیرات مختلف و سایر نواقص و اغلاط برخورد کننده با ذکر شواهد توجه شده و راه رفع مشکلات بیان گردیده است.

جزیره‌های زبانی آذربایجان با گویش‌های محلی در این کتاب دقیقاً معرفی شده و چون نظر اصلی نویسندهٔ نکته‌سنج، پژوهش درگویش‌هرزنی بطور تفصیل بوده و آنرا کهن‌ترین بازماندهٔ زبان آذری تشخیص داده بخش عمدهٔ کتاب (از صفحهٔ ۶۵ تا ۱۵۱ یعنی تا پایان آن) به بررسی و تحقیق در این گویش تخصیص داده شده و انصافاً حق مطلب ادا گردیده است.

آذربایجان و اران: تألیف دکتر عنایت‌الله رضا، مترجم و نویسنده و پژوهشگر معروف معاصر، این کتاب در سال ۱۳۶۰ خورشیدی، در ۲۲۷ صفحه در تهران به‌چاپ رسیده است.

تار و پود کتاب آذربایجان و آران «احساس ملی» و «منطق علمی» است که از دو مسیر بیک هدف رسیده‌اند.

مؤلف دانشمند کتاب با احاطه‌ای که در منابع بررسی از فارسی و عربی و ترکی و روسی و آنسیکلوپدی‌شوروی و پژوهش‌های ایرانشناسان و قدرت تحلیل و استنتاج حقایق را داشته توانسته نوشته‌ای در حد اعلای داوری علمی و تاریخی مستند چاپ و منتشر کند.

در تمام موضوعات کتاب که در هشت بخش تنظیم شده مؤلف فاضل آن بخوبی از عهده برآمده و با سنجش دقیق مسائل و رخدادها به نتیجه صحیح رسیده است.

اطلاعاتی که مؤلف از نظر جریانات روز دربارهٔ نامگزاری آران داشته ویرا آرام نگذاشته تا با سلاح دانش و بینش با یك امر ناصحیح تاریخی و جغرافیائی معلل به غرض به پیکار قلمی بپردازد و در این راه قلم موشکاف را اسلحهٔ خود سازد. انصافاً در این کوشش سزاوار تقدیر و احترام به پیروزی نایل شده است.

قطع‌نظر از موضوعاتی که در بخش‌های ششگانهٔ کتاب طرح و بررسی شده و هر یك در جای خود سودمند و مغتنم است دو بخش در مورد «زبان مردم آذربایجان» و «کوچ ترکان و نفوذ ترکی در آذربایجان» از پژوهش‌های معتبر و اندیشمندانه دراین‌باره است که از صفحهٔ ۱۳۵ تا ۲۱۰ کتاب را فرا گرفته‌اند.

فرهنگ تاتی و تالشی: مؤلف علی عبدلی از پژوهشگران معاصر، چاپ تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی. این‌کتاب پیشگفتاری در مورد زبان تاتی و سرزمین‌های تات‌نشین در ایران و شوروی و تفاوت‌های میان لهجه‌های تاتی، و توضیحاتی دربارهٔ زبان تالشی و ریشهٔ هر یك از دو لهجه با جدولی در مقایسهٔ تعدادی از واژه‌های تاتی و تالشی با زبانهای پهلوی و فارسی دارد که در ۱۲ صفحه نوشته شده. و چون هدف مؤلف تدوین «واژه‌نامهٔ تاتی و تالشی» بوده باین مهم پرداخته و در آن توفیق درخور تقدیر یافته است.

در خاتمه یادآوری مینماید که بخش «پژوهش‌های معاصران در زبان آذربایجان» پس از چاپ‌مقاله باشارهٔ استاد دانشمند گرانمایه، ایرج افشار، قلمی گردید.

تهران مهرماه ۱۳۶۴ دکتر حسینقلی کاتبی

یادداشتها:

۱ـ این مجله تحت نظر و سردبیری مرحوم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر از نویسندگان وطنخواه و ایراندوست آذربایجان از ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۲ خ.) چهار سال در برلن انتشار داشت.

۲ـ دیماه ۱۳۰۵ خ.

۲ـ در وقفنامه‌ای که مرحوم دکتر محمود افشار برای موقوفات خود تنظیم کرده و به‌آن عمل شده موضوع و هدف وقف «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی ایران» تعیین گردیده است.

٤ـ چون اصل کتاب در ٤۳ سال پیش انتشار یافته و همان سال انتشار نایاب

شده برای آگاهی بیشتر به سرمقالهٔ شمارهٔ ٦ و ٧ (مهر و آبان ١٣٥٩) سال ششم مجلهٔ آینده و گفتار هشتاد و ششم جلد سوم افغان‌نامه (چاپ ١٣٦١) زیر عنوان آذربایجان و وحدت ملی ایران مراجعه شود.

٥ـ تألیف دکتر منوچهر مرتضوی که جزء مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی بشمارهٔ ١٢ در سال ١٣٦٠ چاپ شده.

٦ـ W. B. Henning. The *Ancient* Language of Azerbaijan

7— **Walter Bruno Henning**

اصل مقاله در ١٩٥٤ میلادی (١٣٣٣ ش.) انتشار یافته است.

٨ـ برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، تألیف دکتر ابوالقاسم طاهری، چاپ تهران، اسفندماه ١٣٥٢خ .

٩ـ تاریخ ماد، تألیف دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، صفحهٔ ٧٦ مقدمه.

١٠ـ همین منبع، صفحهٔ ٨٥.

١١ـ همین منبع، صفحهٔ ٨٨.

١٢ـ با همین املا در حاشیهٔ توضیح داده که بمعنی (تخته‌سنگ فرود آینده) است، اما در تداول عامه گلین‌قیه بکار می‌رود.

١٣ـ ظاهراً پسوند (لو) زاید و (**Kohorzâni**) است.

١٤ـ زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، چاپ اسفند ١٣٥٨ ش.، مارس ١٩٨٠ م.

١٥ـ چاپ تهران، شمارهٔ ١١ از مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، سال ١٣٥٨ خورشیدی.

١٦ و ١٧ـ این دو اصطلاح را نویسندهٔ کتاب بکار برده است.

١٨ـ این کتاب بشمارهٔ ١٢ جزء مجموعهٔ انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، بسال ١٣٦٠ در تهران چاپ شده.

١٩ـ تشخیص روایت صحیح آثار بازمانده و آذری‌های مسلم از مشکوک.

٢٠ـ منظور ترکی محاوره است.

متن این کتاب در جلد دوم نامواره دکتر محمود افشار بصورت مقاله قبلا چاپ شده‌است واینک با افزودن مقدمه‌ای بر آن برای نخستین بار بصورت کتابی مستقل از طرف انتشارات پاژنگ منتشر می‌شود.

پاژنگ

۵۰ تومان